



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتحیات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۱، طبقه اول

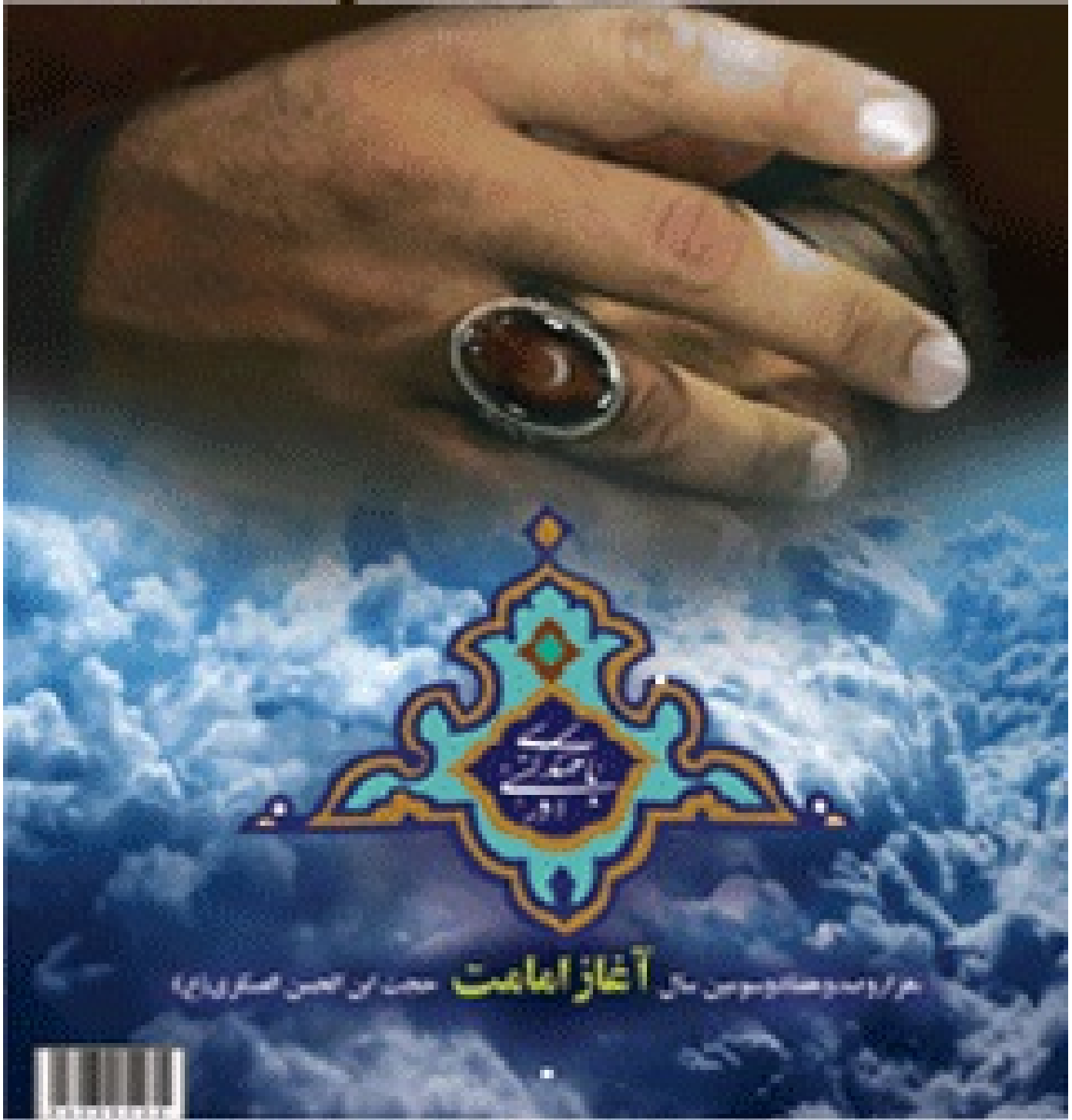
موسکول

شماره ۶۰

ماهنامه



موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۱، طبقه اول



مهرآورد موسسه الفکر و موسسه بین المللی **آغاز امامت** حضرت ابن العسین (ع) در تاریخ ۱۲۰۰



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۶۰

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۶۰
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۶۰ - دی ۱۳۸۴
۷	آن روز که ...
۸	گفت‌وگو با دکتر محمد تیجانی سماوی
۱۱	جرعه نوشان خم غدیر
۱۵	سینمای ما در حوزه فرهنگ مهدوی فقیر است.
۱۷	دانستنی هایی از ولایت آل محمد (ص)
۲۱	ضرورت و آثار معرفت
۲۸	بهائیت جدید
۳۰	حقیقت حج
۳۱	جنگ یهود با اسلام
۳۳	انجیل برنابا
۳۵	معجزات امام زمان(ع) - ۵
۳۹	چالش های فراروی جهان
۴۲	مبدا و مقصد حکمت
۴۵	گلبانگ
۴۶	غزل انتظار
۴۷	عهد گرفته شده
۴۹	جرعه نوشان خم غدیر
۵۳	شعر و ادب
۵۴	معرفی کتاب

پرسش شما، پاسخ موعود ----- ۵۵

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۵۶

ماهنامه موعود ۶۰

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۴ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۶۰ ماهنامه موعود - دی ۱۳۸۴ / ماهنامه موعود. ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۶۰ - دی ۱۳۸۴

آن روز که ...

آن روز که مشرب و منبع «امر و نهی» از جایگاه حقیقی خود خارج و به سوی منزلی مشحون از «ظن و گمان» تغییر جهت داد، امر معاش و معاد مسلمین، سیر تاریخی آنان در عرصه هستی و بالاخره ساختار حیات فردی و جمعی آنان پذیرای انحرافی شد که در سیر پیش رونده، نطفه امتزاج، التقاط، اغتشاش و بحران را بارور می‌ساخت. اگرچه در سال‌های نخست این جدا افتادگی و انسلاخ، عواملی چون، توانایی بی نظیر میراث نبوی، حراست و هدایت آشکار و نهان ائمه دین (ع) و بالاخره اراده خداوند برای حفظ دین مانع از اضمحلال و استحاله کامل اسلام در تفکر و فرهنگ اهل باطل شد، لیکن جدا افتادگی میان اهل نظر حقیقی (حجج الهی (ع)) و اهل عمل (خلفا، سلاطین و مردم)، موجب مستور ماندن حقیقت دین، تعطیلی بسیاری از احکام و مجال یافتنی باطل برای جولان و خودنمایی گردید. تا آنگاه که به قول آن امام همام، مسلمین به ۷۳ فرقه تقسیم شدند و در دریای شبهات و گمان و پندار غرقه گشتند؛ خصم بر آنان غالب آمد، سیر در فرهنگ و تمدن الحادی و شرک آلود روزی آنان شد و علی‌رغم کثرت جمعیت، در برابر یهود و نصارا حیات منفعل و غیرفعال را پذیرا شدند. بی‌گمان این واقعه، قضای مرضی خداوند نبود، بلکه ماحصل عمل مسلمین بود که در هیأت آشفتگی و بحران متجلی می‌شد؛ چنانکه گستره و حجم بحران فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست محیطی در عصر حاضر که حیات میلیاردها انسان را به مخاطره انداخته و معاش و معاد آنان را قرین تیره‌بختی و نگون‌سازی ساخته، هیچ‌گاه در دایره تصور مسیبان این انحراف نمی‌آمد. ابتدای جمله اعمال خرد و کلان فردی و اجتماعی، هماهنگی تام و تمام عمل و نظر، و بالاخره عرضه جمله اعمال و احکام بر حجت و ملاک ولیّ منصوب از جانب حق، شرط لازم و تام سلامت و استحکام معاش و معاد بندگان خدا و دستیابی آنان به حیات طیبه و نیل به سعادت الی‌الابد بود؛ چنانچه جدا افتادگی، ضرورتاً به التقاط حق و باطل، قرین شدن صورت و سیرت حیات آدمی با «ظن و گمان» می‌انجامید؛ واقعه‌ای که بحران فراگیر، نتیجه حتمی و غایی آن بود. شاید، سؤال‌کننده‌ای که از حضرت آیت کبرای خداوند، حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره «کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می‌شود» پرسیده بود، هیچ‌گاه به ژرفای پاسخ و دقایق آن پی نبرده باشد چنانچه امروز ما، حاصل و محصول این به ظاهر «کمترین» را به تجربه تشنه‌ایم. حضرت در پاسخ مسائل فرمودند: «کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می‌شود آن است که حجت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را که امر به اطاعت او نموده و ولایتش را واجب کرده نشناسد.»^۱ گمراهی عینی، دورماندان از «صراط مستقیم» و مبتلا شدن به بلای «مغضوب شدگان و ضالین» از میان اهل کفر و نفاق و الحاد است؛ چنانکه هر مسلمان در هر نماز خلاصی از آن و هدایت به صراط مستقیم را طلب می‌کند. غفلت جمع کثیری از مردم و عناد جمعی با مصداق و ما به ازای خارجی صراط مستقیم، طی هزار و اندی سال، مرحله به مرحله، مسلمین را از مراتب و درجات «عزت» و هدایت به درکات نکبت و انفعال نازل ساخت، تا آنجا که پیش و بیش از مراجعه به اولین نقطه انحراف و نطفه بحران و بازشناسی منشأ و مشرب حقیقی امر و نهی،

«نظر و عمل» حاصل از فرهنگ و تمدن پر آفت غربی را ملاک عمل و سیر و سفر خود در عرصه زمین ساختند و هر دم واسپس هر موج از امواج بحران، از بخت گلابیه سردادند و از روزگار شکایت. مولای متقیان (ع) باعث فرود در مرتبه پست نگون‌ساری و سکنی در منزل پستی را در گفت‌وگو با یکی از یاران (ابوحجیفه) چنین اعلام فرمودند: «نخست درجه از جهاد که از آن باز می‌مانید، جهاد با دست‌هاتان است، پس از آن، جهاد با زبان و سپس جهاد با دل‌هاتان، و آن که به دل نیکی را نستاید و کار زشت او را ناخوش نیاید، دگرگون (نگون‌سار) شود، چنانچه، پستی وی بلند شود و بلندیش سرنگون گردد.»^۲ آن زمان که مسلمین، در اثر کاهلی و کراحت، جهاد در میدان را ترک گفتند، در سیر تدریجی روزی جهاد با زبان (امر به معروف و نهی از منکر) و تبری جستن از مصادیق کفر و شرک را از کف دادند تا آنگاه که دلبستگی آنان به دنیا و تساهل و تسامح در برابر خصم موجب شد تا تبری در دل و نفرت در جان نیز از میانشان رخت بربست. آیا جز این است که امروزه مسلمین، نه تنها با گونه‌های مختلف شرک و نفاق و حاصل عمل مشرکین به مجاهده بر نمی‌خیزند و از آن تبری نمی‌جویند، بلکه با افتخار و شادی آن همه را امام خویش می‌سازند. خود را بدان متشبّه می‌سازند و صورت و سیرت حیات خود را بدان می‌آریند و مال و جان و فرهنگ و میراث نیاکان خود را مصروف برکشیدن آن می‌سازند و بدان نیز افتخار می‌کنند؟ جز این نیست؛ سال‌هاست که مسلمین صورت و سیرت زندگی، تعلیم و تربیت و مناسبات فردی و جمعی خود را از اهل یهود و نصارا وام می‌ستانند و اعتبار کلام حق و احکام الهی را با ملاک و حجت ائمه کفر و شرک می‌سنجند و دریافت‌های آنان را مشرب و منبع الهام و عمل خود ساخته و در قرب به آن به مسابقه برخاسته‌اند. چنانکه در واقعه غدیر، خدای قدیر، انتخاب و انتصاب ولی‌الله اعظم را باعث و بانی اکمال دین و عهد با ایشان را استقرار در صراط مستقیم اعلام فرمود، احیا و تجدید عهد مغفول مانده و فراموش شده، ابتدای اصلاح امور و برگرداندن آب در مسیر و معبر حقیقی خودش است؛ و «عید غدیر»، ذکری که جمله ما را متذکر باعث و بانی انشقاق و جدایی و نتیجه قهری آن می‌سازد. امید که تحت عنایات حضرتش امکان تام و تمام «تجدید عهد» برای جمله مستضعفان و منتظران فراهم آید. ان‌شاءالله سردبیر ماهنامه موعود شماره ۶۰ پی‌نوشت‌ها: ۱. مجلسی، محمدباقر بحارالأنوار؛ ج ۶۸، ص ۲۸۸؛ الکلبینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ص ۴۱۴. ۲. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، ص ۴۲۹، کلمات قصار، ش ۳۷۵. عود شماره ۶۰

گفت‌وگو با دکتر محمد تیجانی سماوی

اشاره: دکتر محمد تیجانی در سال ۱۹۳۶ میلادی در شهر «قفصه» یکی از شهرهای جنوبی کشور تونس، در خانواده‌ای سرشناس و مذهبی دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را تا پایان دبیرستان در همان جا گذراند و سپس در دانشکده علم و صنعت تحصیلاتش را تا اخذ مدرک مهندسی ادامه داد. وی از کودکی به معارف دینی علاقه فراوانی داشت و با استعداد فوق‌العاده‌ای که داشت، در علم و تقوا معروف شد. او در همان سنین جوانی امام جماعت شهر بود و تفسیر و فقه تدریس می‌کرد. در مسافرت‌های فراوانی که به مصر، حجاز، عراق و کشورهای دیگر برای کسب معرفت و آگاهی و ادای حج و عمره داشت، به حقانیت مذهب شیعه پی برد و تشیع خود را رسماً اعلام کرد. در پی اذیت و آزار رژیم تونس، از آن کشور به پاریس مهاجرت کرد و زندگی جدیدی را در آنجا از سر گرفت. او هم‌اکنون با داشتن مدرک دکترای فلسفه از دانشگاه سوربن پاریس، به تدریس مشغول است. از وی آثار فراوانی به زبان‌های مختلف منتشر شده که برخی از آنها عبارتند از: ثم اهدتیت، لأکون مع الصادقین، فاستلوا أهل الذکر، الشیعه هم أهل السینه، إعرفوا الحق، کلّ الحلوان عند آل الرسول، مؤتمر السیقیفه، فسیروا فی الأرض فانظروا، أجبوا داعی الله و... . آثاری از آقای تیجانی به زبان فارسی نیز ترجمه شده است که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های آن‌گاه هدایت شدم، همراه با راستگویان، از آگاهان بپرسید و... اشاره کرد. به چه دلایلی به مذهب تشیع گرایش پیدا کردید؟ دلایلی چند برای من وجود داشت؛ من همه ادیان و مذاهب را با یکدیگر مقایسه کردم که سه سال به طول انجامید. در مقایسه‌هایی که از نظر اعتقادی، فقهی و تاریخی انجام دادم،

به این نتیجه رسیدم که دلیل شیعیان قوی و پذیرفتنی است. شیعه دلایلی قوی دارد که قرآن و سنت نبوی پشتیبان آن است و با عقل و منطق سازگاری دارد. من به طور اتفاقی، شیعه نشدم، بلکه پس از دیدار با شهید صدر، آیت‌الله حکیم و بسیاری از علما و مراجع دیگر و سه سال تحقیق، به اهل بیت (ع) باور پیدا کردم قوی‌ترین دلیلی که شما برای خودتان داشتید و در شیعه شدن شما نقش اساسی ایفا کرد، چه بود؟ قوی‌ترین دلیل من، همان حضرت علی (ع) است. من دریافتم شیعیان به مذهبی اعتقاد دارند که به علی بن ابی طالب (ع) منسوب است. من به این دلیل قوی، باور پیدا کردم؛ زیرا علی بن ابی طالب (ع) تربیت یافته پیامبر (ص) بود و حضرت رسول (ص) تمام علوم را به وی آموخت و فرمود: من شهر علم هستم و علی درب آن است. بنابراین، من به عقلم رجوع کردم و گفتم: «امام مالک» رسول خدا (ص) را ندید، «ابوحنیفه» رسول خدا (ص) را ندید، «شافعی» و «حنبلی» نیز در زمان رسول خدا (ص) نبودند. پس چگونه از پیشوایانی پیروی کنم که با حضرت محمد (ص) هم‌عصر نبوده و او را نشناخته‌اند؟ بنابراین، صراط مستقیم و درست - که همان علی بن ابی طالب است - قوی‌ترین دلیل شیعه شدن من بود. فرمودید قوی‌ترین دلالتان برای شیعه شدن، حضرت علی (ع) بود. آیا جهان، حضرت علی (ع) را نمی‌شناسد، پس چرا دیگران مثل شما شیعه نشدند؟ چون فرصتی که برای من پیش آمد، برای آنان پیش نیامده است. برای من این فرصت فراهم شد که با علما و مراجع شیعه دیدار کنم. آنها که شیعه نشده‌اند، این فرصت برایشان به وجود نیامده است. همچنین من بیش از هفتاد کتاب شیعی را مطالعه نمودم و مقایسه کردم، ولی برای آنان چنین فرصتی به وجود نیامده است. آنها فقط با برخی از افراد که تازه شیعه شده‌اند تماس برقرار می‌کنند. باید این فرصت برای فرد به وجود بیاید که با علمای بزرگ به صحبت بنشیند، مطالعه کند، بحث کند و سپس مقایسه کند. این فرصت برای من فراهم شد که من آن را در کتاب آنگاه هدایت شدم در فصل «سفر موفقیت آمیز» آورده‌ام. برای همین هر فرد غیر شیعه که این کتاب را مطالعه می‌کند، به تشیع گرایش می‌یابد؛ زیرا تمام چیزی را که می‌خواهد، درون آن می‌یابد و همان مقایسه‌ای را که من کردم، انجام می‌دهد و اعتقاد پیدا می‌کند. پس از اینکه دیگران فهمیدند شما به تشیع روی آورده‌اید، با شما چگونه برخورد کردند؟ واکنش‌های منفی و شدید بود. مرا بهانه‌های گوناگون متهم ساختند. حتی مرا اسرائیلی نامیدند و گفتند از سوی اسرائیل تأمین شده‌ام تا میان مسلمانان تفرقه بیندازم. مرا متهم ساختند که از شیعیان پول می‌گیرم. هر کسی مرا به چیزی متهم می‌کرد. مرا گوشه‌نشین کردند و روزهای سختی را در تنهایی و عزلت گذراندم. این مسئله را برای شهید باقر صدر بازگو کردم. او مرا آرام ساخت و گفت: شیعیان اولیه که پیرو علی (ع) بودند، چوبه دار خود را با خود حمل می‌کردند؛ آنها را می‌کشتند و هر کس در مدح علی (ع) چیزی می‌گفت زبانش را قطع می‌کردند. بنابراین در عمل در برابر این مسئله صبر پیشه کردم، اما پس از آن همان طور که در همین کتاب گفته‌ام، خداوند پاداش مرا داد و همراهانی یافتم که شیعه شدند و به حق روی آوردند، و این فضلی از جانب خداوند بود. برای اینکه دیگران را به سوی تشیع هدایت کنید، تا کنون چه اقداماتی انجام داده‌اید؟ شهید محمد باقر صدر به من توصیه کرد که از دخالت در امور سیاسی کشور تونس دوری کنم و علیه دولت اقدام نکرده، و به میدان مخالفت با آن وارد نشوم، و نقش من همانند امام جعفر صادق (ع)، معرفی حقیقت مذهب اهل بیت (ع) باشد. این توصیه‌ای بود که از آن پیروی کردم و موفق شدم. من اندیشه اهل بیت (ع) را از راه سفر و تجارب آن و بعدها به وسیله کتاب‌هایی که مردم معرفی کردم، و با سخنرانی‌هایی که گاهی ایراد می‌کردم، مردم را شناختند و دانستند که من شیعه شده‌ام و برای اهل بیت (ع) تبلیغ می‌کنم. به نظر شما، آیا جهان واقعاً آماده شنیدن معارف تشیع هست یا خیر؟ بله، مردم تشنه شناخت واقعیت‌ها هستند؛ زیرا اندیشه‌های دیگر تناقضات فراوان و گوناگونی دارند. اما در مذهب اهل بیت (ع)، دوازده امام وجود داشته‌اند که هیچ یک با دیگری اختلاف نداشته، همگی در یک اندیشه و یک فقه با هم توافق دارند. بنابراین برای انسان ساده خواهد بود که این افکار و اندیشه‌ها را به مردم ارائه دهد تا به آن اعتقاد پیدا کنند. مبلغان شیعه برای ترویج تشیع چه کارهایی می‌توانند انجام دهند؟ علمای شیعه باید بدون استفاده از روایات مبالغه‌آمیز یا خیالی که با قرآن یا واقعیات زمان رسول اکرم (ص) ارتباطی ندارد، اهل بیت (ع) را معرفی کنند؛ یعنی تنها به ابراز فضایل اهل بیت (ع) از جهت قرآن و

سنت نبوی اکتفا کنند. با مردم، تنها با چیزی که می‌فهمند، صحبت کنید. متأسفانه برخی خرافاتی را همه جا نقل می‌کنند و بدین ترتیب، مسلمانان دیگر را از ایشان و مکتب تشیع گریزان می‌سازند. هم اینک تشریحی میان مسلمانان، و حتی میان خود شیعیان وجود دارد. شما چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید تا جوامع مسلمان و نیز جوامع شیعی به وحدت برسند و آیا چنین وحدتی دست یافتنی است یا خیر؟ این همان سخن پیامبر(ص) است که فرموده‌اند: امت من به ۷۳ گروه مختلف انشعاب می‌یابد که همگی در گمراهی‌اند، مگر یک گروه. حتی میان تشیع نیز فرقه‌های ضاله‌ای وجود دارد و تمام شیعیان بر حق نیستند. بنابراین نمی‌توان همه آنها را در یک نقطه جمع کرد و به وحدت رساند؛ زیرا پیامبر(ص) فرموده‌اند: امت من متفرق خواهند شد، نه تو می‌توانی، نه من و نه هیچ کس دیگر که جلوی آن را بگیرد، مگر آنکه حضرت مهدی(ع) ظهور کند. هنگامی که آن حضرت ظهور می‌کند، مردم را هدایت می‌کند و هم اوست که شیعه و سنی و یهود و نصارا و همه دنیا به وی معترف‌اند. گروهی به او عیسی بن مریم می‌گویند؛ ما او را مهدی منتظر می‌خوانیم و دیگران او را را عزیر می‌دانند که پسر خداست. بنابراین وقتی نجات‌دهنده مسلمانان بیاید، مسلمانان برای کشتن مشرکان و دشمنان خدا با حضرت مهدی متحد می‌شوند. این تنها راه کار است، و ما و شما اگر بخواهیم در پی اتحاد مسلمانان باشیم، به مسئله‌ای دور از دسترس پرداخته‌ایم. حمله‌ای که از سوی غرب و جهان کفر علیه مسلمانان، به ویژه شیعیان صورت گرفته است. هدف آنان از این حمله چیست؟ آنان از ما می‌خواهند تسلیمشان شویم و اعتراف کنیم که آنان آقا و سروران جهان هستند و ما بردگان آنها هستیم؛ زیرا ما عقب مانده‌ایم و از نظر فن آوری و تکنولوژی و علمی پیشرفتی نداشته‌ایم و در پستی و عقب ماندگی به سر می‌بریم. آنان می‌خواهند بگویند: ما سرور شمایم و شما را راهبری می‌کنیم؛ به شما می‌آموزیم و شما را متمدن می‌کنیم. بنابراین، باید از ما پیروی کنید. کشمکش موجود میان آمریکا و ایران برای همین است؛ زیرا تمام کشورها، به استثنای ایران رهبری جهان را به آمریکا واگذار کرده‌اند. به نظر می‌رسد، ایران رهبری خود را به آمریکا واگذار نکرده و نمی‌خواهد این کار را بکنند آمریکایی‌ها هم نقشه می‌کشند به ایران حمله کنند، یا به او ضربه بزنند، و یا دست کم این کشور را شکست دهند و موانعی بر سر راهش ایجاد کنند. آمریکا خودش می‌گوید که همان کاری که با ما در عراق کرد، در ایران اجرا خواهد کرد. ادعا می‌کند که مردم ایران می‌خواهند نظام عوض شود و اسلام را نمی‌خواهند؛ یا دست کم اسلام متمدن می‌خواهند، و این اسلام، بنیادگر است. کار تا آنجا پیش رفت که چندی پیش، در آمریکا نماز جمعه‌ای اقامه شد که امامت آن را یک زن بر عهده داشت و مؤذن آن نیز یک زن بود. شگفت آن که صف اول و دوم هم مختلط بود و ادعا کردند: اسلام متمدن و پیشرفته این است! آمریکایی‌ها اسلام را این گونه می‌خواهند. بنابراین، اگر ما رهبری را به آنان واگذار کنیم، کاری با ما ندارند، ولی اگر چنین نکنیم، در برابر ما ساکت نمی‌نشینند. این همان برخورد میان غرب و شرق است. هم اینک، جهان اسلام، شما را چگونه می‌شناسند؟ در جهان اسلام، تیجانی با کتاب‌ها، افکار و سخنرانی‌هایش که در اقصی نقاط جهان منتشر شده، شناخته شده است. البته برخی از متعصبان هنوز هم معتقدند تیجانی شخصیتی خیالی است که وجود خارجی ندارد. برخی از متعصبان نیز تیجانی را تکفیر می‌کنند و می‌خواهند با کشتن وی نزد خدا تقرب جویند؛ مانند فتاوی‌های وهابیان که می‌گویند: شیعیان دشمنان اسلام هستند و برای اسلام از یهود و نصارا خطرناک‌ترند و کشتن آنها واجب است. الحمدلله من هم اکنون در اوج توجهات الهی و الطاف اهل بیت(ع) هستم و در سفر به اقصی نقاط جهان، این اندیشه‌ها و احساسات سرشار از عشق به اهل بیت(ع) را گسترش می‌دهم. به لطف خدا، بسیاری از کسانی که با آنها دیدار می‌کنم این اندیشه را می‌پذیرند. من دلایل زیادی از کتب اهل سنت و شیعه دارم که به آنها استناد می‌کنم و بسیاری از کسانی که با ایشان گفت‌وگو می‌کنم، قانع می‌شوند. نام شما میان جوانان ایرانی، که با مسائل دینی درگیر هستند، با احترام زیادی برده می‌شود و آنان شما را با کتاب آنگاه هدایت شدم می‌شناسند. پس از نوشتن این کتاب و دیگر کتاب‌ها، چه برخوردهایی با شما شد؟ طبیعی است که واکنش شیعیان بسیار مثبت بود. بسیاری از ایرانی‌ها و عراقی‌ها و شیعیان لبنان گفتند: ما تشیع را با کتاب‌های تیجانی شناختیم؛ زیرا آنان تشیع را آن گونه که من شرح دادم نمی‌شناختند، بلکه آن را از راه تقلید شناخته

بودند. حتی به من خبر رسید که «آیت‌الله سیستانی» گفته‌اند: کتاب‌های تیجانی برای عراقی‌ها مایه رحمت بوده است. اما واکنش دیگر مسلمانان در نوسان بود. برخی از آنها مرا تکفیر می‌کردند، اما برخی از ایشان شیعه شدند و به مذهب تشیع گرویدند؛ مانند دکتر «اعتصام العماد» حتی کسانی دست به تألیف زدند و در اثرشان از من نام بردند؛ زیرا تحت تأثیر من شیعه شده بودند؛ مانند «شیخ هشام آل بویه» در تایلند دو هزار نفر شیعیان از من استقبال کردند و برایم قربانی کشتند. با تشکر از شما که وقتان را در اختیار ما قرار دادید. پی‌نوشت: برگرفته از ماهنامه اخبار شیعیان، سال اول، شماره ۷، آذر ۱۳۸۳.

جرعه نوشان خم غدیر

گفت و گو با خواهران شیعه‌شده اشاره: جاذبه‌های درونی و بیرونی مذهب شیعه در نگاه زنان متدین سایر ادیان بسیارند. متون دینی متقن و قطعی الصدور، شریعت مستغنی و دستورالعمل‌هایی فراوانی که مانع تحیر در مقام عمل می‌شوند و وجود الگوهای تربیتی متعالی از مهم‌ترین جاذبه‌های مذهب تشیع به شمار می‌آیند. در گفت‌وگوی صمیمانه‌ای که با چند تن از بانوان مسیحی مشرف شده به اسلام؛ «کلارا لانتسل»، «اودولیا مونس» و «آتانوس رنالان» ترتیب داده شده است بر این گونه نقاط مثبت در مذهب تشیع تأکید گردیده است. گفت و گو با خانم زینب لانتسل اهل اتریش؟ خانم لانتسل، ضمن عرض سلام و تشکر، با اشاره به ملیت خود بفرمایید در مذهب تشیع، چه جاذبه‌هایی وجود داشت که موجبات کشش شما به این دین را فراهم نمودند؟؟ با سلام، من اهل اتریش هستم. مذهب تشیع جاذبه‌های بسیاری دارد، ولی شاید بتوانم در این میان، به دو محور اصلی که برای شخص من، بسیار زیبا و دوست داشتنی و مهم بوده‌اند، اشاره کنم: یکی از این جاذبه‌ها، که در خاطرات دوران کودکی من نیز ریشه دارد، حضور با برکت جانبازان شیعه‌ای بود که برای معالجه به اتریش می‌آمدند و بنا به مناسبت‌هایی، ما می‌توانستیم در ارتباط نزدیک با آنان قرار بگیریم و جاذبه‌های روحی و رفتاری ایشان را درک نماییم. بعضی از جانبازان در طول جنگ، با وجود اینکه خیلی‌هاشان نه دست داشتند و نه پا و صورت‌هایشان به خاطر گازهای شیمیایی غیر قابل تشخیص بود، ولی از روحیه بسیار شادی برخوردار بودند و با ما بچه‌ها شوخی می‌کردند. رفتار آن‌ها به گونه‌ای بود که تأثیر عمیقی بر ما می‌گذاشت. به طور کلی، همیشه ابعاد عاطفی و مهرآمیز یک دین یا آیین جاذبه زیادی برای معطوف نمودن دل‌ها به سوی خود دارا هستند. حال اگر این عواطف در رفتار و شخصیت پیروان یک آیین مجسم شوند، می‌توانند بهترین زمینه را برای جذب افراد به سوی آن آیین فراهم نمایند. اما نکته دیگری که در آیین تشیع برای شخص من جالب بود، وجود «شریعت» محکم در این آیین است. مراد من از شریعت همان دستورالعمل‌های ظاهری این مذهب است که برای همه عرصه‌های عمل مکلفان، احکامی را پیش‌بینی کرده است. به نظر من، یکی از دلایلی که موجب شده است دین مسیحیت برای مردم و جوانان جذابیت‌های خود را از دست بدهد، این است که از ستون فقرات محکمی برخوردار نیست؛ زیرا احکام آن چارچوب خاصی ندارند و هر کسی مطالب آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کند. برای مثال، از روزه‌ای که در مسیحیت وجود دارد، تعریف‌های مختلفی در دست است: بعضی آن را به صورتی سخت‌تر از روزه‌های اسلام مطرح می‌کنند، و بعضی می‌گویند: برای تحقق روزه فقط نباید گوشت خورد یا فقط نباید شیرینی خورد و امثال این مطالب. نماز هم در مسیحیت اختیاری است و مراسم روز یکشنبه هم اجباری نیست. به نظر من، وقتی انسان می‌خواهد به هدف والایی برسد، باید تلاش بیشتری بکند و دستورالعمل‌های بیشتری انجام دهد. همان گونه که یک ورزشکار برای کسب مدال تلاش می‌کند و حاضر است برای رسیدن به پیروزی، هر دستوری را انجام دهد. در هر حال، برای رسیدن به معنویت، انجام حداقلی از امور لازم است تا نتیجه حاصل شود، این حداقل فرایض، ستون فقرات دین است که دین بدون آن‌ها کم‌کم فرو می‌پاشد، و مسیحیت در غرب هم اکنون دچار چنین سرنوشتی شده است. دینی را که اناجیل و متون مقدس کنونی مسیحیت ارائه می‌دهند بیشتر مطالبی نظری هستند و در دین مسیحیت، دستورالعمل‌های جزئی و دقیق برای چگونه زیستن وجود ندارند. یک مسیحی مؤمن اگر بخواهد به جای «دیر» و «کلیسا»

در اجتماع و خانواده زندگی کند با مشکلات خاصی روبه‌روست، زیرا نگاه این دین به اصل زندگی متأهلی و روابط زناشویی مثبت نیست و تأکید مسیحیت بیشتر بر مجرد و انزواست. اگر یک مسیحی بخواهد برای درس خواندن و تحصیل مسافرت کند و یا در مقام تربیت فرزند واقع شود و یا در سایر عرصه‌های عملی زندگی قرار گیرد، در آموزه‌ها و گزاره‌های درون دینی متون مقدس مسیحیت، نمی‌تواند احکام عملی خاصی راجع به دقایق این امور به دست آورد. ولی در آیین تشیع، این ویژگی منحصر به فرد وجود دارد که به صورتی بسیار دقیق، درباره همه مسائل و حیطه‌های جزئی زندگی انسان احکامی وارد شده‌اند. البته ناگفته نماند که این دستورالعمل‌ها واجب نیستند و هر کس بنا به میزان انگیزه و شوق خود، مختار است آن‌ها را انجام دهد اما برای همه ابعاد اندیشه و عمل، پیشنهاداتی وجود دارند. برای مثال، حتی برای نحوه اندیشیدن، که اکنون به عنوان «تکنولوژی فکر» مطرح است و تازه علمی بودن آن به تازگی در علم «روان‌شناسی» کشف شده، دستورالعمل‌های ویژه و مدوئی در شریعت مستغنی تشیع وجود دارد. شاید بتوان ادعا کرد که این نکته از ویژگی‌های منحصر به فرد تشیع است و حتی سایر مذاهب درون دینی اسلام به خاطر اکتفا نمودن به سنت پیامبر (ص) و محرومیت از سنت معصومان (ع) واجد چنین شریعت غنی و گسترده‌ای نیستند. مسلم است آیینی که می‌تواند در تمامی لحظه‌های زندگی عملی انسان حضور داشته باشد و با عقل و منطق هماهنگ باشد، جلوی احساس تنهایی و پوچی انسان را در دنیا می‌گیرد. ناگفته نماند که این احساس و بخصوص بی تفاوتی نسبت به همه چیز، در بین جوانان اتریشی خیلی زیاد است. اگر در اناجیل و متون دینی مسیحیت بر مهرورزی و گذشت تأکید می‌شود، قالب دقیق چگونگی این توصیه‌ها بیان نمی‌گردد و افراد ممکن است در مرحله عمل و اجرای این توصیه‌ها به جهالت دچار شوند. در اتریش، فرق ظاهری یک کاتولیک معتقد با یک شهروند غیر معتقد، به حضور او در کلیسا در روز یکشنبه و یا بعضی مواقع دیگر محدود می‌شود و نمی‌توان در عمل، فرق چندانی بین آنان گذاشت. ولی مطلبی که حایز اهمیت است این است که اگر یک فرد شیعه به صورت بسیار جدی اهل عمل به همه دستورات دینی، اعم از واجب و مستحب و مکروه و حرام باشد، حتی در بیشتر اعمال روزمره و عادی زندگی خود نیز می‌تواند به صورتی متفاوت عمل کند و حتی اگر بخواهد و انگیزه داشته باشد، برای نحوه غذا خوردن و توفیق بیشتر در استفاده از امکانات نیز چندین دستورالعمل وجود دارند. ما در اتریش وقتی می‌خواستیم به شریعت اسلام عمل کنیم، حضور دین را در جنبه‌های گوناگون زندگی به خوبی احساس می‌کردیم و به دلیل اینکه در اسلام - مثلاً - از شرکت در جلساتی که شراب خورده می‌شود و خوردن گوشت خوک و غذاهای غیر حلال منع شده است، رفت و آمد هایمان با دوستان و اقوام غیر مسلمان محدود می‌شدند و رفتار ما از طرف آن‌ها شدیداً مورد انتقاد قرار می‌گرفت. با این وجود، من حُسن و فایده تک تک این احکام را با وجود خودم لمس کردم. قابل ذکر است که مصرف بی‌رویه شراب و گوشت خوک جزو مشکلات بزرگ جوامع غرب به حساب می‌آید و برای عوارض آن، مثل الکلیسم (اعتیاد به شراب)، سرطان و تصادف‌های ناگوار تا به حال راه حلی جز ترک مطلق ارائه نشده است. در غرب، عمل کردن به شریعتی که در جای جای زندگی روزمره حضور دارد دشوار است، ولی در این دشواری‌ها، حضور خداوند تجربه می‌شود و حسن تقرب و ارتباط و محبت به او در عمل ظاهر می‌گردد. در شریعت مقدس علوی و محمدی (ص) حرکت به سوی کمال و معنویت با به جای آوردن احکام شرع و عبودیت آغاز می‌شود و عمل به شریعت نقطه آغاز سیر و سلوک عارفانه است. در مذهب تشیی، ارکان مسلمانی، محبت و معرفت به خدا و پیامبر و فاطمه زهرا و دوازده معصوم (ع) از راه اجرای اعمال شرع تعریف می‌شود و انسان بدون به جای آوردن فرایض و مستحبات فقه شیعی نمی‌تواند در وادی محبت و اعتقاد و ایمان و عرفان، ثابت قدم بماند. گفت‌وگو با خانم نرگس شهبابی (اودولیا مونیس) اهل آمریکا؟ خانم اودولیا مونیس ضمن عرض سلام و تشکر، بفرمایید ملیت شما چیست و انگیزه‌تان برای تشریف به مذهب تشیع چه بوده است؟؟ با سلام، ارتباطی که با شیعیان مقیم آمریکا داشتم و بعد از آن، مسافرت به ایران و ارتباط نزدیک با شیعیان ایران سبب آشنایی من با اسلام و مذهب تشیع شد. من با تحقیقاتی که درباره اسلام کردم و آن را با مسیحیت مقایسه نمودم، به این مطلب پی بردم که در این مذهب، نقاط قابل توجهی

وجود دارند. من چون می‌دانستم که خداوند همه جا هست به امید او به ایران آمدم. در رسانه‌های غربی و دستگاه‌های تبلیغاتی غرب، درباره اسلام و تشیع، تبلیغات سوء فراوانی صورت می‌پذیرد و چهره بسیار زشتی از اسلام و مسلمانان ارائه می‌شود. ولی وقتی که از نزدیک با ایشان آشنا شدم، به این نتیجه رسیدم که آن تبلیغات درست نبوده‌اند؟ چه جاذبه‌ها و نقاط جالب توجهی از مذهب تشیع سبب جذب شما به این دین شد؟؟ من اسلام را همان مسیحیت یافتم ولی مسیحیتی که به استكمال رسیده و نقائص آن برطرف شده است. در آئین مسیحیت، در مسائل جزئی و دستورالعمل‌های مربوط به مطالب به ظاهر ساده و کوچک، حکمی وجود ندارد، ولی در اسلام قوانین فراوانی وجود دارند و درباره همه مسائل واقعی حیات فردی و اجتماعی انسان، دستوراتی موجودند. برای مثال، برای تربیت فرزندان، در اسلام دستورات خوب و متعددی وجود دارند و برای هر کس که می‌خواهد به جایی برسد راه‌هایی ارائه شده‌اند. من در کلیسا مدتی الهیات مسیحی را می‌آموختم. مادرم نیز یک مسیحی معتقد بود. من تمام مطالب انجیل را می‌دانم، ولی با وجود این، ما در اسلام هر روز مطلب تازه‌ای یاد می‌گیریم. ولی پس از آموختن مطالب، هر کسی دو راه دارد: می‌تواند عمل کند و می‌تواند عمل نکند. در اسلام مطالب زیادی وجود دارند. وقتی پله پله و مرحله مرحله می‌خواهیم عمل کنیم، امکانش هست. من در آن زمان که مسیحی بودم با خود می‌اندیشیدم که کلیسا در درون من است و هم اکنون می‌پندارم که باید کعبه در دل من باشد. یکی دیگر از جاذبه‌های دین اسلام این است که پایه محبت کردن مردم به یکدیگر در این دین وجود دارد. البته ممکن است مسلمانان در عمل به دین خود، کوتاهی کنند و آن گونه که اسلام توصیه کرده است، در مقام تحمل و صبر و گذشت نباشند؟. از بین جاذبه‌های متعدد دین اسلام، آنچه برای شخص شما بیشتر اهمیت داشته چه بوده است؟ و آیا به جا آوردن دینی مثل نماز برای شما مشکل نیست؟؟ شاید مهم‌ترین نکته اسلام برای من، توجه فراوان این دین به جایگاه زن بوده است. حقوق و تکالیفی که در اسلام برای زن در نظر گرفته شده‌اند. و جایگاه او را تعیین می‌نمایند، بسیار مهم و ارزشمندند. در اسلام، زن به عنوان یک مادر و یا به عنوان یک دختر و یا به عنوان همسر، قابل تجلیل و تکریم است. این مطالب خیلی برایم جالب توجه بوده‌اند. به جای آوردن اعمال و مراسم دینی برای شخص من آسان است زیرا من شاهد ساعت‌های متوالی دعا و عبادت مادرم بودم که در زمینه‌های مختلف و به مدت طولانی نیایش می‌کرد. گفت و گو با خانم زهرا زرنوش (آتانوس رنالان؟) ضمن عرض سلام و تشکر، خانم رنالان لطفاً خود را معرفی کنید و به صورت مختصر، علت شیعه شدن خود را بیان فرمایید؟. من آتانوس رنالان متولد ارومیه هستم. بعد از مسلمان شدن، نام خود را به انتخاب همسر «زهرا» گذاشتم. مدت‌های مدیدی از زندگی نوجوانی و جوانی خودم را در فرانسه و شوروی (سابق) گذرانده‌ام و در ایران نیز در کلیسای ارتدکس ارومیه بخش‌هایی از الهیات مسیحی را تدریس نموده‌ام. این جانب در اثر یک حسن اتفاق که با همسر کنونی‌ام آشنا شدم و از این طریق و با خواندن کتاب‌های مذهبی تحت تأثیر شخصیت امامان شیعه قرار گرفتم، مجذوب آیین تشیع گردیدم؟. محتوای کتاب‌هایی که انگیزه تشریف به تشیع را در شما زنده کرد چه بود؟؟ این کتاب‌ها بیشتر در زمینه مباحثی همچون نماز و عدل و نبوت و زندگی و رفتار بسیار زیبا و با عظمت پیامبر اکرم (ص) بودند؟. جذابیت‌های مذهب تشیع بیشتر در چه زمینه‌هایی برای شما نمودار شدند؟؟ شاید بیش از هر چیزی، شکنجه‌ها و رنج‌هایی که شخصیت‌های محبوب شیعه در راه گسترش تشیع متحمل شده‌اند، مرا تحت تأثیر قرار داده باشد. وقتی با جلوه‌های رفتاری و نوع برخوردها و معاشرت معصومان (ع) آشنا می‌شدم، یک حس درونی مرا به ایشان مجذوب می‌کرد. همسرم به فاطمه زهرا (س) بسیار علاقمند بود تا آنجا که می‌گفت: من با خود عهد کرده بودم که نام همسر آینده‌ام «فاطمه» یا «زهرا» باشد و این علاقه نیز سبب شد که مقدرات به سمت و سوی پیش رود که نام مستعار من نیز زهرا باشد. وجود حضرت فاطمه (س) نیز به صورت اسرارآمیزی مرا مجذوب خود نمود و ایشان از جهات گوناگونی می‌توانست الگوی کامل و همه‌جانبه‌ای باشد. من با حس درونی خود، مقام ایشان را بسیار بلند و بلندمرتبه حس می‌کنم. یکی از اسامی حضرت فاطمه (س) «صدیقه» است و چون من قبل از تشریف به تشیع نیز به صداقت خیلی اهمیت می‌دادم، راستی و صداقت وجود ایشان خیلی برای من دوست داشتنی

بود؟ از مقایسه تصویر وجودی حضرت فاطمه (س) و حضرت مریم (س) چه مطلبی به ذهنتان خطور می‌کند و چه حسی به شما دست می‌دهد؟؟ حضرت مریم (س) یک وجود مبارک و نازنین و مقدس است، ولی مقام حضرت فاطمه (س) متعالی‌تر و بلندمرتبه‌تر از حضرت مریم (س) می‌باشد. کرامت و معجزه ظهور حضرت عیسی (ع) و تحیت او به مریم باکره (س) نشان دهنده این است که آن حضرت منزلت بسیار بلندی نزد خدا داشت، ولی با این وجود، به اندازه رنج‌هایی که حضرت فاطمه (س) در راه دین و گسترش آیین حقیقت متحمل شد، رنج نکشید. سیمای حضرت مریم (س) نزد من یک سیمای مقدس و صبور است، ولی دردها و رنج‌های حضرت فاطمه (س) بسیار بیشتر از حضرت مریم علیهما السلام بود. من نه فقط به لحاظ اعتقادات اسلامی، بلکه بنا بر یک حس درونی درمی‌یابم که مقام حضرت فاطمه (س) بالاتر از مقام مریم قدیس است؟ چه مسائلی در مذهب تشیع وجود دارند که وقتی آن‌ها را با بعضی از مسائل متناظر در آیین مسیحیت مقایسه می‌کنید، کامل بودن و رجحان داشتن مذهب تشیع را نتیجه می‌گیرید؟؟ در آیین تشیع، در هر مسئله جزئی که وارد می‌شدم در می‌یافتم که احکام فراوانی تکلیف آن مسئله را روشن کرده‌اند، حتی درباره امور معمولی همچون راه رفتن و خوابیدن، احکام فراوانی در مذهب تشیع وجود دارند. یک شیعه حتی در وقت خواب می‌داند که بهتر است چگونه بخوابد، بهتر است به کدام جهت قرار گیرد، بهتر است چه ذکر را بر لب جاری کند و بهتر است در چه ساعتی بخوابد و در چه وقتی بیدار شود. وجود این دستورالعمل‌های فراوان باعث می‌شود که انسان دیندار قانع شود و در هیچ موردی به بن‌بست نرسد. ولی در مسیحیت، هیچ کدام از این مطالب وجود ندارند. در مسیحیت، دستورهای جزئی و دقیق بسیار ندارند. نکته بسیار مهم دیگری که در مقام مقایسه، سبب می‌شود نمود دستورات مذهب تشیع برایم جالب توجه‌تر باشند، این است که در این مذهب، در عین حال که بر انجام عبادت‌ها و ارتباط با خدا تأکید شده است، تأکید زیادی هم بر این معنا صورت گرفته که این عبادات جمعی برگزار شوند؛ یعنی یک شیعه با توجه به دستورات آیین خود، می‌آموزد که ارتباط با خدا در عین ارتباط با خلق خدا امر ممکن و مطلوبی است. در مسیحیت، امور عبادی، مثل نماز و روزه بیشتر جنبه فردی دارند. در آیین مسیحیت، یکی از تفاسیر این است که باید در سال، ۵۰ روزه گرفت ولی این روزه وقت مشخصی ندارد و هر کس هر وقت بخواهد می‌تواند روزه بگیرد. ولی در اسلام، این وقت مشخص است و از این نظر، در یک ماه همه با هم روزه می‌گیرند. این عبادت دسته جمعی صفای بیشتری دارد و انسان را بیشتر به خدا نزدیک می‌کند. نماز جماعت‌هایی که هر روز شیعیان در سه وعده برگزار می‌کنند، جلوه‌هایی جذاب و دوست داشتنی دارند که در هیچ مذهب و آیین دیگری وجود ندارند. نکته سومی هم که در مقام مقایسه باید ذکر کنم این است که بسیاری از آموزه‌های دین اسلام توسط علوم جدید تأیید شده‌اند. در قرآن و سنت اسلامی، پیش‌گویی‌های علمی فراوانی وجود دارند. دستورات جزئی و کلی، که در تشیع وجود دارند و پس از چهارده قرن، امروزه علم از روی بعضی از اسرار آن‌ها پرده بر می‌دارد. وجود میکروبی در آب دهان سگ، که فقط با خاک پاک می‌شود (این عمل در اصطلاح فقه شیعه «تعفیر» خوانده می‌شود). و بسیاری از امور دیگر مطالبی هستند که علم جدید آن‌ها را اثبات کرده است. ولی در آیین مسیحیت، مامطالب مهمی را که بتوانیم آن‌ها را بدین صورت به عنوان نمونه‌های ارتباط علم و دین معرفی کنیم، نداریم و حتی در مواردی نیز علوم جدید بعضی از آموزه‌های تحریف شده دین مسیحیت را زیر سؤال می‌برند. مذهب تشیع آنقدر به علم و تحصیل بها داده است که من فکر می‌کنم در هیچ مذهب و دین دیگری تا این اندازه بر علم پافشاری نشده است. اگر این نکته برای جهانیان بازگو گردد قطعاً قدرت جذابیت آیین تشیع بالا می‌رود؟ یکی از خاطرات مذهبی را که طی مدت تشریف به مذهب تشیع برایتان جالب توجه بوده و سبب تقویت اعتقاد شما به این مذهب شده است، بیان نمایید؟ مهم‌ترین خاطره‌ای را که در این رابطه دارم خاطره سفر به حج عمره است. من با همسرم رابطه بسیار خوبی داریم و بسیار به هم نزدیک هستیم و هیچ مسافرتی (حتی کوتاه مدت) بدون هم نرفته‌ایم تا اینکه در یک قرعه‌کشی، تشریف به حج عمره به نام همسرم افتاد، ولی ایشان همت کرد و با بیان سابقه من برای مسئولان اجازه مرا نیز گرفت و توفیق یافتیم که با هم به حج مشرف شویم. من هنگام شنیدن بعضی از مسائل عاطفی کمتر رقت

می‌کردم و اشک می‌ریختم، ولی نمی‌دانم لحظه‌ای که در مقابل قبر پیامبر(ص) قرار گرفتم، چه اتفاقی افتاد و در روح من چه تحولی پدید آمد که بسیار منقلب شدم. من نمی‌توانم این واقعه را شرح دهم؛ چون آن حالی که بر قلب من گذشت، نوعی حس درونی بود! نمی‌دانم از آن حالت چه تعبیری داشته باشم. ۱. ولی شیرین‌ترین و زیباترین لحظه عمرم، لحظه‌ای بود که با قبر پیامبر(ص) روبه‌رو شدم. از سوی دیگر، وقتی به بقیع مشرف شدم، ارتباطی که با صاحبان این قبور برایم پیش آمد، مرا به حقانیت این مذهب بیشتر معتقد کرد. از آن پس، هر وقت کسی به حج می‌رود و یا می‌شنوم که از حج برگشته است، قلبم می‌شکند و آرزو می‌کنم که ای کاش من هم موفق شوم دوباره به حج مشرف گردم؟ آیا در خاطرات قبل از تشریف شما به تشیع، مطلبی وجود دارد که زمینه‌ساز استقبال شما از آیین تشیع شده باشد؟؟ بله، شاید شک‌ها و تردیدهایی که درباره بعضی از مطالب الهیات مسیحیت برایم پیش می‌آمدند زمینه خوبی برای جذب من پیش آوردند؛ زیرا واقعاً تصویری را که من از خدا داشتم، با تصویر پسر خدا بودن حضرت عیسی(ع) متناقض می‌یافتم و حتی در مبانی الهیات مسیحی و عرفان و فلسفه مسیحی هم مطالبی که بتوانند کاملاً این مطلب را روشن کنند، وجود ندارند. ولی در آموزه‌های دین اسلام، مطالبی درباره جایگاه و مقام حضرت عیسی(ع) وجود دارند که هرگز مقام او را تنزل نمی‌دهند، بلکه بر مقام او می‌افزایند. در دین اسلام، عیسی «روح الله» است و پسر خدا نیست و این مطلب حتی از نسبت پسری برای خدا بالاتر است. البته در پایان مطلب هم باید ذکر کنم که نوع برخورد و رفتار همسر من با من، چه قبل از تشریف به اسلام و چه بعد از آن، از زمینه‌های جذب من بود؛ زیرا ایشان مرحله به مرحله و آرام آرام مرا با ابعاد گوناگون دین اسلام آشنا کرد. پی‌نوشت: * بر گرفته از فصلنامه تخصصی بانوان شیعه، سال دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۸۴. ۱. این بانوی مسلمان شده با یادآوری این خاطره در حین گفت‌وگو، اشک می‌ریخت.

سینمای ما در حوزه فرهنگ مهدوی فقیر است.

گفت‌وگو با محمد نوری‌زاد اشاره: چهره محمد نوری‌زاد نویسنده و کارگردان برای جامعه ما کاملاً شناخته شده است. مردم با سبک و سیاق آثار قلمی و تصویری او آشنا هستند. جدیدترین اثر تصویری او سریال «چهل سرباز» است؛ به همین بهانه گفت‌وگویی با وی ترتیب داده‌ایم که توجه خوانندگان عزیز را به مطالعه آن جلب می‌کنیم. جناب نوری‌زاد به عنوان اولین سؤال بفرمایید هدف از ساخت سریال تاریخی «چهل سرباز» چیست؟ «چهل سرباز» فراخوان هویت گمشده ماست. من همواره از اینکه جوانان و بزرگان از گذشته خودشان بهره کافی نمی‌برند رنج می‌بردم؛ زیرا این امر باعث منفک شدن ما از گذشته می‌گردد و هرگز آینده را با بی‌اعتنایی به گذشته نمی‌توان ساخت. اگر می‌خواهیم به آخرالزمان فکر کنیم نباید از صدر اسلام غافل بود. پیوند صدر اسلام با آینده لازم و ملزوم هستند. من معتقدم در پرونده ایران زمین و در پیشگاه خداوند یک نگرشی و عنایتی است که این قوم را برای آینده و آخرالزمان برگزیده است. نمی‌خواهم از منظر قوم‌گرایی به ایران نگاه کنم، ولی وقتی می‌بینم پدران و مادران ایرانی در گذشته هیچ‌گاه بت پرست نبوده‌اند، یک شعف ذاتی به من دست می‌دهد. در کل اقوام و ملل در طول تاریخ تنها کشوری که مردمانش هیچ‌گاه بت پرست نبوده‌اند، ایرانیان هستند و این برای ما خیلی با حلاوت است. و ما را سر شوق می‌آورد، لذا فکر کردم چگونه می‌توانم این پیشینه پاک و شریف را با آینده پیوند داد. آدمم بخشی از درخشندگی‌های اساطیر را انتخاب کردم، و به بخش دیگری از باورهای خودمان در صدر اسلام پیوند زدم و از آنجا به آینده سفر کردم. چهل سرباز، پیوند این چینی و دیرینه باور ما به آینده است. امیدوارم که توانسته باشم در این گزینش سخت و طوفانی این امانت را به جایگاه واقعی خود رسانده باشم. «چهل سرباز» چه تفاوتی با فیلم قبلی شما یعنی «انتظار» دارد؟ بسیار متفاوت است در عین حال از یک منظر هیچ تفاوتی ندارد؛ از نظر ظاهری متفاوت است، زیرا فیلم انتظار در امروز می‌گذشت، شهر و روستای امروز بود، ولی چهل سرباز، از عصر رستم و اسفندیار آغاز می‌شود و به مالک اشتر و امام علی(ع)، پیامبر(ص)، خندق، خیبر و ... می‌رسد اما از جهاتی مشترکات فراوانی

دارند. آنجا شهری بود و رجعت به روستا که مظهر پاکی است، اینجا هم ما رجعت به یک بخشی از تاریخ گذشته خود داریم. در چهل سرباز، گویی بشریت و ایرانیان در یک انتظار بزرگ به سر می‌برند، من باور ندارم که پهلوانان و بزرگان ایران زمین هفتاد سال عمر کردند تا صرفاً پاکی بیفشانند! بلکه آنها به شکل فطری و ذاتی به آینده درخشان می‌اندیشند پس هر انسان پاکی متوقف در حال نیست لذا به آینده‌ای خوب و پاک‌تر چشم دارد. حال که صحبت به فیلم «انتظار» کشید اجازه بدهید سؤال کنم نوع برخورد مخاطبان با این فیلم چگونه بود؟ به دلیل اینکه فیلم انتظار در سطح عموم اکران نشد، لذا مخاطبان آنچنانی نداشت. انتظار را من برای جایی ساختم که میلی برای اکران آن وجود نداشت و متأسفانه در بایگانی ماند؛ بنابراین فرصت برای ظهور و حضور در میان مخاطبان پیدا نکرد. انتظار مخاطب ما با اینگونه مقوله‌ها می‌تواند ارتباط برقرار کند. متأسفانه بینندگان تلویزیون به گونه‌ای تربیت شده‌اند که ذائقه آنان اینگونه فیلم‌ها را نمی‌پذیرد. فیلم سینمایی انتظار دارای چنین شرایطی نبود؛ شاید اگر امروز من می‌خواستم فیلم انتظار را بسازم تلاش می‌کردم از باریکه‌راه‌هایی که باعث علاقمندی مخاطب می‌شود، عبور کنم و این مفاهیم را در آن راستا به کار بگیریم. اگر اجازه بدهید برگردیم به سؤالات درباره سرباز چهل سرباز. سؤال دیگر من این است که در روند ساخت چهل سرباز با چه مشکلاتی روبرو بودید؟ من از خدای خوب و مهربانم سپاسگزارم که این توفیق را به من داد ولی در پاسخ به سؤال شما باید بگویم از لحظه‌ای که کلید سرباز چهل سرباز زده شد بسیاری از دوستان از اینکه چنین اثری قرار است توسط بنده ساخته شود برآشفته شدند و لذا موانعی در تداوم کار ایجاد می‌شد و سختی‌های فراوانی، به لحاظ روحی، بر من تحمیل شد ولی لطف خدا را در این کار فراوان دیدم؛ من روزهایی را در این کار گذراندم که دیگران تصمیم گرفته بودند به شدت و با سرعت تولید آن متوقف گردد؛ ولی من احساس می‌کنم اراده الهی تعلق گرفت این امر محقق شود. از آنجا که شما یکی از صاحب‌نظران در عرصه سینمای مهدویت و معناگرا هستید نقاط ضعف سینمای ایران را در زمینه ساخت فیلم مهدویت در چه می‌بینید؟ سینمای مهدویت را می‌توان به دو نوع تعبیر کرد: یکی اینکه فیلم‌هایی هستند که از واژه‌هایی مانند: «امام زمان»، «مهدی»، «انتظار»، «عدالت» و... سرشار باشد و در آنها حرف از صاحب‌الزمان (ع) به میان آید؛ به نظر من اینها اگر چه ظاهری از فیلم مهدوی می‌تواند داشته باشند، اما باور من این است که هر اثری، چه در سینما و چه در سایر عرصه‌های هنر را که اصرار به گسترش عدالت، پاکی و درستی و آینده‌نگری با بهره‌گیری از گذشته و امروز داشته باشد، در قالب فیلم‌های مهدوی می‌توان قلمداد کرد و می‌توان برای آنها ارج و جایگاه قائل شد. تصور من بر این است که یک فیلم‌ساز هالیوودی هم می‌تواند با ساخت فیلم مناسب در این جایگاه قرار گیرد؛ این گونه نیست که در کشور ما که تعلقات این چنینی دارند فقط و فقط فیلم مهدوی ساخته و پرداخته می‌شود. من معتقدم فیلم‌ساز اروپایی که بر ناگواری‌های سرزمین خودش و اجتماعی پیرامون خود بر می‌شورد و عدالت و پاکی را آرزو می‌کند، اشاره به یک جایگاه پاک و آینده‌امیدوار دارد، او هم در این راستا قرار می‌گیرد؛ پس حوزه مهدویت فقط و فقط در میان ما شیعیان مطرح نیست بلکه این یک امر فطری است، که انسان‌ها عدالت‌جو هستند و امید به آینده خوب دارند. با تشکر از توضیحاتی که ارائه کردید، سؤال دیگر را این گونه مطرح می‌کنم، با توجه به تجربیات جدیدی که در روند ساخت این سرباز کسب کرده‌اید فکر می‌کنید چه مشکلاتی بر سر راه ساخت این چنین فیلم‌هایی قرار دارد؟ کشور ما برای سینما و تلویزیون سرمایه‌گذاری نمی‌کند. از طرفی انقلاب ما فرهنگی است و انصاف حکم می‌کند که فرهنگ محوری در بین تمامی حوزه‌ها صورت پذیرد؛ به عبارتی فرهنگ انقلاب را بگذاریم وسط و سایر حوزه‌ها از آن تغذیه کنند، ولی ظاهراً این گونه است که سرمایه‌های کشور در سایر حوزه‌ها هزینه می‌شود و آنچه در انتها می‌ماند به فرهنگ اختصاص می‌یابد. از این تنمۀ سرمایه، بخشی به سینما و تلویزیون اختصاص می‌یابد. شاید به همین دلیل باشد که این گونه آثار کم ساخته می‌شوند. دوستان هنرمند در این حوزه‌ها کمتر وارد شدند و به همین دلیل سینمای ما در این حوزه فقیر است، هم به لحاظ تکنیک و هم به لحاظ اینکه مخاطب خود را بر این باور بنشانیم که بتواند تماشاگر این گونه آثار باشد. باید یک ممارست همه جانبه در شوق برانگیزی داشته باشیم که هم سازندگان این گونه آثار و هم بینندگان اینگونه آثار بر سر سفره

بنشانیم و بگوییم می‌توان از این دست آثار تولید کرد و لذت برد و از زیبایی و غنای آن بهره‌مند شد. امید داریم که در آینده این اتفاق رخ دهد، اگر چه در گذشته کم بوده یا نبوده. ما یک سفره بسیار گسترده‌ای به نام شاهنامه داریم به همان نسبتی که بر سر سفره انتظار و مهدویت ننشسته‌ایم، در حوزه سینما و تلویزیون هم بر سر سفره فردوسی و شاهنامه نشستیم؛ این بی‌توجهی ما را از دو بال محروم کرده یکی درخشندگی نیاکان و دیگری از افق روشن آینده، که در چنین شرایطی، انتظار پرواز نباید داشت. تا کنون فیلم‌های اندکی در حوزه مهدویت ساخته شده، به نظر شما کدام فیلم برترین است و به هدف نزدیک‌تر است؟ با آن تعریفی که بنده قبلاً از فیلم مهدویت ارائه کردم، خیلی از آثار را می‌توان در این جایگاه اسم برد فیلم «آژانس شیشه‌ای» یک فیلم مهدوی است، هر اثری که اصرار بر عدالت‌خواهی و عدالت‌جویی داشته باشد و آینده‌پاکی را آرزو کند، به نظر من فیلم مهدوی است، ولی اینکه حالا اسم‌هایی یا الفاظ و واژه‌هایی در صورت ظاهر یک فیلم می‌تواند در این جایگاه قرار گیرد، باید بگویم خیر این گونه نبوده است. ما باید روح مهدویت را در متن جامعه و غوغای زندگی و تمدن جستجو کنیم. سینمای ایران در مجموع به غیر از خط زدن بعضی فیلم‌ها که مختص گیشه ساخته می‌شود، سینمای پاکی است و در عین حال پوک؛ یعنی پاکی پوک، یک پاکی جهت‌دار و منبعث از یک معرفت بزرگ نیست. من آرزو می‌کنم این ضعف‌ها که عمدتاً ضعف نگرش و اندیشه است برطرف گردد و سینماگران قوی پا به عرصه ساخت آثار متفکرانه بگذارند. ما به لحاظ تکنولوژی سینمایی فقیر هستیم، علت آن نیز مشخص است ما چه خواهیم و چه نخواهیم با مردم مواجه هستیم و در میان آنان به سر می‌بریم؛ اگر اثری نتواند با مردم ارتباط برقرار کند خاک خواهد خورد. به عنوان آخرین سؤال، لطفاً آخرین وضعیت اثر اخیرتان را توضیح دهید و بفرمایید که خوانندگان چه زمانی شاهد پخش آن خواهند بود؟ سریال مراحل تدوین، دوبله و موسیقی را طی می‌کند ولی پیش از آن اصرار داریم که دو بخش سینمایی از این سریال تهیه کنیم، یکی بخش اساطیر رستم و اسفندیار و دیگری مقطعی که در این اثر به زندگی حضرت امیر(ع) در صدر اسلام پرداخته‌ام. و بنا داریم این دو اثر را به جشنواره فیلم فجر ارائه کنیم. از طرفی تمام سعی ما این است که در نیمه اول سال ۸۵ آماده پخش شود، لذا با سختی و سرعت تمام در حال تدوین آن هستیم. امیدوارم مردم در داخل و خارج کشور بتوانند با این اثر ارتباط خوبی برقرار کنند و خاطره خوبی در ذهن مردم باقی بگذارد. از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید، متشکریم.

دانستی‌هایی از ولایت آل محمد (ص)

آیت‌الله سید حسن میرجهانی(ره) معیار شناخت حقیقی از ولایت اهل بیت(ع) شکی در این نیست که در میان برخی از اخبار و احادیثی که از طریق وحی و تنزیل به ما رسیده، بعضی از صفات خداوند به ائمه طاهرین(ع) نسبت داده شده که آنها از صفات ربوبیت است و در قلوب ضعفا از اهل دانش و دارندگان وسواس و مخالفین، ایجاد شبهه کرده؛ چنان‌که گروهی مرتبه آل محمد(ص) را بالا برده و آنها را خدایان خود دانسته‌اند و جمعی معتقدند که ایشان در صفات و افعال شریک‌های خدا می‌باشند و بعضی می‌گویند که خدا کلیه امور خدایی خود را به آنها واگذار نموده، و این مستلزم آن است که خدا خود را از خدایی عزل کرده باشد. باید دانست که اقوال این هر سه دسته باطل و اعتقادات آنها فاسد است و این‌ها از دین اسلام خارج و مستحق لعن و عذاب می‌باشند، زیرا ائمه(ع) بندگان مخلص و گرامی داشته شده‌ای هستند که در گفتار خود بر خدا سبقت نگرفته، به امر او عمل کرده و از معتقدات این سه دسته بیزار می‌باشند. اما دسته چهارم، کسانی هستند که به تفریط افتاده و می‌گویند که خداوند فقط و فقط امر دین را به آنها واگذار کرده است و روایاتی مانند آنچه که به آنها نسبت داده شد، دروغ و جعلیات است. اهل بیت(ع) مانند سایر بندگانند؛ می‌خورند و می‌آشامند و در بازارها راه می‌روند و امثال این [سخن]ها. این دسته هم معرفت ولایتی ندارند و مؤمن واقعی نیستند. اما دسته پنجم، که سالک طریق حق و صراط مستقیم ایمانند، کسانی هستند که می‌گویند: آل محمد(ص) بندگان

خاص و خالص خدایند و تمام آثار و شئون خدایی که در امور، علوم و معجزات از ایشان ظاهر گردیده و می‌گردد در برابر [ذات] خدا، به منزله صفت نسبت به موصوف است؛ همان طور که صفت هرگز به قدر یک چشم بر هم‌زدن بدون موصوف قوامی ندارد و همیشه قائم به موصوف است به قیام صدور؛ آل محمد (ص) با این شئون و فضائل و کمالات و خصایصی که خداوند به ایشان عطا فرموده است نسبت به او کمال فقر و ذلت و احتیاج را دارند و در آنچه که خدا به آنها عطا نموده، [نه تنها] هیچ استقلالی از خود ندارند [بلکه] ادعای استقلال هم نکرده و نمی‌کنند و آنچه از اسما و افاضات آل محمد (ص) است، اسمای حسنا و امثال علیای الله بوده و ایشان بدون امر و فرمان خداوند هیچ فعلی را انجام نداده و از خود به هیچ وجه اراده‌ای ندارند. خوف و ترسشان از خدا از همه مخلوقات بیشتر است و مثل آنها مثل آهنی است که در اثر مجاورت و نزدیکی با آتش و به آتش سرخ و تفتیده شده عمل آتش را از خود نشان می‌دهد و می‌سوزاند، لکن آهن گرم شده است نه آتش، سوزندگی آن از ذات خود او نیست و از آتش است. هیچ وقت ممکن الوجود، واجب الوجود نمی‌شود ولی هر چه تقرب او به خداوند بیشتر شود صفات الهی بیشتر در او جلوه می‌کند. و این فرموده که: [بندهام مرا اطاعت نما تا آنکه تو را نمونه (و مثال) خویش نمایم که هر گاه به چیزی بگویی «بشو» بشود.] شاهد همین مدعا است و نیز این کلام: [دائماً بنده به واسطه انجام مستحبات به سویم نزدیک می‌گردد تا آنکه من گوش او بشوم که با آن می‌شنود و چشمش که با آن می‌نگرد و دستش که با آن می‌گیرد.] اشاره به همین معنی دارد. در کتاب غرر و درر، شیخ کراچکی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود: [آل محمد (ص)] صورت‌هایی هستند برهنه از لباس‌های مادیت و خالی از استعداد که خدا برای آنها تجلی کرد و بر آنها تایید و آنها را بیرون آورد، پس درخشنده شدند، و او در ذات آنها مثال خود را انداخت و امور خود را از ایشان آشکار گردانید. ۳. شیخ طوسی (ره) در کتاب غیبت به نقل از حسین بن سفیان بزوفری که گفت: شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (ره) برایم روایت کرد که یاران ما درباره تفویض (یعنی مسئله تفویض تمام امور توسط خدا به ائمه (ع)) و مسائل دیگر اختلاف پیدا کردند پس من نزد ابی طاهر پسر بلال رفتم و جریان اختلاف را بیان کردم مرا به تأخیر جواب امر کرد و چند روزی به تأخیر انداختم و بعداً نزد او رفتم برایم حدیثی را به اسناد خود از حضرت امام صادق (ع) نشانم داد که فرموده‌اند: هر وقت خداوند [انجام] امری را بخواهد، آن را بر رسول خدا (ص) عرضه می‌دارد، پس آن حضرت بر امیرالمؤمنین (ع) و یکی بعد از دیگری (از ائمه (ع)) تا اینکه به حضرت صاحب‌الزمان منتهی شود، پس بر هر یک بعد از دیگری بیرون می‌آید تا عرضه داشته شود بر رسول خدا (ص)، پس از آن عرضه داشته می‌شود بر خدای عزوجل؛ پس هر آنچه از جانب خدا فرود آید، بر دست ایشان است و هر چه هم به سوی خدا بالا رود به دست ایشان است و ایشان به قدر چشم بر هم زدنی بی‌نیاز از خدای عزوجل نیستند. ۴. همچنین از ابی حمزه روایت شده است که گفت: نزد علی بن الحسین (ع) بودم و گنجشک‌هایی در مقابل آن حضرت فریاد می‌کردند، پس فرمود: ای اباحمزه آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ ای اباحمزه! این وقتی است که قوت خود را درخواست می‌کنند. البته پیش از طلوع آفتاب نخواب که من کراهِت دارم برای تو، به درستی که خداوند در آن هنگام روزی‌های بندگان را قسمت می‌کند و این تقسیم به دست‌های ما جاری می‌شود. ۵. این حدیث شریف از احادیثی است که ضعیف‌الایمان‌های سطحی وقتی می‌شنوند، منکر می‌شوند و برایشان گران می‌آید که گفته شود جریان و تقسیم روزی‌ها به دست آل محمد (ع) است در صورتی که اگر گفته شود «میکائیل» ملک موکل ارزاق خلائق است تصدیق می‌کنند و هیچ تردید و شکی ندارند و اظهار غلو در حق او نمی‌کنند در صورتی که میکائیل و سایر ملائکه خدمت‌گذاران آل محمد (ع) هستند و افتخار خدمت‌گذاری ایشان را دارند. شیخ طوسی (ره) از علی بن احمد قمی روایت کرده که گفت: شیعیان درباره این که خداوند عزوجل امور خود را به ائمه (ع) تفویض نموده که خلق کنند و روزی بدهند؛ و در این باره با همدیگر نزاع می‌کنند، یک دسته از آنها می‌گویند: این امری است محال، زیرا این امر بر خدای متعال جایز نیست به علت اینکه اجسام قدرت بر خلق کردن و روزی دادن ندارند و خلاق و رزاق غیر خدا نیست. و دسته دیگر می‌گویند که خدای تعالی به ائمه (ع) قدرت خلق کردن و روزی دادن داده، و امر خلق و رزق را به آنها

واگذار کرده پس هم خالق‌اند و هم رازق و نزاع این دو دسته شدید شده پس یکی از آنها گفت چرا در این موضوع به عثمان عمری سؤال نمی‌کنید تا حق را برای شما تبیین کند، زیرا او نایب صاحب‌الامر(ع) است. هر دو دسته به این پیشنهاد راضی شدند. لذا نامه‌ای به او نوشتند و مسئله را در ضمن نامه از او خواستند و آن را برایش فرستادند پس از طریق او توقیع [مبارک امام عصر(ع)] صادر گردید که چنین می‌باشد: به درستی که خدای تعالی، چنان خدایی است که می‌آفریند جسم‌ها را و قسمت می‌کند روزی‌ها را زیرا که او نه جسم است و نه در جسم‌ها حلول می‌کند، چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است و اما ائمه(ع) ایشان از خداوند می‌خواهند پس او می‌آفریند و از خدا می‌خواهند پس او روزی می‌دهد و خواسته ایشان را اجابت می‌فرماید و حق آنها را بزرگ می‌شمارد. ۶ از این روایت استفاده می‌شود که خدا امر خلق و رزق را به ائمه(ع) واگذار نکرده بلکه مرتبه و مقامی به آنها داده است که هرگاه از خدا بخواهند خلقی را خلق کند و یا روزی بدهد، خداوند خواهش آنها را از اجابت می‌فرماید زیرا حق آنها را بزرگ گردانیده است. اگر اشکال شود که آیات و روایاتی وجود دارد که با آنچه شما در حق محمد و آل محمد(ص) قائلید، منافات دارد، از قبیل آیات و روایات نقل شده درباره «عالم به غیب نبودن» و «قدرت نداشتن» و اظهار عجز و ناتوانی کردن و امثال اینها؛ برای دفع این ایراد و ایرادهای دیگری نظیر این می‌گوییم این گونه آیات و احادیث وارده به منظور اظهار ذلت و بندگی ایشان و اقرار به ربوبیت و یگانگی پروردگار می‌باشد و اینکه به مردمان بفهمانند که ایشان از خود استقلالی ندارند و بدون حول و قوه و امر و اذن خداوند، کاری نمی‌توانند بکنند؛ پس اگر نسبت به امری بیان داشتند که نمی‌دانیم یا نمی‌توانیم، راست گفته‌اند زیرا خودشان به خودی خود، و بدون امر و تعلیم و فرمان خدا و اراده او کاری نمی‌توانند انجام دهند. [آل محمد(ص)] بندگانی هستند گرامی داشته شده که بر او (خدا) پیشی نمی‌گیرند، و ایشان به امر او کار می‌کنند. ۷ اظهار ناتوانی ایشان به طور مثال مانند بنده‌ای است که مولای او اموال بسیاری به او عطا کند و آن بنده بگوید، من شخص فقیر ناداری هستم و مالک چیزی نیستم. حقیقتاً این بنده راست گفته، زیرا مالی که دارد مال او نیست و از ملک مولای او بیرون نرفته و هر تصرفی که در آن می‌کند به اذن و اراده مولای او است؛ چنانچه خداوند متعال هم همین مثل را می‌فرماید: ضرب لکم مثلاً من أنفسکم هل لکم من ما ملکتم ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فأنتم فیہ سواء تخافونهم کخیفتمکم أنفسکم. ۸ [خداوند] برای شما مثلی را از خود شما بیان کرد، که آیا برای شما از آنچه دست‌های شما مالک آن شده شریک‌هایی هست در آنچه روزیتان داده‌ایم پس شما با آنها یکسان هستید و از ایشان می‌ترسید همچنانکه از نفس‌هایتان می‌ترسید. یعنی چون راضی نیستید که بندگان شما شریک باشند در مال‌هایی که من روزی شما کرده‌ام و نمی‌خواهید که در اموال شما مانند تصرف کردن خودتان تصرف کنند پس چگونه بر من می‌پسندید که بندگانم شریکم باشند و ایشان را در خدایی در ملک من متصرف می‌دانید و از غالب شدن ایشان می‌ترسید همان‌طور که بعضی از شرکا که بنده نیستند از شرکای آزاد خود می‌ترسند. دلیلی بر اختلاف عقاید مردم درباره شئون وجودی آل محمد(ص) همان‌طور که بیان شد، عقاید مردمان در شناختن و دانستن حالات ائمه معصومین(ع) مختلف است، بعضی افراطی و بعضی تفریطی و بعضی اعتدالی می‌باشند. و منشأ این اختلاف آن است که [گروه غیر اعتدالی] عقول خود را حتی در ادراک معارفی که رسیدن به حقایق آن جز از طریق آل محمد(ص) ممکن نمی‌باشد کامل و مستقل می‌دانند، خصوصاً درباره اثبات مقامات ائمه(ع) که جز از طریق رجوع کردن به روایات صادره ثابت از سوی ایشان آن هم با فهم سالم و ادراک مستقیم و علم روشن و واضح، نه از طریق ظن و تخمین و فهم کج و ادراک معوج امکان‌پذیر نیست، بخواهند خود، درک حقایق حالات ایشان را نمایند. پس باید دانست که اختلاف عقاید، آرا و احوال این دو دسته در اثر اختلاف عقل‌ها و درک‌ها و رأی‌های ایشان و از جهت تباین ذهن‌ها و فهم‌هایشان می‌باشد، و به همین جهات است که بعضی از ایشان بعض دیگر را لعن و تکفیر می‌کنند؛ و منشأ این اختلافات آن است که بسیاری از شیعیان که در زمان ائمه(ع) بوده‌اند از جهت معاشرت زیادی که با مخالفین و مسامحه‌کنندگان در امر امامت و ریاست عامه داشتند، و معاشرت آنها به نحوی بوده که امارت و ریاست هر کسی و بیعت کردن با او را - هر چند از کمال و علم و شرافت و حسب و نسب عاری و

بی بهره باشد- جایز می دانستند و در معرفت امام و خصایص او به همین اندازه که [امام] از اوصیا پیغمبر و معصوم از گناه و خطا است و دارای علوم زیاد و از خویشان پیغمبر (ص) است، او را بر غیر او مقدم می داشتند و به امامت او قائل بودند و به همین مقدار از شناسایی اکتفا می کردند و دیگر متوجه این معنی نبودند که امامت نازل منزله نبوت است؛ پس آن جماعت وقتی که از فضایل و معجزات و خوارق عادات و افعال غریبه ائمه (ع) و اخبار عجیبه‌ای که با فهم و ادراک آنها سازگار نبود و به نظر آنان غریب و عجیب می آمد، و طاقت تحمل آن را نداشتند، و عقل‌های آنها عاجز از درک آن بود، آگاه می شدند، بعضی منکر می شدند و راوی آن را تکذیب می کردند یا اینکه آن روایت را تأویل می کردند؛ هر چند تأویل دور از ذهنی باشد و بعضی از آنها مضطرب می شدند و به تزلزل می افتادند و چه بسا به واسطه مکرر دیدن و شنیدن چون به آنها ثابت می شد، در حق ایشان غلو و تجاوز از حد می نمودند و بعید می دانستند، در حالی که درباره آن اعمال، از کرم و لطف و فضل خدا بعید نیست، که به بعضی از بندگان مخلص شایسته در نزد خود عنایت فرماید و به کمالات خاصه و فضائل جلیله‌ای اختصاص دهد که جمیع مردمان دیگر از انجام و بیان آن عاجز باشند. همچنین در میان اصحاب ائمه (ع) بوده‌اند کسانی که نسبت شیعه بودن به آنها داده می شد و محبت دنیا در دل‌هایشان غالب بود و ریاست‌خواه و جاه‌طلب بودند و کوشش داشتند که به این مقام برسند، چون ضعف معرفت اشخاص جاهل را می دیدند برای عوام‌فریبی در اغوا و اضلال آنها مبادرت می کردند و به القای شبهه یا شعبده‌بازی می کوشیدند تا مقصد خود را عملی کنند و آنها را گمراه و مطیع خود گردانند؛ چنانچه بعداً درباره حالات بعضی از آنان تذکر خواهیم داد. و تعداد اندکی از اصحاب ائمه (ع) بودند که تا اندازه‌ای بر دقایق و علامات امامت مطلع شدند و حقایق احوال ائمه را دانسته و شناخته و بر وجه صحیح از خود ایشان (ع) اخذ کردند، و در ایمان خود استقامت داشته و طریق اعتدال [را] که طریق نجات است پیش گرفته و از راه حق نلغزیدند، و در جاده‌های باطلی که دیگران قدم گذارده و منحرف شدند نرفتند، و در طریق حق ثابت ماندند. اجمالاً به همین دلیل بود که ائمه (ع) باطن حالات و کمالات خود را برای هر کسی بیان نمی فرمودند، مگر برای کاملان از خواص شیعیان خود، بعضی از خصایص و اسرار را خبر می دادند و از ایشان عهد می گرفتند که آن معارف را جز برای اهل آن نگویند و آن را از جهال مخفی دارند، چنانکه فرموده‌اند: [همانا امر (ولایت) ما دشوار دشوار است، در بر نمی‌گیرد آن را مگر فرشته‌ای مقرب یا پیامبری مرسل یا مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش نموده باشد. ۸] و روایاتی مبنی بر این امر که ائمه (ع) با هر یک از مردمان، طبق ادراک و عقل‌هایشان، و ضمن رعایت احوال سؤال‌کنندگان و موافق مصلحت سخن می گفتند، وجود دارد. پی‌نوشت‌ها: * برگرفته از کتاب ولایت کلیه، تألیف آیت‌الله سید حسن میرجهانی (ره)، با اندکی دخل و تصرف. ۱. عبدی أتعنی حتی أجعلک مثلی إذا قلت لشیء کن فیکون. ۲. لا زال العبد یتقرب إلی بالتوافل حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الّتی یبصر بها و یده الّتی یمس بها. ۳. صورّ عاریة عن المواد خالیة عن الاستعداد تجلی لها فأشرقّت و طالعتها فتلاّلت فألقى فی هویّتها مثاله فانظهر عنها أفعاله. ۴. إذا أراد الله امرأ عرضة علی رسول الله صلّی الله علیه و اله ثمّ أمیر المؤمنین علیه السلام واحداً بعد واحدٍ إلی أن ینتهی إلی صاحب الزّمان ثمّ یرجّح إلی الدّنیاء و إذا أراد الملائکة أن یرفعوا إلی الله عزّوجلّ عملاً عرض علی صاحب الزّمان علیه السّلام ثمّ یرجّح علی واحدٍ إلی أن یرض علی رسول الله صلّی الله علیه و اله ثمّ یرض علی الله عزّوجلّ فما نزل من الله فعلی أیدیههم و ما عرج إلی الله فعلی أیدیههم و ما استغنوا عن الله عزّ و جلّ طرفه عین. شیخ طوسی، غیبت، ص ۲۵۲. ۵. کنت عند علی بن الحسین علیهما السلام و عصفیر علی الحایط قبالتة یصحن فقال: یا اباحمزة أتدری ما یقلن یتحدّثن؟ إنهنّ فی وقت یسئلن فیہ قوتهنّ یا اباحمزة! لا تماننّ قبل طلوع الشّمس فإنی أکرهها لک انّ الله یقسم فی ذلك الوقت أرزاق العباد و علی ایدینا یجریهما. بصائر الدرجات، جزء ۷، باب ۱۴، ح ۸. ۶. إنّ الله تعالی هو الذی خلق الأجسام و قسم الأرزاق لأنّه لیس بجسم و لا حالّ فی جسم لیس کمثله شیء و هو السّميع العلیم و أمّا الأئمّة علیهم السّلام فإنهم یسئلون الله تعالی فیخلق و یسئلونه فیخلق و یسئلونه فیرزق ایجاباً العلیم و أمّا الأئمّة علیهم السّلام فإنهم یسئلون الله تعالی فیخلق و یسئلونه فیرزق ایجاباً لمسئلتهم و إعظماً لحقّهم. شیخ طوسی، همان، ص ۱۹۰. ۷. عباداً مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بأمره

يعملون. ۸. سورة روم (۳۰)، آية ۲۸. ۹. إن أمرنا صعبٌ مستصعبٌ لا یحتمله إلا ملكٌ مقربٌ أو نبيٌّ مرسلٌ أو مؤمنٌ امتحن الله قلبه للإيمان.

ضرورت و آثار معرفت

حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی میرباقری مقدمه در این مجال درباره «معرفت الامام» گفت و گو می کنیم تا جایگاه معرفت امام و راه رسیدن به معرفت و آثار معرفت امام را بیان نماییم. اساساً ما یک تلقی ظاهری از معرفت امام داریم که همان معرفت جسمانی امام و خصوصیات ظاهری آنهاست. اما بحث اصلی این است که معرفت واقعی امام چیست و چگونه واقع می شود و چه ضرورتی دارد، و آثار و برکات این معرفت کدامند؟ لازم است قبل از ورود به این بحث، ابتدا بحث «معرفت شناسی» مورد دقت قرار گیرد تا روشن شود که اساساً معرفت چیست و چگونه حاصل می شود؟ آیا معرفت یک جریان جبری و علیتی است یا یک جریانی است که اختیار انسان در آن نقش دارد؟ تا این قضاوت را به دست بدهیم که از جمله در معرفت امام و یا در معرفت به ساحت مقدس خدای متعال آیا اختیار انسان و نوع عملکرد اراده او در کیفیت معرفتش حضور دارد یا خیر؟ لذا بر اساس معارف دینی انسان مومن و انسانی که عبادت را اختیار می کند، به یک معرفت‌هایی دست می یابد در حالی که انسانی که اهل عبادت نیست، از آن معرفت‌ها محروم می شود. این‌ها بحث‌های پردامنه ای است که در مبحث معرفت‌شناسی باید طرح شود. ۱. ضرورت معرفت امام در باب ضرورت معرفت امام که در روایات و آثار ما مطالب بسیار فراوانی موجود است. این روایت نبوی معروف را - که فریقین (شیعه و اهل سنت) شاید به حد تواتر نقل کرده‌اند - همه مکرر شنیده‌اید که آن حضرت (ص) فرمودند: من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتةً جاهلیةً. ۱ اگر کسی از دنیا برود و امام خودش را نشناخته باشد، او به مرگ جاهلی مرده است. یعنی دو نحوه مردن متصور است: یکی مردن زمان جاهلی و دیگری مردن دوره نبوت نبی اکرم (ص) که دوره حیات معنوی بشر است. انسانی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد مردن او مردن جاهلیت است. البته حیات و مردنش هر دو جاهلی است. اما اینکه چرا فقط بر مسئله مرگ تکیه شده، و نسبت به جنبه حیات اشاره نشده است، نکات متعددی دارد؛ شاید یک نکته‌اش این باشد که این انسان گویا در عصر قبل از بعثت مرده و اصلاً بعثت را درک نکرده است. یعنی دوره حیاتش را در دوره قبل از بعثت گذرانده و از بعثت و نبوت حضرت بهره‌مند نشده است. این یک معنای ظاهری است که از این روایت به خوبی استفاده می شود. اما معانی دقیق‌تری نیز دارد که طبق این معنای از روایت، اساساً ما دو نوع موت و دو نوع حیات داریم: «موت جاهلی» و «موت معنوی» و نیز «حیات جاهلی» و «حیات معنوی». یعنی انتقال انسان از این دنیا می تواند بر اساس یک حیات معنوی یا انتقال جاهلانه باشد؛ کسی که تحت ولایت نبی اکرم (ص) رشد می کند، به یک حیات و موت دیگری می رسد. لذا انسان اگر به معرفت امام نرسد، به آن موت و حیات نمی رسد. البته ظاهر روایت همان است که بیان شد که گویا شخص بهره‌ای از اسلام و دین نبرده است. اما وقتی در مضمون آن دقت می کنیم از آن استفاده می شود که انسان مؤمن که تحت ولایت نبی اکرم (ص) زندگی می کند - به یک مرتبه و درجه‌های می رسد که مرگ او هم مثل حیاتش متحول می شود و او نوع دیگری از مرگ را دارد. مرگ برای او انتقال به مراحل کامل تر و جامع است و لذا انسانی که به ولایت انبیا روی می آورد، تلقی او از مرگ با انسانی که رو به ولایت نمی آورد متفاوت است. مرگ انسان دومی بر اساس نگاه خودش به منزله نیستی اوست؛ به تعبیر دیگر مرگ برای او خط تقاطع همه اهداف و آرزوهایش می باشد. در حالی که مرگ مؤمنی که با دعوت انبیا آشنا و همراه شده، طریق او به مقاصد عالی و رفیع است؛ به گونه‌ای زندگی می کند که با مرگش به درجات بالا می رسد. لذا مشتاق مرگ هم می باشد. به هر حال معرفت امام کلید بهره‌مندی از دعوت و نبوت نبی اکرم (ص) است. البته مطالب زیادی ذیل این روایت نورانی بیان شده که شاید یکی از آن نکات این باشد: از آنجایی که دیگران مانند فراعنه و سردمداران حیات مادی نسبت به حیات دنیایی انسان ادعا دارند لذا به بشر وعده می دادند و سعی می کردند آن وعده‌ها را محقق

کنند؛ جامعه‌های آرمانی را به تصویر می‌کشیدند ولی نسبت به موت انسان‌ها هیچ ادعایی نداشته‌اند. انبیا نه تنها موت انسان‌ها را هم متحول می‌کردند بلکه مهم‌ترین دعوت آنها تحول در موت و بعد از موت بوده است. کسی که به امامش راه پیدا می‌کند موتش متحول می‌شود در حالی که مکاتب غیر اسلامی هیچ ادعایی نسبت به این امر ندارند. یعنی واقعاً مرگ کسانی که در دوره مدرن زندگی می‌کنند با کسانی که در دوره جاهلیت زندگی می‌کردند یکی است. حتی حیاتشان چندان تفاوت ندارند، یعنی فرق نمی‌کند که جاهلیت، جاهلیت مدرن و یا کهنه باشد؛ فرق نمی‌کند که در کاخ‌ها زندگی کند یا در کپرها؛ فرق نمی‌کند با هواپیما سفر کند یا با قاطر. چون این‌ها انسان را به حیات و علم و معرفت نمی‌رساند. ولی بر فرض بگوییم آنها عقب افتاده بودند و اینها پیشرفت کرده‌اند یا آنها جاهل بودند و این‌ها عالم هستند، این به نوع زندگی آنها بر می‌گردد اما نحوه مرگشان یکسان می‌باشند؛ یعنی تفاوتی در موت این دو گروه وجود ندارد، چنانچه از اول تاریخ تا کنون همه به یک نحو مرده‌اند. حال انسان اگر امام خود را شناسد آنگونه می‌میرند. گویا مرگ انسان باید مرگ خاصی باشد که مبدأ حیات، رشد و شکوفایی او بشود و این در شعاع معرفت امام اتفاق می‌افتد؛ یعنی در مرگ انسان نیز تحول پیدا می‌شود و انسان در شعاع معرفت امام با موت خودش به حیات می‌رسد. لذا به نظر می‌رسد تأکید روایت بر همین مطلب است. ۲. آثار معرفت امام به هر حال در معارف و فرهنگ شیعه، معرفت امام از ضروریات بوده و آثار و برکات فراوانی نیز نسبت به آن بیان شده است. مثلاً- در اصول کافی بابی است تحت عنوان: «و جوب معرفت الإمام» که در آن روایات فوق‌العاده‌ای آمده است و مجموع این روایات دلالت می‌کند که معرفت امام شرط معرفت الله است. معرفت امام طریق معرفت الله: در ذیل آیه شریفه: ما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون. ۲ جن و انس را جز برای آنکه عبادت کنند نیافریدم. مرحوم فیض از حضرت سیدالشهدا (ع) روایتی را نقل می‌کند که آن حضرت به اصحاب خود فرمودند: ای مردم، همانا خداوند - که یارش بزرگ باد - بندگان را نیافرید مگر برای آنکه او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند، او را پرستند و هنگامی که او را پرستیدند از پرستش غیر او بی‌نیاز شوند. ۳ معرفت، عبودیت، استغنا از شرک؛ گویا این سه چیز اهداف خلقت هستند. یعنی خدای متعال انسان را برای معرفت آفریده که اثر معرفت، عبودیت و اثر عبودیت هم استغنا از عبادت غیر است. کسی که به مقام توحید راه پیدا می‌کند استغنا از توجه به غیر در او پیدا می‌شود. آنگاه از حضرت سؤال شد که: آن معرفت الهی (که خلقت به خاطر آن است و ثمره این معرفت عبودیت است به گونه‌ای که انسان تا به این مقام معرفت نرسد به مقام عبودیت راه پیدا نمی‌کند) چیست؟ حضرت فرمودند: [یعنی] شناخت اهل هر زمانی امامشان را که اطاعتش بر آنان واجب می‌باشد. یعنی اگر مردم هر زمان امام خودشان را بشناسند، با این معرفت به معرفت خدای متعال راه می‌یابند. به تعبیر دیگر از طریق معرفت امام معرفت الله تحقق پیدا می‌کند. مراتب و درجات معرفت امام: این معرفت - که طریق معرفت الله است - به نظر می‌رسد درجاتی دارد که مرتبه مطلوبش «معرفت بالنورانیة» (شناخت به نورانیت) است؛ یعنی کسی که مقام نورانیت امام را درک نکند، معرفت مطلوب را به دست نیاورده است. معرفت به خصوصیات جسمانی ائمه (ع) اگر به معرفت نورانیت و حقیقت امام ختم نشود، آن معرفت گاهی رهنز انسان نیز می‌شود. چه بسیار دشمنانی که در کنار ائمه (ع) زندگی می‌کردند و به عکس به جای تسلیم و تویی، بر غرور و کبر و استکبار آنها افزوده شده است. لذا خودشان را همسنگ ائمه (ع) تلقی می‌کردند یا حتی ادعای سبقت داشتند. به همین خاطر بوده که گاهی که فقط معرفت جسمانی برایشان حاصل می‌شده این گونه تلقی می‌کردند که معرفت امام همین است؛ لذا احساس می‌کردند که اگر همین شخصیت جسمانی است، لزوم ندارد که ما این قدر از او تبعیت کنیم و خشوع و خضوع تام در مقابل او داشته باشیم! حتی ابلیس هم یک جهت سجده نکردنش همین بود که باطن نورانی خلیفه الله و آن روح الهی را که در او دمیده شده بود نمی‌دید و لذا گفت: خلقتی من نار و خلقتی من طین. ۵. مرا از آتش آفریدی و او (انسان) را از گل آفریدی. محجوب بودن، مانع از تبعیت ابلیس شد. اینکه این همه تأکید شده ما نسبت به ائمه (ع) معرفت پیدا کنیم آن هم در حد «زیارت جامعه کبیره» ۶ یک نکته‌اش همین است که انسان تا آن معرفت‌ها برایش حاصل نشود، به آن درجات از خضوع و خشوع که طریق

قرب الی الله است، به راحتی دست نمی‌یابد. معرفت الله طریق عبادت: ابوحزمه از حضرت امام باقر(ع) روایت می‌کند که فرمودند: [تنها آن کسی خدا را می‌پرستد که خدا را بشناسد، اما آنکه خدا را نمی‌شناسد، چنین پرستشی کاملاً در ضلالت است.] حقیقت عبودیت از آن کسی است که معرفت الله پیدا کرده است؛ ولی اگر به مقام معرفت نرسیده و در تاریکی و ضلال خدا را عبادت می‌کند، در واقع عبادت خدا واقع نمی‌شود. گوهر عبادت و عبودیت یک گوهر ارزشمندی است که به راحتی و به ارزانی به دست کسی نمی‌رسد، و فقط تابع معرفت است. ماهیت و حقیقت معرفت الله: می‌گوید به امام(ع) عرض کردم: آن معرفتی که عبودیت را محقق می‌کند (معرفت خدا) چیست؟ آن حضرت فرمودند: [تصدیق خدای عزوجل و تصدیق رسولش(ص) و ولایت علی(ع) و اقتدای به او و امامان هدایت(ع) [و پذیرفتن آن حضرات به امامت] و برائت و بیزاری جستن به خدای عزوجل از دشمنشان؛ بدین ترتیب خداوند عزوجل شناخته می‌گردد. ۹] طریق معرفت این‌هاست. اگر کسی خیال کند با برهان و استدلال خداشناس می‌شود و مقام معرفتی که عبودیت ایجاد می‌کند برایش حاصل می‌شود، این گونه نیست. معرفت الهی وقتی واقع می‌شود که خدا و رسول را تصدیق کند و موالات نسبت به ائمه هدایت معصومین(ع) و برائت نسبت به دشمنان آنها داشته باشد. تا این تولی و تبری در انسان شکل نگیرد و مقام تصدیق نسبت به خدا و رسول حاصل نشود، این مقام معرفت الله حاصل نمی‌شود. پس معرفت یک امر بسیط و ساده نیست که هر کسی بر وجود خدا و توحید استدلال و برهان اقامه کرد، او به مقام معرفت رسیده است. البته نه اینکه آنها لازم نیست آنها برای مقام «احتجاج» لازم است ولی معرفت غیر از آن است. همچنین در روایت دیگری آمده است: بنده، مؤمن نیست جز آنکه خدا و رسولش و همه امامان و امام زمانش را بشناسد و به سوی او رد نماید و تسلیم [امر] او باشد. ۱۰ ایمان مقوم به این ارکان است. در روایت دیگری راوی از امام باقر(ع) روایت می‌کند که فرمودند: تنها کسی خداوند عزوجل را می‌شناسد و او را عبادت می‌کند که خدا را می‌شناخته و امامش از ما اهل بیت را بشناسد و هر کس خداوند را نشناسد و امام از ما اهل بیت را نشناسد، به خدا سوگند، در این صورت کاملاً غیر خدا را در ضلالت، شناخته و می‌پرستد. ۱۱ کسی که به این مقام نرسیده، غیر خدا را عبادت می‌کند؛ خیال می‌کند خشوع در مقابل خدا دارد. البته به این مطلب خواهیم پرداخت که طریق سجده در مقابل خداوند از تسلیم بودن به ولایت الله عبور می‌کند. لذا تا مقام معرفت حاصل نشود، عبادت حقیقی واقع نمی‌شود. صرف صورت عبادت، عبادت نیست. و الا شیطان هم این را داشته است. اگر حقیقت خضوع و خشوع در مقابل خدای متعال در مناسک عبادت جاری شد، آن عبادت است که انسان را به مقام عبودیت می‌رساند و این حقیقت خشوع و خضوع جاری نمی‌شود مگر در کسانی که از طریق «ولی الله» به عبادت خدای متعال روی می‌آورند. ۳. معرفت به نورانیت و مراتب آن حال سؤال بعدی این است که این معرفت به نورانیت چه معرفتی است و چگونه حاصل می‌شود؟ بنا بر آنچه از روایات استفاده می‌شود، باطن و حقیقت ائمه(ع) حقیقت نورانی است که خدای متعال در آغاز خلقت آفریده و خلقت با آنها آغاز شده است و آنگاه این حقیقت نورانی را به تناسب در عوالم مختلف تنزل داده و لذا در عوالم مختلف حضور داشته‌اند از جمله این حقیقت نورانی در عالم دنیا تنزل پیدا کرده است: فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ. ۱۲ [آن نور هدایتگر الهی] در خانه‌هایی است که خداوند اجازه داده است تا رفعت یابند و نام او در آنها یاد شود. معرفت مقام نورانیت ائمه(ع): حال معرفت به نورانیت یعنی درک این حقیقت‌های نورانی که خداوند در باطن ائمه(ع) قرار داده و این حقیقت را نازل کرده است که خود درک این معرفت هم درجاتی دارد. یعنی درجات نورانیت آنها درجات متفاوتی است. این یک نور تنزل پیدا کرده‌ای است که در عوالم مختلف تنزل پیدا کرده و طبیعتاً متناسب با تنزلاتش درجاتی دارد. از این طرف سیر معرفتی و سیر صعودی ما هم در مقام معرفت یک سیر نسبت به درجات و مراتب آنهاست که در این بخش به آن اشاره می‌کنیم. ائمه(ع) نور الهی در همه عوالمند: ابو خالد کابلی از امام باقر(ع) روایتی را نقل می‌کند که در آن از امام(ع) درباره یک آیه شریفه سؤال شده که خدای متعال در آن آیه دستور فرموده است: فآمنوا بالله و رسوله و نور الّذی أنزلناه؛ ۱۳ که این دستور هم بعد از آن نکتہ ای است که خدای متعال بیان می‌فرماید: زعم الّذین کفروا أن لن یبعثوا قل بلی و ربّی

لتبعنَّ ثمَّ لتبتنَّ بما عملتم و ذلك على الله يسير فآمنوا بالله و رسوله و نور الهدى أنزلناه ۱۴. کفار یک گمان باطلی دارند و آن این است که برانگیختنی در کار نیست و زندگی آنها به همین دنیا ختم می‌شود. به آنها بگو: هم برانگیختن است و هم شما با کرده‌های خودتان مواجه خواهید شد؛ بنابراین شما ادامه وجودی خودتان را انکار نکنید، بلکه خودتان را اصلاح کنید و راه خودتان را بیابید. به جای انکار خود و ادامه وجودیتان - که بگویید خبری نیست و این قول منتهی به انکار ربوبیت خدای متعال می‌شود - به خدا و رسول و این نوری که نازل کردیم، ایمان بیاورید. به نظر می‌رسد این آیه مراتب سیر انسان را توضیح می‌دهد و می‌گوید شما به جای انکار خودتان، رو به سوی این نور بیاورید تا مراتب راه را ببینید و بتوانید سالک در مراتب این راه بشوید. آن نور حقیقی که ما از عوالم بالا تنزل دادیم، مسیر شما را روشن کرده است. شما به جای اینکه خودتان و راهتان را انکار کنید، رو به سوی این نور بیاورید تا راه خودتان را ببینید و در شعاع این نور بتوانید سیر کنید. راوی از حضرت پرسید، یابن رسول الله (ص) مقصود از «نور» در این آیه شریفه چیست؟ آنگاه حضرت با چند قسم موکد بیان فرمودند: ای اباخالد، این نور، به خدا سوگند، ائمه آل محمد (ع) می‌باشند؛ تا روز قیامت. ۱۶. تا روز قیامت، همین یک نور بیشتر نیست. گمان نکنید که این نورها مقطعی هستند و انوار دیگری هم هستند که تنزل پیدا می‌کنند. تا روز قیامت و تا اینکه خلقت این عالم به پاست، آن نوری که خداوند متعال در این عالم نازل کرده، جز این نیست. روشن است که این ناظر به مرتبه نورانیت ائمه (ع) است. این حقیقت‌های نورانی در عالم بالا بوده و خدای متعال این نور را تنزل داده است. سپس تعبیر دوم امام (ع) این است: وایشان، به خدا سوگند، [همان] نور الله هستند که در آسمان‌ها و زمین است. ۱۷. کلمه نور در این آیه شریفه معرّف به «الف و لام» است؛ امام (ع) الف و لام را برداشته و به جای آن مضاف الیه گذاشته‌اند. «النور» تبدیل به «نورالله» شده است. ائمه (ع) نورالله هستند؛ نور الهی که خدای متعال آن را نازل نموده است. این ائمه (ع) نور الله در همه عوالم وجود هستند؛ یعنی اگر عالم نورانی و روشن به نور حضرت حق است، این نور الهی که تنزل یافته و همه عوالم منور به این نور است، نور ائمه هدایت معصومین (ع) است. پس اولاً، نور تا روز قیامت آنها هستند. ثانیاً، نورالله هستند. ثالثاً، نورالله در همه عوالم هستند. اگر انبیای الهی نیز انواری بودند که به جوامع خودشان نورانیت دادند و قلوب جوامع و امم خودشان را نورانی کردند، آنها مرتبه ای از نورانیت ائمه هدایت معصومین (ع) بودند. سپس آن حضرت (ع) نکته دقیقی را بیان فرمودند که این نکته بیشتر مورد نظر ماست. حصول معرفت، رفع حجب و هدایت یافتن در شعاع نور امام: امام (ع) آنگاه فرمودند: [به خدا سوگند ای اباخالد، حقاً نور امام در قلب های مؤمنان از خورشید تابان در روز تابناک تر است. ۱۸] اگر کسی به مقام ایمان رسید، نور امام در قلب او (مؤمن) از خورشید در روز روشن تر است، و ابهام و حیرت از او برداشته می‌شود. لذا تلقی من این است، کسی که به مشاهده ملکوت عالم هم می‌رسد و می‌تواند عوالم را ببیند، حیرت‌هایش برداشته می‌شود و به یقین می‌رسد؛ و این به واسطه همین نورانیت است. این نور است که تجلی می‌کند و بعد حجاب‌ها با همین نور برداشته می‌شود. حتی حجب نور هم با این نور برداشته می‌شود. این نورانیت است که باید در قلب تجلی کند که به میزان تجلی آن، حجب نور برداشته می‌شود. اینکه در آیه دیگری از قرآن، خدای متعال در ماجرای حضرت ابراهیم خلیل (ع) بیان می‌کند که: و کذالك نرى إبراهيم ملكوت السموات و الأرض و ليكون من الموقنين فلما جنّ عليه الليل رأى كوكباً قال هذا ربّي. دیدن قمر و شمس را در چند سطح می‌توان معنا نمود؛ یک سطح از معنایش همین است که به باطن آیات اشاره دارد که بر اساس آن، هم ستاره، هم شمس و هم قمر به ائمه هدایت معصومین (ع) تفسیر شده است، و آیات دیگر: بعلامات و بالنجم هم یهتدون. و الشمس و ضحیها و القمر إذا تلیها. به ائمه هدایت معصومین (ع) تفسیر شده، که هدایت با نورانیت آنها حاصل می‌شود. در تفسیر آیه: الله نور السموات و الأرض؛ [خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. [گفته شده است: یعنی برای اهل آسمان و اهل زمین هدایت کننده است. ۲۰] زیرا هدایت به نور الهی است، همچنین؛ مثل نوره کمشکوّه. ۲۱] یعنی [نور الهی که همه عوالم را هدایت می‌کند، و در قالب یک مشکاتی تمثیل پیدا کرده، به انوار پاک چهارده معصوم (ع) تفسیر شده است. بنابراین آن ستاره‌ها آن شعاع‌های نورانی اند، که همه هدایت‌ها در عوالم به وسیله آنها صورت می‌

گیرد؛ هر کسی بخواهد راه بیابد در ضلال است، فقط با نور ستاره و ماه و خورشید راه پیدا می‌کند. البته معنای ظاهری آیه این است که حضرت با کفار محاجه می‌کرد، ولی معنای باطنی آیه شاید این است که حضرت ابراهیم به دنبال انوار می‌گشت و می‌خواست با این انوار هدایت بشود. البته اینها ناظر به مراتب نورانیت و مراتب سیر ایشان است، که شاید این اختلافی هم که در روایات است ناظر به اختلاف سیر ارباب معرفت باشد، که گاهی در قالب ستاره و گاهی در قالب ماه و گاه خورشید است. لذا برخی به عنوان یک معرفت محتمل این چنین گفته‌اند که این ناظر به مراتب سیر باطنی است که فرد در مراتب سیرش، درجاتی از نورانیت آنها را دریافت می‌کند. برای درک این معنا لازم است دقت شود که اینها انوار الهی هستند، اینها ستاره و ماه خورشید عالم اند و همه هدایت‌ها به وسیله آنها واقع می‌شود. و حضرت ابراهیم(ع) هم به همین وسیله هدایت شد؛ یعنی حضرت به وسیله این انوار به سمت خدای متعال هدایت شد، تا به آن حقیقت محض رسید که شهود حقیقت نورانی نبی اکرم(ص) و امیرالمومنین(ع) بود که از این طریق متوجه به حضرت حق شد، و بیان نمود: *إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّی فِطَرَ السَّمٰوٰتِ وِ الْأَرْضِ حَنِیْفًا وِ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ*. ۲۲ آن مرتبه ای از توجه بعد از سیر در این مراتب است. این مراتب از معرفت به نورانیت باید حاصل بشود؛ بعد از اینهاست که انسان متوجه می‌شود که آن مرتبه از توجه هم خودش توجه به وجه الله است؛ وجه الله الّذی إلیه یتوجّه الأولیاء. ۲۳ [وجه خدا که اولیا به سوی آن توجه می‌نمایند]. طریق وجه الله واقع می‌شود. وقتی انسان به آن وجه اتمّ روی آورد و حقیقت و جه اتمّ مشهود شد، آنگاه توجه به حضرت حق واقع می‌شود. تحلیل مقام نورانیت بر دو قسم است: یک تحلیل، تحلیلی است که ما بر اساس ادراکاتی که از عالم داریم انجام می‌دهیم؛ شروع به بحث کردن می‌کنیم و برای خودمان یک صورت‌هایی هم درست می‌کنیم و احياناً ممکن است که از طریق هدایت‌های باطنی هم یک چیزهایی برای ما حاصل بشود. ولی یک مرتبه اش این است که انسان باید حرکت کند تا به آن نورانیت برسد، آنگاه است که می‌فهمد آن نورانیت چیست. به میزانی هم که انسان سیر کند، درجات نورانیت برایش مشهود می‌شود؛ یعنی ممکن است در قدم اول خیال کند حقیقت انوار را می‌بیند، بلکه بالاتر ممکن است وقتی جلوه اول حضرت امیر(ع) را دید بگوید خود خدا را دیدم؛ بعد هم ادعا کند که حضرت امیر(ع) خداست. مرتبه نازله درک از نورانیت همین نورانیت ظاهری است که انسان به کلمات ایشان پیدا می‌کند؛ وقتی انسان کلمات معصومین(ع) را می‌خواند واقعاً نورانی می‌شود مگر اینکه انسان کاملاً بیگانه باشد و نتواند با همین مراتب ظاهری فهم برقرار کند که در این صورت هیچ بهره‌ای نخواهد برد؛ مانند اهل عناد. همه قرآن نور است، از عالم بالا تا پایین نور است، جلوه‌های ظاهریش هم نور است. لذا در روایت هست خانه ای که قرآن در آن تلاوت می‌شود برای ملکوتی‌ها مانند ستاره می‌درخشد. آنهایی که اهل این انوار هستند آن را می‌بینند. در همین عالم دنیا، آنهایی که اهل سیر معنوی هستند، نورانیت قرآن را می‌بینند. ولی کسی که دنبال بازیگری با قرآن است، به وسیله همین قرآن اضلال(گمراه) می‌شود. این گونه نیست که هر کس به قرآن روی آورد، ولو بخواهد با قرآن بازیگری کند، هدایت بشود. یضَلُّ به کثیراً و یهدی به کثیراً. ۲۳ [خداوند] به وسیله آن (قرآن) تعداد زیادی را به گمراهی می‌افکند و تعداد زیادی را هدایت می‌کند. البته خدای متعال می‌فرماید: *وَمَا یُضَلُّ بِهِ إِلَّا الْفٰسِقِیْنَ*. ۲۴ کسانی که فسق و خروج از ولایت دارند، آنها با قرآن اضلال می‌شوند. چون آنها می‌خواهند با قرآن بازی کنند و قرآن به کسی اجازه نمی‌دهد با آن بازی کنند، و لذا با قرآن تاریک تر می‌شوند و این هم عین عدل است. یعنی خدای متعال گمراه می‌کند و گمراه کردنش عین عدل است، مانند آنکه عذاب می‌کند و عذابش هم عین عدل است. کسی که می‌خواهد با نور الهی بازی کند طبیعی است با همین نور هم اضلال و گمراه می‌شود. نورانی شدن قلوب مؤمنین در شعاع نور امام: این نوری که خدا نازل کرده، این نور در قلوب مؤمنین تجلی پیدا می‌کند، ظهور در قلب پیدا می‌کند. این نور از نور خورشید روشن تر است و قلب مؤمن نورانی می‌شود؛ و در شعاع همین روشنی است که حجاب‌ها و حجاب عالم ملکوت و حتی حجب نورانی برداشته می‌شود؛ لذا در ذیل آیه «و کذلک نری ابراهیم...» نقل شده است: جابر بن یزید جعفی می‌گوید به امام صادق(ع) عرض کردم این آیه یعنی چه؟ حضرت به طرف بالا اشاره نمودند و سپس فرمودند: «یعنی این» ۲۶، و حجاب را از او

برداشتند و در قلبش نورانیت ایجاد کردند به طوری که در پرتو این نور، حجاب ملکوت را هم کنار زد. ملکوت مرتبه‌ای از مراتب باطن عوالم است که در آنجا اداره عالم اتفاق می‌افتد. ما خیال می‌کنیم که خود باران می‌بارد یا وقتی هوا گرم می‌شود بعد آب‌ها تبخیر می‌شوند آنگاه وقتی در دمای تقطیر قرار می‌گیرند، تبدیل به باران می‌شوند. اما ما نمی‌بینیم قوانینی که این‌ها را اداره می‌کند، از عالم ملکوت است؛ یعنی قوانین‌اش، اراده‌های ملکوتی است. یعنی این اراده‌های ملکوتی هستند که عالم را این گونه اداره می‌کنند و آنها خود فاعل‌های مسخر خدای متعال هستند، منتهی فاعل‌های مسخر مراتب دارند که مرتبه ملکوت عالم یک مرتبه از فاعل مسخر است و پایین‌تر مرتبه پایین‌تری است. به هر حال حضرت امام باقر(ع) در ادامه بیاناتشان فرمودند: به خدا قسم که آنان (ائمہ(ع)) قلوب مؤمنین را نورانی می‌کنند. پس نورانیت قلب، فعل ما نیست بلکه تنویر، فعل ولی الله و فعل امام است. به میزانی هم که قلب نورانی می‌شود، حجب از او برداشته می‌شود. حجب نور را بعضی این گونه توضیح داده اند که حقیقت نور به نبی اکرم(ص) عطاء می‌شود و آنگاه از طریق ایشان به همه می‌رسد. اساساً آنچه از مجرای ایشان می‌رسد، نورانی است و آنچه از مجرای دستگاه ابلیس می‌رسد، ظلمانی است. گاهی در تلقی(دریافت) انوار و حقایق بین ما و نبی اکرم(ص) بین ما و حجت خدا واسطه‌های فراوانی است؛ یعنی با واسطه‌های فراوانی ارزاق و خیرات، اعم از رزق علم و غیر علم، به ما می‌رسد. حال این واسطه‌هایی که واسطه جریان و نزول رحمت خداوند بر ما هستند، این‌ها حجب نور هستند. لذا به میزانی که حجب نور برداشته می‌شود، انسان به سرچشمه‌های معرفت نزدیک تر می‌شود و می‌تواند از سرچشمه بخورد. به عنوان نمونه یک لیوان آبی که ما می‌خوریم چقدر گشته تا از آن سرچشمه به دست ما رسیده است و احیاناً در هر واسطه‌ای هم که از آن گذشته یک محدودیت‌هایی پیدا کرده و آن صفا و باطن خودش را از دست داده است. البته تا آنجایی که در حجب نور می‌چرخد ظلمانی نمی‌شود ولی محدودیت پیدا می‌کند؛ یعنی نور نازل تر می‌شود. ولی اگر انسان بتواند حجاب‌ها را کنار بزند آن نورهای وسیع تر یا کلی تر و جامع تر را می‌تواند تلقی و اسقا نماید و بچشد و برخوردار بشود. منتهی این امر تابع نورانیت قلب است. به میزانی که قلب انسان به شعاع نور امام- که همان نور الله عزوجل است- نورانی می‌شود، این حجب برداشته می‌شود. امام باقر(ع) سپس می‌فرمایند: [تا آنکه دیدگان قلب‌ها حجاب‌های نور را بردرد و به معدن عظمت برسد و خدای عزوجل بین آنها و هر کس بخواهد حجاب قرار می‌دهد، پس قلب‌هایشان تاریک و ظلمانی می‌گردد.] ۲۶ خدای متعال بین آنها و کسانی که بخواهد حجاب می‌اندازد و در نتیجه قلوب آنها ظلمانی می‌شود. به تعبیر دیگر اگر بین این نور و قلبی حجاب شد، این قلب ظلمانی می‌شود. به خاطر اینکه نور فقط «نورالله» است و «نورالله فی السموات و الأرض» هم فقط همین ائمه هدايات معصومین(ع) هستند. بنابراین اگر قلبی محجوب از این نور شد، انسان در هر مرتبه‌ای از مراتب سیر باشد، در ظلمت است؛ چون فراتر از این نور، نور دیگری نیست که بگوییم حالا از این نور به نور دیگری روی آورده است. کیفیت حصول معرفت به نورانیت بحث بعدی این است که معرفت به نورانیت چگونه حاصل می‌شود، آیا این معرفت با برهان و استدلال و با خواندن تاریخ به دست می‌آید؟ البته ممکن است اینها قسمت‌هایی از آن باشد و بی تأثیر در معرفت نباشد، ولی طریق اصلی تحصیل معرفت به نورانیت در روایات به گونه دیگری بیان شده است. از جمله در روایات «کتاب الحجّه» کافی در باب «معرفت الإمام» و باب «فرض طاعة الأئمة(ع)» این روایات آمده است: تسلیم، تصدیق، معرفت: در باب «معرفه الإمام و الزد إليه» روایتی است که توضیح می‌دهد معرفت ائمه(ع) چگونه واقع می‌شود. من آن روایت را این گونه می‌فهمم- البته ممکن است غیر از این هم معنی بشود- ولی یکی از معانی روایت شاید این باشد که: شما به مقام صلاح نمی‌رسید و صالح نمی‌شوید تا معرفت پیدا کنید و معرفت پیدا نمی‌کنید تا تصدیق کنید و تصدیق نمی‌کنید تا به مقام تسلیم برسید. ۲۸ پس جریان معرفت از بستر اراده انسان عبور می‌کند. لذا معرفت چیزی نیست که فقط با برهان و استدلال حاصل شود، بلکه معرفت مستند به اراده انسان است؛ و بنابراین روایت، برای انسان بعد از تسلیم، تصدیق و معرفت حاصل می‌شود؛ البته تسلیم پایان راه نیست بلکه تسلیم اول راه است؛ یعنی حرکت ما با تسلیم آغاز می‌شود. تسلیم، تطهیر، معرفت: در روایت دیگری آمده

است: [به خدا سوگند، ای اباخالد، بنده ای ما را دوست نمی دارد و ولایت ما را نمی پذیرد، جز آنکه خداوند قلب او را تطهیر می نماید و خداوند قلب بنده ای را تطهیر نمی نماید جز آنکه خود را تسلیم ما نماید و تسلیم ما باشد، پس چنانچه تسلیم ما شود، خداوند او را از حساب شدید به سلامت می دارد و از فرع روز قیامت اکبر در امان می دارد.] ۲۹ شرح این روایت را دو گونه معنا کرده‌اند، یک معنای روایت این است که بگوییم، انسانی ما را دوست نمی گیرد مگر اینکه خدا قلبش را تطهیر کند و خدا قلبی را تطهیر نمی کند مگر اینکه تسلیم ما شود و مقام «سَلَم» پیدا کند؛ یعنی همیشه تسلیم ماست تا اینکه به مقام سلم برسد. آنگاه اگر کسی این مسیر را طی کرد، نتیجه حب، تطهیر و تسلیم این است که انسان به مقام امنیت و سلم می‌رسد. این یک معنای روایت است که بر اساس آن مقام سلم (سلم و سلامت در مقابل شدت‌ها) زمینه گذر از شداید قیامت است. البته به نظر می‌رسد این (نتیجه نهایی) از باب مثال باشد؛ (یعنی) کسی که در مقابل شدت حساب قیامت به سلامت بگذرد، او از بقیه مراحل به سلامت خواهد گذشت. کسی که از فرع روز قیامت - که قرآن از آن به «فرع اکبر» یاد می‌کند- در امان باشد، از دیگر فرع‌ها به طریق اولی در امان است، و روشن است که او از سکرات مرگ و شداید و بلاهای دنیا به راحتی عبور می‌کند، در متن بلا در وادی ایمن است و هیچ رنجی نمی‌برد، بلا به او ضرر نمی‌رساند، امنیت او را نمی‌گیرد و او را ناامن نمی‌کند، شداید مرگ و برزخ و احوال عوالم بعد او را مضطرب نمی‌کند. به نظر می‌رسد رفع شدت حساب قیامت به عنوان مثال بیان شده است و الا همه شدت‌ها و فرع‌ها از انسانی که به مقام سلم در مقابل ولی خدا رسیده و هیچ مقاومتی ندارد، برداشته شده است. من حدس می‌زنم (ترتیب) مراتب از آن طرف (از انتها به ابتدا) است: چون حب و ولا، تطهیر لازم دارد و برای تطهیر، تسلیم لازم است؛ پس آغاز از تسلیم است و نه حب؛ حب مرتبه پایانی است. اگر کسی به مقام حب و ولا رسید، او به باطن ولایت راه پیدا کرده است. ایمان همان مقام حب است و مقام حب بعد از مقام تسلیم و تطهیر است. انسان اول باید تسلیم بشود و سپس تسلیم را ادامه بدهد تا به مقام سلم برسد. البته خود مقام سلم برکاتی دارد که برکات آن، رسیدن به راحتی و امنیت است. ولی به همین ختم نمی‌شود. انسانی که مقام سلم در مقابل ولی خدا پیدا می‌کند، حالا خدای متعال بر روی این موجود دارای سلم، کار می‌کند و او را تطهیر می‌کند. در روایت است که: وقتی ایمان مؤمن نیکو می‌شود بلا پیش فراوان می‌شود. ۳۰ عزیزی می‌فرمود، وقتی خدای متعال با گیره ایمان می‌گیرد، سوهان بلا را می‌کشد و او را تطهیر می‌کند، و الا انسان فرار می‌کند. بنابراین سلم فعل ماست؛ یعنی مقام تسلیم تا سلم، فعل ماست. وقتی که انسان تسلیم شد، او را تطهیر می‌کنند که فعل خدای متعال است. و وقتی پاک شد به مقام حب و ولا می‌رسد. به نظر می‌رسد این‌ها همان مراتبی است که باید سیر بشود تا انسان به مقام معرفت به نورانیت برسد. این حب و ولا، طریق جریان نور امام است. امام، انسان را نورانی می‌کند که خود حب و ولا نیز مرتبه ای از نورانیت است. اصلاً شاید حقیقت نورانیت همین جریان حب باشد؛ یعنی ظهور نور امام همان مرتبه حب و نور ولا است که در قلب مؤمن دمیده می‌شود. معنای تسلیم و نتیجه آن سلم یعنی اینکه انسان در همه مراتب وجود حتی در باطن خودش تسلیم بشود و به مقام سلم برسد. یعنی در باطن خودش هم مقاومت نداشته باشد. اگر او در مقابل حکم الهی حرج داشته باشد، او تسلیم کامل ندارد. کما اینکه امام (ع) فرمودند: [اگر قومی خدا را به یکتایی و بدون شریک پرستند و نماز را به پا دارند و زکات را پردازند و حج خانه [خدا] و روزه ماه رمضان را به جای آورند اما در دل اعتراض کنند که چرا خدای متعال و رسولش چنین یا چنان کرد، آنان با این [اعتراض] مشرک می‌باشند.] ۳۲ یا اینکه حتی در دلشان حرج نسبت به این معنا پیدا کنند، یعنی در دل اعتراض کنند که چرا خدای متعال و رسولش چنین یا چنان کرد، او با این اعتراض در دل مشرک شده است. سپس حضرت این آیه قرآن را تلاوت فرمودند: فلا- و ریک لا- یؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً. ۳۳ یعنی در مقام قضاوت الهی تسلیم محض باشند. پس حرج، ناشی از عدم تسلیم است. اگر در قلب، مقام تسلیم باطنی حاصل شد، حرج باطنی برداشته می‌شود؛ چون حرج ناشی از این است که انسان در مقام باطن، تسلیم نشده است. این مقام سلم به نظر می‌رسد همان مقامی است که انسان به جایی می‌رسد که ایمان پیدا می‌کند، آنگاه خدای

متعال او را تطهیر و بعد تنویر می‌کند. معنای تصدیق و نتیجه آن در روایت‌های ذکر شده این گونه آمده بود که انسان بتواند بعد از تسلیم، تصدیق بکند. شاید تصدیق همان مرتبه تسلیم باطنی یا مرتبه بعد از تطهیر است؛ یعنی انسان تا تطهیر نشده باشد هر چه سعی کند تسلیم بشود نمی‌تواند تسلیم باشد. در او ریب و شک پیدا می‌شود، نمی‌تواند بفهمد که این پیغمبر خدا از عالم انوار با اختیار خود پایین آمده و آمده است که به میثاق خود عمل کند، هم‌اش عبادت و بندگی و خیرخواهی است؛ و جز رنج و خیرخواهی برای او نیست. نمی‌تواند بفهمد هم‌اش خیر محض و نورانیت است؛ نمی‌تواند باور کند که در سراسر زندگی پیامبر حتی یک نقطه کوچک تاریک وجود ندارد. آدمی که تسلیم نیست نمی‌تواند تصدیق بکند. مقام تصدیق یعنی اینکه انسان به جایی برسد که هر کاری آنها می‌کنند، آن را عین صدق و برابری با صدق بدانند، و آن مقام صدق را در آنها درک بکند. و طبیعی است انسانی که نتواند تصدیق کند نمی‌تواند معرفت پیدا بکند و به شک و ریب و به تعبیر ادعیه به «نکس» و بیعت شکنی و بالاخره به تکذیب ولی خدا کشیده می‌شود. پی نوشت‌ها: ۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۶۸، باب ۲۷، ح ۴۱. ۲. سوره ذاریات ()، آیه ۵۶. ۳. فیض، علل الشرایع، ص ۹؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۸. ۴. ایها الناس إن الله جل ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبده فإذا عبدهوا يستغوا عن عبادة من سواه. همان. معرفه اهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته. ۶. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره. ۷. الکلینی، اصول کافی، کتاب الحجّه، باب معرفه الإمام و الرّدّ إليه، ح ۱. ۸. همان، ص ۱۰. ۹. همان، ح ۴. ۱۰. لا یعرف الله فأنما یعبده هكذا ضلالاً. ۸. همان، ح ۲. تصدیق الله عزوجل و تصدیق رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و موالات علی علیه السلام و الإیتمام به و بأئمه الهدی علیهم السّلام و البرائه إلى الله عزوجل من عدوهم هكذا یعرف الله عزوجل. ۹. همان، ح ۴. لا- یكون العبد مؤمناً حتى یعرف الله و رسوله و الائمه کلهم و إمام زمانه و یردّ إليه و یسلم له. ۱۰. إنما یعرف الله عزوجل و یعبد من عرف الله و عرف إمامه من أهل البيت و من لا- یعرف الله عزوجل و لا- یعرف الإمام من أهل البيت فأنما یعرف و یعبد غیر الله هكذا و الله ضلالاً. ۱۱. سوره نور (۲۴)، آیه ۳۶. ۱۵. یا أبا خالد «التور» والله الأئمة من آل محمد علیهم السّلام إلى يوم القيامة. ۱۶. و هم والله نور الله الّذی أنزل. ۱۷. والله یا أبا خالد لنور الإمام فی قلوب المؤمنین أنور من الشمس المضيئه بالنهار. ۱۸. أى هاد لأهل السّماء و هاد لأهل الأرض. ۲۴. در زیارت مطلقه سیدالشهدا (ع) آمده است: «الحمد لله الّذی جعل النار مثویکم» یعنی حمد می‌کنم خدایی را که شما (ظالمان) را در جهنم قرار داد؛ اگر خدای متعال جهنم را خلق نمی‌کرد چگونه می‌توانستیم عاشورا را تحمل کنیم. این گونه نیست که جهنم بردن و عذاب کردن خلاف عدل باشد یا اضلال، خلاف عدل باشد. ۲۶. و هم و الله ینورون قلوب المؤمنین. ۲۷. حتی تخرق أبصار القلوب حجب التور و تصل إلى معدن العظمه و یحجب الله عزوجل نورهم عمّن یشاء فتظلم قلوبهم. ۲۸. إنکم لا تكونوا صالحین حتى تعرفوا و لا تعرفوا حتى تصدقوا و لا تصدقوا حتى تسلموا أبواباً أربعه. ۲۹. و الله یا أبا خالد لا یحبنا عبداً و یتولانا حتى یطهر الله قلبه و لا یطهر الله قلب عبداً حتى یسلم لنا و یكون سلماً لنا فإذا كان سلماً لنا سلمه الله من شدید الحساب و آمنه من فزع يوم القيامة الأكبر. ۳۰. من حسن ایمانه کثر بلائه. ۳۳. لیظهره علی الدّین کله و لو کره المشرکون. ۳۱. لو أن قوماً عبدوا الله وحده لا شریک له و أقاموا الصّیلمه وءاتوا الزّکات و حجّوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قال لما صنعه الله و رسوله علی صنع غیر الّذی صنع كانوا بذلك مشرکین.

بهائیت جدید

بهائیت، مذهب مدرنیسم ایرانی است که توسط دولت مدرن اروپایی، یعنی آنگلوساکسون‌ها، یا به طور دقیق‌تر انگلستان به وجود آمده است. پس بهائیت یک مذهب مجعول غربی در مشرق است و گستره فرهنگی غرب در حال اوج، در شرق و ایران است، پس این مذهب حیثیت فرهنگی غربی‌ها نیز هست. مذهب بهائیت از تفسیر یهودی مذهب تشیع در ایران آغاز شد یعنی «پروتستانتیسم شیعی». چرا که پروتستانتیسم، تفسیر عهد جدید (انجیل) با عهد عتیق (تورات) است که با محوریت «ملی‌گرایی آلمانی» به وجود

آمد. از این جهت معرفت «تفسیر یهودی» با ساختار «پادشاهی آلمانی» پیوند می‌خورد. مکتب پروتستان‌تیزم در آلمان شکل می‌گیرد و بهائیت نیز از مقوله ملی‌گرایی ایرانی بهره می‌گیرد. مهم‌ترین عنصر پروتستان‌تیزم «فردیت دینی» است؛ یعنی جدایی معرفت از سازمان دینی و روحانیت مسیحی کاتولیک که در نهایت به نوعی «تدین فردی» می‌رسد. در بهائیت نیز همین فردیت به اوج می‌رسد: فردیت دینی و تکیه بر الهامات فردی و عرفانی، به همین دلیل عبادت خود را در معبدهای «سکوت» قرار داده‌اند. فردیت دینی در پروتستان‌تیزم، زمینه «فردیت معرفتی» و شناختی کانتی را تشکیل داد. کانت باز تولید معرفتی است و روشنفکری نیز نوعی فردیت معرفتی است که در فلسفه کانت و یهودیت معرفتی ریشه دارد. کسانی که در ایران به روشنفکری روی آورده‌اند در قالب پروتستان‌تیزم و با الگوی آن، به باز تفسیر مذهب خود پرداخته‌اند مانند پروتستان‌تیزم اسلامی که مهم‌ترین نکته در آن، برخورد آنها با روحانیت و سازمان مربوط به آن بوده است. این گروه در این فردیت معرفتی مبتنی بر فلسفه کانت، جدایی دین از سیاست را جست‌وجو می‌کرده‌اند. کانت که روح فلسفی انگلوساکسون را تشکیل می‌دهد و ذهن فردی را مورد کنکاش قرار داده است، موجب هدایت آنها به طرف نوعی سیاست خارجی بوده است و آن ایجاد «فردیت دینی» در سطح جهان است، و ایجاد بهائیت توسط انگلیسی‌ها در همین جهت بوده است. پس سیاست خارجی انگلوساکسون‌ها در جهت یهودیت‌سازی معرفتی دینی در سطح جهان است و «جهانی شدن» که از نظریه یهودی و کانت به وجود آمده است، همین سیاست جهانی در باب مذهب را پی می‌گیرد. نزدیکی بهائیت با سازمان جهانی یهود، در همین چارچوب معرفتی قابل مطالعه و بررسی است. (معبد مرکزی بهائیت در اسرائیل در «حيفا» است) پس کشورهای انگلوساکسون که جولانگاه یهودیت جهانی است، در رویارویی با ایران، به دنبال یک الگوی معرفتی بر همین اساس است که [آن را] بهائیت جدید در ایران تشکیل خواهد داد. فردیت معرفتی حاکم بر یهودیت و بهائیت، آنها را به نفی هر گونه چارچوب فلسفی در تاریخ کشانده است. در مسیحیت، عقیده بازگشت مسیحی در آخرالزمان موجب به وجود آمدن فلسفه تاریخ (هگل) گردید و یهودیت معرفتی و فردگرایی شناختی، با این فلسفه تاریخ درگیر شد (مثل پوپر)، پس جنگ میان فلسفه تاریخ و عدم آن، در جنگ معرفتی مسیحیت و یهودیت ریشه دارد. فلسفه تاریخ بر مبنای تعیین آخرالزمان در آمدن منجی در یهودیت و مسیحیت متفاوت است. در یهودیت، مسیح واقعی در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. پس اکنون مسیح وجود ندارد تا فیضی به عالم افاضه کند و تاریخ را به آخرالزمان رهنمون سازد. پس تاریخ از دیدگاه یهود، تاریخی برهنه و خالی و تابع عمل‌های انسانی است؛ ولی در مسیحیت تا زمان ظهور، مسیح در آسمان است و فیض خود را برای هدایت انسان‌ها افاضه می‌کند، پس فلسفه تاریخ یهود بر عمل انسان بر یک مقارنت وقایع تاریخی استوار است؛ ولی در فلسفه تاریخ مسیحی، وقایع تاریخی دارای دو سطح است: یکی سطح «فیضی» (روح در تاریخ هگل) و دیگری سطح «مقاومت» وقایع تاریخی. در عالم اسلامی، تشیع قائل به وجود فیض‌بخش امامان (ع) در حضور و غیبت است که از آن به «ولایت» تعبیر می‌شود و اهل سنت نیز به تاریخی واقعی بدون ولایت؛ پس تشیع به عالم مسیحیت نزدیک است و اهل سنت به یهود. بنابراین روشنفکران سکولار در جهان تشیع، برای روشنفکری خود ناچار به رجوع به عقل کانتی یا عقل یهودی و یا عقل معتزلی (اهل سنت) هستند، عقلی که مجرد و جدای از ولایت باشد و تاریخ را در جهت انسانی بازسازی کند. نفی فیض امام زمان (ع) زنده در پرده غیبت فضای زیادی برای روشنفکران سکولار در عالم تشیع ایجاد می‌کند. برای آنکه عقل کانتی یا معتزلی، خود را به جولان در آورند، همان عقل کانتی که بهائیت در قرن نوزدهم به وجود آورد و فیض امام غایب را منکر شد تا فردگرایی معرفتی را در عالم تشیع به وجود آورد. (هر چند در نهایت پیروان خود را به پرستش رهبر مذهبی خود واداشتند). روشنفکران سکولار در عالم تشیع با ایجاد مناطق و فضاهاى فراغ [خالی و تهی] از عقیده و شریعت) برای تحقق نظریه‌های بازی معرفتی انگلوساکسونی تلاش می‌کردند که در مرحله اول به مناطق الفراغ از ولایت ناشی از انسان کامل و نفی نظریه انسان کامل رسیده‌اند (مدیریت سکولار و نفی حکومت اسلامی) و در نهایت، نفی فیض انسان کامل حاضر و غایب و تفسیر انسان کامل به ذهن فعال. با تحویل انسان کامل به عقل کانتی، می‌توان در احکام و اخلاقیات و عقاید

صادره از او تشکیکی عقلی کرد و سپس نشانیدن روشنفکران سکولار بر جای او و صدور احکام و اخلاقیات بر عقاید از جانب روشنفکر معاصر که از آن به دین سکولار شده، تعبیر می‌شود و روشنفکران سکولار، به جای روحانیت خواهد نشست و این همان بهائیت جدید است. بهائیت جدید دارای مبانی خاصی است: ۱. نفی عقل شیعی و ولایی و پناه بردن به عقل معتزلی یا عقل کانت یا یهودی. ۲. نفی حجیت لفظی قرآن و جدایی لفظ قرآن از معنای آن وارد شدن در این جدایی و نظریه پردازای سکولاریستی. ۳. نفی امامت ظاهر و غایب و جایگزینی عقل مفسر به جای آن. ۴. ایجاد فضای لازم برای یهودیت معرفتی به منظور ایجاد فضای لازم برای نظریه جهانی سازی انگلوساکسونی. ۵. سیاست معرفتی دینی برای پذیرش اندیشه‌های جهانی سازی لیبرالیستی انگلوساکسونی، و سپس پذیرش ارزش‌های زرسالاران یهودی جهانی و مصرف‌زدگی جهانی. ابراهیم فیاض پی نوشت: * پگاه حوزه، ش ۱۷۰، آبان ۱۳۸۴.

حقیقت حج

مرضیه بیات از عرفات و عرفان چه می‌دانی؟ با تو هستم، تو که به دنبال دریای معرفت می‌گردی تو که کوی به کوی آمده‌ای تا مفهوم عرفه را دریابی. به من خرده نگیر، نگو در کربلا، پی عرفات می‌گردی! حاجی این ره که تو می‌روی به ترکستان است... اما شاید باور نکنی، اولین بار است که احساس می‌کنم به جایی که می‌خواستم، رسیده‌ام. سراغ مروه و صفا از من می‌گیری، از مشعر سؤال می‌پرسی؟ فقط کافی است نیم‌نگاهی به اطراف ببینداری تا دریابی که منزل درست است. مگر نه اینکه فاصله صفا و مروه سیصد متر است. دو طرف بین‌الحرمین را که بنگری دو کوه می‌بینی که هر کدام سمبل تمامی صفات انسانی‌اند. اصلاً این دو به کوه معنا بخشیده‌اند، و کوه را مظهر ایستادگی و صلابت نموده‌اند، کوه، همه این عناوین را از نام و نگاه آنان به عاریت گرفته است. می‌گویی قبل از رسیدن به عرفات باید توفقی در مشعر نموده باشی. دیده بگشا تا مشعری به تو بنمایم به وسعت محشر. آن طرف، همان سو، سمت باب‌القبله حرم آقا اباعبدالله‌الحسین (ع) گشته و خود در حال عروج است. درست فهمیدی، «تل زینیه» را می‌گویم. به راستی در کجا می‌خواهی به شعور برسی جز اینجا... آن کسی که از بلندای تل به نظاره ایستاده، مقسم شعور است. در مشعر باید به این نکته برسی که عاشق شوی و همراه و مطیع و تمامی وجودت فقط مملو از عشق و اطاعت از امام زمانت باشد. دریابی که، تویی که حجاب ظهور مولایی، تویی که با اعمال نسنجیده‌ات، او را به یکروز غیبت بیشتر مجبور می‌نمایی. نامه حضرت را به شیخ مفید به یاد داری؟ جز این بود که مولایمان فرموده بودند: ما همیشه مراعات حال شیعیان خود را می‌کنیم، حال آنکه آنان با گناهان خویش ما را می‌آزارند... بیا با هم سعی صفا و مروه کنیم، بیا فاصله بین‌الحرمین را هروله نمایم، بیا بارها این فاصله را با نگاه جان طی کنیم، بیا در عرفات به این معرفت برسیم که ما مولایی داریم کریم و بزرگوار، که اکنون در اثر غفلت‌های ما، پرده‌نشین شده، بیا ما هم صدایش کنیم و نام زیبایش را فریاد کنیم، بیا با هم بخوانیم حدیث عشق مهدی (ع) را. به گفته بزرگی: «جز این نیست که حقیقت حج، پیروی از امام حی و زنده است و دل دادن به او» تا تو را به ساحل یاد و ذکر خدا رهنمون سازد، آمده تا ما را با خود به دیار معشوق برد، آمده تا همراهمان باشد و بَلَدِ راهمان، آمده یاور و یارمان باشد، آمده تا گرد شمع وجودش به آن حقیقت واحد برسیم و غرق در وجود بی‌بدیش گردیم، آمده تا راه بندگی را به ما بنمایاند، آمده تا هادی ما شود این مهدی زهرا(س)، آمده ناجی ما شود تا با یوسف رخسارش به مصر وجود رویم، آنجا که چشمان بی‌سوی ما با یاد صبای یادش دوباره بینایی یابند. یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسِّنَا و أَهْلُنَا الضَّرَّ و جُنَّا بِيضَاعِيَّةٍ مَزْجَاءِ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ و تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ. ۱ حال ما آمده‌ایم ای یوسف کریم، آمده‌ایم و دست‌گذاری به پیشگاه با کرامت دراز نموده‌ایم، سهمی نیز از دریای عرفان خویش در ظرف وجود ما ریز و مس وجودمان را به لطف و کرامت خویش زر کن. اصل حج تویی، ما در هر کجا که باشیم به دنبال تو می‌گردیم، حال کسی را که گمشده‌ای دارد، فقط گم کرده می‌داند. از چه کسی پرسیم یاری داریم بلند بالا که سرو در برابر او سر خجلت

فرود آورده، رخسار مه‌گونش شرمساری را نصیب ماه نموده و تناسب اندامش، باعث گردید، که میان انس و جن، نمونه باشد. چشمان زیبا و نرگس گونه‌اش بی‌نظیر، با کمان ابروان خویش به شکار دل‌های شیدا می‌رود، ریزه‌ای مُشک بر گونه‌ی راست خویش نشانده که همگان را مست و واله نموده... آری، چنین کسی را که در جهان یکی است را ندیده‌ای؟ بارها دیده‌ایم و نشناختیمش. نوید نشو، اینجا دیار امید است، امروز، روزی است که خداوند سبحان به بنده‌اش، نه نمی‌گوید. حال چه می‌خواهی؟ آن کس را طلب کن که وجودش سرشار از نعمات و دافع جمیع بلیات است. برای فرج یوسفی که با دستان خویش به چاه غیبتش انداختیم، دعا کنیم، دعا کنیم به درآید و عزیزمان شود، بر ما حکمرانی کند تا دریابیم معنای زندگی را... مولای من، تو را در عرفات می‌جویند و ما تو را در کربلا یافتیم، تو را در حرم عمومی بزرگوارتان عباس (روحی فداه)، در بین الحرمین، کنار ضریح شش گوشه، تل زینیه و خیمه‌گاه، در کف‌العباس و مقام حضرت علی‌اکبر و علی‌اصغر، تو را در کنار علقمه و در همه جا و همه لحظه‌ها یافتیم، زیرا، تو جدا از ما نیستی. تو هوایی هستی که در آسمان تو، نفس می‌کشیم، تو زلال جاری هستی که به حیاطمان آب جاوید ارزانی می‌داری، مگر می‌توان بی تو زیست؟... با حاجیان سخنی دارم، با شما که طعنه بر زائران حریم حسین (ع) می‌زنید، شاهد زیارت و طاعت حق تعالی گوارای وجودتان، اما بدانید که: خداوند پیش از عنایت به زائران و سائلان عرفات به دیاری نظر می‌افکند که زیباترین و عاشقانه‌ترین صحنه‌ی هستی را حسین (ع) خلق نمود و حسین و عاشورا را از سال ۶۱ تا ابد جاودانه ساخت. عشق خداوند به حسین و زائر او در وصف نمی‌گنجد. به سعی ات نناز که اگر در صفا و مروه کربلا نباشی، هرگز شور و حال این فضا را در نمی‌یابی. به دنبال صاحب عصر و زمان در خیمه‌های عرفات می‌گردی، غافل از آنکه، آن دلستان دلربا را باید نزد عمومی بزرگوارشان یابی و شرط دیدار یار، عبور از حریمی است به نام عباس. حاجی تا به عرفات نیاید و در زمین عرفات استغفار، توبه و انابه ننماید، شاید بخشودگی برایش حاصل نشود، ولی تو آنگاه که زائر حسین می‌شوی، خداوند به احترام اباعبدالله، تو را به یکباره می‌بخشد و تو بسان کسی می‌شوی که از مادر متولد شده است. هزاران فرشته بال گسترده‌اند تا پذیرای زائر و عاشق حسین باشند و همراهش در سفر و حضر و سلامت... ای نفس دون اینقدر شاد مباش، تو خود ارزشی نداری و در این میانه، تمام عزت و آبروی زائر کربلا، به واسطه‌ی امیری است که وجودش به این زمین، اعتبار بخشید، حال دانستی که شرف‌المکان بالمکین یعنی چه؟ عرفه، روز تفکر است و اندیشیدن درباره‌ی خودت، نمی‌خواهد درباره‌ی دیگران بیاندیشی، جهان را کنار بگذار، بیا امروز با خود صادق باش و به این فکر کن که تو در این جهان چه کاره‌ای؟... امروز روزی است که حاجات خویش را اجابت شده می‌یابی، دقت کن که حاجات بزرگ و برای آمدن آن مردی دعا کن که بودنش مفهوم عدل و داد و تمامی خوبی‌هاست. پی نوشت: ۱. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۸.

جنگ یهود با اسلام

محمد شبیر حلقه‌ای از جنگ‌های بین حق و باطل اقتضای حکمت خداوند متعال بر درگیری دائمی و جنگ همیشگی بین حق و باطل قرار گرفته است، تا آن هنگام که خداوند زمین و اهل آن را به [صالحان] واگذار نماید؛ تا [بدین وسیله] پاکان را از ناپاکان متمایز سازد. این جنگ از زمان [حضور] آدم (ع) در بهشت، که در آن از هر چه اراده می‌نمود به همراه همسرش «حواء» میل می‌کرد، آغاز گردید. [خداوند می‌فرماید:] پس شیطان، هر دو را از آن بلغزاند و از آنچه در آن بودند، ایشان را به در آورد. این معرکه پس از آن به زمین انتقال یافت و دشمنی بین آدم و شیطان قوت گرفت. [خداوند می‌فرماید:] و فرمودیم، فرود آیید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و برخورداری خواهد بود. ۲. و می‌فرماید: فرمودیم، جملگی از آن فرود آیید. پس اگر از جانب من برای شما هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد و [لی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. ۳. و خداوند متعال پس از ذکر داستان آدم (ع) به بیان موضع یهود در برابر پیامبر اکرم (ص) و دین اسلام پرداخته است، تا نشان دهد که جنگ یهود با پیامبر

(ص) جنگ میان حق و باطل می‌باشد، جنگی میان کسانی که به پذیرش دین درآمده‌اند؛ و آنان مسلمان هستند با کسانی که ایمان به خدا و به روز جزا نیاورده‌اند و آنچه را خدا و رسولش تحریم نموده‌اند، حرام نمی‌شمارند. پس خدای متعال فرمود: ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آورید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید. و بدانچه نازل کرده‌ام [قرآن] که مؤید همان چیزی است که با شماست [تورات حقیقی] ایمان آورید و اولین انکارکننده آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید و تنها از من پروا کنید. و حق را به باطل درنیامیزید و حقیقت را - با آنکه خود می‌دانید - کتمان نکنید. ۴. جنگ یهود با پیامبر اسلام (ص) جنگ یهود با مسلمین از هنگامی آغاز می‌شود که خداوند پیامبر گرامی‌اش حضرت محمد (ص) را به عنوان وسیله هدایت و نور حقیقت ارسال فرمود تا آن را بر تمام ادیان [و عقاید] حاکم و غالب گرداند. در مکه مکرمه، یهود به سمت مشرکان رفتند و آنان را به بیان سؤالات دشواری که جواب آن در کتاب‌های آسمانی پیشین و پسین موجود نبود وادار می‌ساختند. و آن به سبب عمق کینه میان آنان و پیامبر اکرم (ص) بود. و از جمله این مسائل «پرسش از روح» بود. و در مدینه منوره پیامبر (ص) پیمان صلحی را با یهود برقرار نمود، اما آنان آن پیمان را بیش از یکبار نقض کردند، و [طایفه یهودی] «بنی قین قاع» به زن مسلمان محببه‌ای تجاوز کردند و [طایفه یهودی دیگر] «بنی نظیر» نقشه قتل پیامبر (ص) را کشیدند و [طایفه] «بنی قریظه» در جنگ «احزاب» با پیوستن به گروه‌ها علیه پیامبر (ص) به جنگ پرداختند. در نتیجه پیامبر اکرم (ص) پس از این هجوم و مواجهه رویارو و برتری‌طلبی و آشوب و خدعه و دسیسه، [راهی] جز مبارزه یهود و تبعیدشان از مدینه منوره نیافت تا بدین وسیله مسلمانان از دست آنان آرامش یابند. یهود شکست خورده در «خبر» گرد آمدند و حقد و کینه و حسد در دل‌های ساکنان آن منطقه انباشته شد و به تحریک اعراب علیه مسلمین و تقویت حرکت نفاق پرداختند، آنچنان که زنی یهودی به مسموم نمودن پیامبر اکرم (ص) از طریق گوشت گوسفند کباب شده که در آن سم وارد شده بود، دست زد. دلایل عداوت یهود با مسلمانان، به ویژه با پیامبر اکرم (ص) دلایل دشمنی یهود با مسلمانان و پیامبر اکرم (ص) به مسائل متعددی برمی‌گردد که از آن میان به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

۱. حسادت جویی و برتری‌طلبی: یهود، خود را قوم (ملت) برگزیده خدا پنداشته و نسبت به حق سروری، رهبری و پیامبری، خود را از دیگران (غیر یهود) سزاوارتر می‌دانند. آنان به آمدن پیامبری جدید وعده داده شده بودند و هنگامی که مشرکان با آنان به مبارزه پرداختند، [یهود] به آنان وعده بعثت [او را] می‌دادند، که پیامبری برانگیخته خواهد شد که همراه او با شما خواهیم جنگید [و شما را خواهیم کشت] مانند کشتار اقوام «عاد» و «ارم»؛ اما چون پیامبر جدید آشکار شد ولی از غیر نسل داوود (ع) بود، سینه‌هایشان تنگ شد و کینه در جان‌هایشان به حرکت درآمد و آغاز به مکر علیه پیامبر اکرم (ص) کردند. خداوند متعال می‌فرماید: و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است، برایشان آمد، و از دیرباز [در انتظار آن] بر کسانی که کافر شده بودند، پیروزی می‌جستند؛ ولی همین که آنچه [که وصفش] را می‌شناختند برایشان آمد، آن را انکار کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد. ۵. و آنچه بر کینه آنان علیه اسلام و مسلمانان افزود، سرعت انتشار این دین، و گرد آمدن مردم حول رسول خدا (ص) بود. آنان درک کردند که این دین رقیب خطرناکی برای یهودیت و محوری برای رهبری معنوی جزیره العرب خواهد بود. ۲. سرشت ناپاک: یهود، همواره تظاهر به مهربانی و شفقت و امانتداری می‌نمایند در صورتی که آنان به محض آنکه فرصتی به دست آورند به وحشیانی درنده تبدیل می‌شوند. [دلیل] این ویژگی روانی نزد مردمان بسیاری ناشناخته بود، تا اینکه قرآن (حکیم) نزول یافت و از ریشه‌های این [صفت] پرده برداشت و آن خصلت را تبیین نمود، تا مسلمانان، جزم و احتیاط خود را در برخورد با آنان به کار گیرند. تعدادی از آیات قرآنی که از درون یهود پرده برداشته است، عبارتند از این آیات: و [عده‌ای از اهل کتاب] بر خدا دروغ می‌بندند، با اینکه خودشان هم می‌دانند. ۶. پذیرا و شنوای دروغ هستند [و] بسیار مال حرام می‌خورند. ۷. [آنان] پیامبران را بناحق می‌کشتند. ۸. و هرگز نه این بود که [یهود] هرگاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را دور افکندند؟ ۹. هر بار که آتشی برای پیکار افروختند، خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می‌کوشند، و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد. ۱۰. [آنان گفتند]: در

مورد کسانی که کتاب آسمانی دارند، راهی علیه ما نیست. ۱۱ و [به سبب] ربا گرفتشان - با آنکه از آن نهی شده بودند - و به ناروا مال مردم خوردنشان. ۱۲ بنابراین جنگ خود را با قرآن کریم و با جبرئیل (ع) که این آیات را بر پیامبر اکرم (ص) فرو آورده بود، علنی ساختند. خداوند متعال می‌فرماید: بگو: کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است، در حالی که مؤید [کتاب‌های آسمانی] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. ۱۳ و طبری می‌گوید: «اهل علم، جملگی بر تأویل این آیه اتفاق نظر دارند که این آیه در جواب یهود بنی‌اسرائیل نازل گردید زیرا جبرئیل را دشمن خود و میکائیل را دوست خود می‌پنداشتند.» و دلیل دشمنی آنها با جبرئیل، آن بود که او پیامبر (ص) را از اسرارشان آگاه می‌ساخت و او در بر دارنده هر عذابی بود. پی‌نوشت‌ها: ۱. فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ. سورة بقره (۲)، آیه ۳۶. ۲. و قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدوٌ و لكم في الأرض مستقرٌّ و متاعٌ إلى حين. همان. ۳. قلنا اهبطوا جميعاً فإِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و لَا هُمْ يَحْزَنُونَ * و الذين كفروا و كذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون. سورة بقره (۲)، آیه ۳۸ و ۳۹. ۴. بينى اسرائيل اذكروا نعمتى الّتى اُنعمت عليكم و اوفوا بعهدى اوف بعهدكم و ائبى فارهبون * و آمنوا بما انزلت مصدقاً لما معكم و لا تكونوا اول كافرٍ به و لا تشتروا بآيتى ثمناً قليلاً و ائبى فاتقون * و لا تلبسوا الحقّ بالباطل و تكتنوا الحقّ و انتم تعلمون. سورة بقره (۲)، آیه ۴۰ و ۴۱ و ۴۲. ۵. و لما جاءهم كتبٌ من عندالله مصدقٌ لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنهُ الله على الكافرين. سورة بقره (۲)، آیه ۸۹. ۶. و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون. سورة آل عمران (۳)، آیه ۷۵. ۷. سمعون للكذب اكلون للسحت. سورة مائده (۵)، آیه ۴۲. ۸. و يقتلون النبين بغير الحقّ. سورة بقره (۲)، آیه ۶۱. ۹. أو كلّموا عهدوا عهداً نبذه فريقٌ منهم. سورة بقره (۲)، آیه ۱۰۰. ۱۰. كلّموا اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله و يسعون فى الأرض فساداً و الله لا يحبّ المفسدين. سورة مائده (۵)، آیه ۶۴. ۱۱. ليس علينا فى الاميين سبيلٌ. سورة آل عمران (۳)، آیه ۷۵. ۱۲. و اخذهم الزبوا و قد نهوا عنه و اكلهم اموال التباس بالباطل. سورة نساء (۴)، آیه ۱۶۱. ۱۳. قل من كان عدواً لجبريل فإنه نزله على قبلك ياذن الله مصدقاً لما بين يديه هدى و بشرى للمؤمنين. سورة بقره (۲)، آیه ۹۷. ۱۴. ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ج ۱، ص ۱۲۹.

انجيل برنابا

مرکز بین المللی استراتژی‌ها و برنامه‌ریزی مترجم: قیس زعفرانی انجیل برنابا به یکی از شاگردان خاص عیسی مسیح (ع) منسوب می‌شود و پیرامون آن بحث‌های بسیاری موجود است، که نارضایتی خود مسیحیان را نیز ایجاد کرده است؛ چون این انجیل با انجیل‌های چهارگانه دیگر فرق می‌کند. این انجیل به ظهور مهد اسلام اشاره می‌کند و دعوی الوهیت مسیح وارد می‌کند و تأکید می‌نماید، مسیح از به صلیب کشیده شدن نجات می‌یابد و سرانجام ایده به صلیب کشیده شدن را رد می‌کند، همانگونه که پولس را محکوم و بشارت او را رد می‌کند. اما مسیحیانی که در حقیقت یاران و پیروان پولس یهودی و نه عیسی مسیح (ع) به شمار می‌آیند، آنچه در انجیل برنابا آمده است را رد می‌کنند و آن را کفر به شمار می‌آورند. در مقابل پناه بردن برخی از صلیبی‌ها به تلاش جهت تحریف قرآن و چاپ نسخه تحریف شده آن و توزیع آن در کشورهای اسلامی، برخی از اندیشمندان مسلمان از جمله دکتر عبدالله عثمان پیشنهاد چاپ انجیل «برنابا» و توزیع آن میان مسیحیان را دادند. اما انجیل برنابا چیست؟ و آیا این انجیل در معرض جمع‌آوری از سوی مسیحیان قرار گرفته تا اثری از آن بر جای نماند؟ و چرا مسیحیان این انجیل را به مسلمانان نسبت می‌دهند و آن را غیر معتبر به شمار می‌آورند؟ و آیا دعوت به چاپ آن مسیحیان را آزرده خواهد ساخت؟ مسیح (ع) هم خواندن و هم نوشتن می‌دانست، اما به دستور و امر خداوند متعال اقدام به تدوین و نگارش انجیل نکرد و انجیل‌های کنونی صد سال پس از اینکه خداوند عزوجل حضرت مسیح (ع) را نزد خویش و به آسمان‌ها برد، نگارش شدند که انجیل برنابا یکی از این انجیل‌هاست. پس از عروج مسیح، رقابت میان پیروانش افزایش یافت، به گونه‌ای که برخی از ایشان، از جمله برنابا به لزوم پیروی از تعالیم و آموزه‌ها و

اصول و مبادی مسیح(ع) بدون ایجاد هیچ تغییری در آن اعتقاد داشتند، در حالی که دیگران، که در رأس آنها پولس قرار داشت، چشم‌پوشی و صرف نظر از برخی از آن تعالیم و اصول و مبادی را جهت نشر آیین جدید و مورد پسند و مقبول قرار دادن آن میان مللی که بر آن وارد می‌شد، به ویژه یونانی‌های رومی ترجیح می‌داد. برای بهترین مثال در این باره می‌توان به این گفته مسیح(ع) که مربوط به قوانین و انبیای عهد قدیم است اشاره کرد: من نیامده‌ام آیین پیشینیان را لغو کنم، بلکه آمده‌ام آنها را به مورد اجرا بگذارم. ۱. و این دقیقاً همان چیزی است که خداوند متعال بر زبان مسیح(ع) در آیه ۵۰ سوره عمران می‌آورد: و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ. و تصدیق کننده تورات می باشم. و هنگامی که مردی از او پیرامون چگونگی رسیدن به جاودانگی سؤال کرد، به او دستور داد، از اوامر عهد قدیم تبعیت کند. ۲. اما پولس به محض اینکه توانست جای پای خود را در میان حواریان مستحکم کند، اقدام به لغو آن قوانین نمود، آنجا که می‌گوید: زیرا هر که به مقتضای قوانین عمل کند، لعن و نفرین شده است. ۳. و هم چنین باشد، ای کسانی که از قوانین تبعیت می‌کنید، از رحمت خداوند محروم شوید. ۴. با اینکه وقتی می‌خواست زنان را ساکت نماید، از قوانین حمایت نمود و گفت: زنان را در کنیسه‌ها ساکت کنید، چرا که آنها حق سخن گفتن ندارند، و به سان آنچه که قانون می‌گوید، باید اطاعت و فرمانبرداری نمایند. ۶. این رقابت میان این دو طایفه برای قرن‌ها ادامه یافت و به کشته شدن بسیاری انجامید. در سال ۳۲۵ یاران و پیروان پولس توانستند، بر مجمع کلیسایی منعقد در «نیزا» استیلا- یابند و فوراً دستور سوزاندن انجیل‌های چهارگانه یونانی از جمله تنها انجیلی که به زبان آرامی- زبان حضرت مسیح(ع) - نوشته شده بود را صادر کردند. مجمع کلیسایی نیز، بر عقیده تثلیث که کاهن اسکندری اشکاسیوس، ابداع کرده بود، به عنوان مهم‌ترین عقیده آیین مسیحیت تکیه کرد. همچنین روز تولد مسیح(ع) را به ۲۵ دسامبر تغییر داد تا با روز تولد الهه خورشید، میترا، مطابقت داشته باشد و روز عبادت هفتگی را از شب به یکشنبه تغییر داد. انجیل برنابا امروزه یکی از صحیح‌ترین انجیل‌ها به شمار می‌آید، برنابا همراه و انیس مسیح(ع) بود، اما در قبال پنج انجیل دیگر که از سوی کلیساهای مسیحی معتبر به شمار می‌آید، اکثر کارشناسان اتفاق نظر دارند که نام مؤلفان واقعی آن ناشناخته و نامعروف است. این انجیل‌ها به دست پیروان قدیس پولس نوشته شدند و برای کسب مصداقیت و احترام نام‌های معروف و مشهوری به آن اطلاق گردید. معرفی برنابا، صاحب انجیل نام واقعی برنابا «یوسف ژوزف بن لووی بن ابراهیم» یهودی از سبط لووی، از قبرس است. وی مزرعه‌اش را فروخت و آن را به پای شاگردان مسیح ریخت. ۵. به تقوا و درستکاری شناخته شد و سفر اعمال او را «یوسفی که از جانب فرستادگان برنابا خوانده شد» نامید. ۶. و هنگامی که پولس ادعا کرد، مسیح را دیده و به اورشلیم بازگشت تا به شاگردان نزدیک شود، برنابا مسئولیت معرفی او را به شاگردان بر عهده گرفت. ۷. و برنابا برای تبلیغ و دعوت نیکوکار و صالحی بود که مملو از روح القدس و ایمان به خدای بود، بنابراین جمع قابل توجهی به خدای ایمان آوردند. ۸. سپس به همراه شائول (پولس) یک سال کامل به طرسوس رفت (اعمال ۱۵/۲۹)، پس از این مشاخره نام برنابا از عهده جدید محو شد. مورخان یادآوری می‌کنند که وفات او به سال ۶۱ م. در قبرس به وقوع پیوست. بت پرستان او را سنگسار کردند و همین باعث مرگ او شد، پسر خواهرش «مرقس انجیلی» نیز او را به خاک سپرد. آیا انجیل برنابا در حال حاضر موجود است؟ منابع تاریخی به برنابا، انجیل، رساله و کتابی را نسبت می‌دهند که از مسافرت‌ها و آموزه‌های فرستادگان و پیامبران سخن می‌گوید. دانشمند آلمانی «چندروف» ۱۰. به رساله برنابا در دست‌نوشته‌های سینا دست یافت که به مقدس به شمار آوردن این رساله برای مدت‌ها اشاره می‌کرد. اما هیچ یک از رساله‌ها و کتاب‌های مقدس به شمار نمی‌آید، اینجاست که باید گفت جای تعجب دارد، رساله‌های پولس و «لوقا» که هیچ یک مسیح را ندیده‌اند، چگونه معتبر به شمار می‌آیند، در حالی که سخنان برنابا که در ایمان و درستی و مصاحبت و هم‌نشینی با مسیح برایشان سبقت نمود، معتبر نیست! در سال ۳۶۶ دستوری از «پاپ دماسوس» پیرامون عدم مطالعه انجیل برنابا صادر شد، مجلس کلیساهای غربی نیز در سال ۳۸۲ و «پاپ انوسنت» در سال ۴۶۵ و «پاپ گلاسیوس اول» در سال ۴۹۲ مطالعه برخی از انجیل‌ها را تحریم کردند که انجیل برنابا نیز جزء این انجیل‌ها بود. دستیابی به نسخه‌ای از انجیل برنابا کلام انجیل برنابا

برای قرن‌های طولانی محو شد، تا اینکه «فرامینو» راهب ایتالیایی، در اواخر قرن شانزدهم بر نسخه‌ای از آن در کتابخانه «پاپ استکوس پنجم» در واتیکان دست یافت، که آن را مخفی نمود و با آن خارج شد و اسلام آورد و دیگر نامی از این نسخه برده نشد. در سال ۱۷۰۹ «کریم» یکی از مستشاران تزار روسیه بر تنها نسخه‌ای دست یافت که امروزه از انجیل برنابا در دست است که در سال ۱۷۳۸ به وین منتقل شد، این نسخه در ۲۲۵ صفحه، در دو جلد و به زبان ایتالیایی نوشته شده است. و در آغاز این قرن به دست استاد «خلیل سعادت» ترجمه شد. در مقدمه استاد سعادت توضیحاتی داده است که از آن برای شناخت و فهم اصول و مبادی این نسخه استفاده می‌کنیم. هم چنین از وجود ترجمه اسپانیایی نام برده شده که تعدادی از شرق شناسان در اوایل قرن هجدهم آن را دست به دست می‌کردند و سرانجام به دست دکتر هوایت رسید که عنوان کرد، این نسخه ترجمه‌ای است از نسخه ایتالیایی آن و مترجم اسپانیایی آن فردی مسلمان به نام «مصطفی العرندی» است که این نسخه را نیز دکتر هوایت از دست داد. بنابراین اینکه نویسنده تنها نسخه ایتالیایی و نویسنده انجیل چه کسی است، معلوم نیست. پی نوشت: ۱. مقی ۵:۱۷. ۲. قمرس ۱۰:۱۹-۱۷. ۳. جلاتیان ۳:۱۰. ۴. جلاتیان ۵:۴. ۵. اعمال ۳۷-۳۶. ۶. اعمال ۴/۳۶. ۷. اعمال ۹/۲۷. ۸. اعمال ۱۱/۲۴-۲۲. ۹. اعمال ۱۵/۲۹. ۱۰. ۱۸۵۹ میلادی.

معجزات امام زمان (ع) - ۵

سید هاشم حسینی بحرانی مترجم: ابوذر یاسری؟ ورود امام (ع) به خانه و عدم رؤیت یعقوب بن منقوش می‌گوید: بر حضرت امام حسن عسکری (ع) وارد شدم در حالی که بر سکویی در سرا نشسته بودند و در سمت راستشان اتاقی بود که پرده‌های آن آویخته بود، عرض کردم: سرورم، صاحب الامر کیست؟ فرمودند: پرده را بردار. پرده را بالا- زدم و پسر بچه‌ای، به قامت پنج وجب، که حدود هشت یا ده سال داشت، با پیشانی درخشان و رویی سپید و چشمانی درافشان و کف ستبر و دو زانوی برگشته و خالی بر گونه راست و و گیسوانی بر سر بیرون آمد و بر زانوی پدرش ابو محمد (ع) نشست، آنگاه امام (ع) به من فرمودند: این صاحب شماس است. ۲. سپس صاحب الامر برخاستند و امام به ایشان فرمودند: پسر، تا وقت معلوم داخل شو. ۳. آنگاه آن حضرت (ع) داخل خانه شدند و من به ایشان می‌نگریستم سپس به من فرمودند: یعقوب به داخل خانه برو. ۴. داخل خانه شدم ولی کسی را آنجا ندیدم. ۵. اقامه نماز توسط امام (ع) و خبر دادن از درون همیان ابوالادیان می‌گوید، من خدمتکار امام عسکری (ع) بودم و نامه‌های آن حضرت را به شهرها می‌بردم و در آن بیماری که منجر به شهادت ایشان شد، نامه‌هایی نوشتند و به من فرمودند: آنها را به مدائن برسان. تو چهارده روز، اینجا نخواهی بود و روز پانزدهم که وارد سامرا شوی، از سرای من صدای اوایلا خواهی شنید و مرا در مغتسل خواهی یافت. ۶. عرضه داشتم: سرورم، وقتی که این امر واقع شود، امام و جانشین پس از شما چه کسی خواهد بود؟ آن حضرت (ع) فرمودند: هر کس پاسخ نامه‌های مرا از تو مطالبه کند، او قائم پس از من خواهد بود. ۷. عرض کردم: دیگر چه؟ فرمودند: کسی که بر من اقامه نماز کند، او قائم پس از من خواهد بود. ۸. عرض کردم: دیگر چه؟ فرمودند: کسی که خبر دهد در آن همیان چیست او قائم پس از من خواهد بود. ۹. و هیبتشان مانع آن شد که بپرسم در آن همیان چیست؟ نامه‌ها را به مدائن بردم و جواب آنها را باز گرفتم و همان طور که فرموده بودند روز پانزدهم وارد سامرا شدم، و به ناگاه بانگ شیون را از منزل امام (ع) شنیدم و آن حضرت را بر مغتسل یافتم و برادرشان جعفر بن علی را داخل منزل دیدم که شیعیان، وی را بر مرگ برادر، تسلیت و بر امامت تبریک می‌گفتند؛ پس با خود گفتم: اگر این شخص امام است که امامت باطل خواهد بود، زیرا می‌دانستم که او شراب می‌نوشد و درون کاخ، قمار می‌کند و تار می‌زند. پیش رفتم و تبریک و تسلیت گفتم، ولی او چیزی از من نپرسید. سپس «عقید» یکی از خدمتکاران، بیرون آمد و گفت: سرورم، برادرت کفن شده است، برخیز و بروی نماز گزار. جعفر داخل شد و برخی از شیعیان مانند «سمان» و «حسن بن علی» - که به دست معتصم به شهادت رسید و معروف به «سلمه» بود - در اطراف وی بودند. همین که وارد

منزل شدیم، امام عسکری(ع) را کفن شده در تابوت دیدم و جعفر پیش رفت تا بر برادرش نماز گزارد، اما چون خواست تکبیر بگوید، کودکی گندمگون با گیسوانی مجعد و دندان‌هایی پیوسته، بیرون آمد و ردای جعفر را گرفت و گفت: ای عمو! کنار برو که من بر نماز گزاردن بر پدرم سزاوارترم. ۱۰ جعفر با چهره‌ای رنگ پریده و زرد، عقب رفت. آن کودک، پیش آمد و بر امام(ع) نماز گزارد و آن حضرت کنار آرامگاه پدرشان به خاک سپرده شدند؛ سپس به من فرمود: ای بصری، جواب آن نامه‌هایی را که همراه توست بیاور. ۱۱ آنها را به او دادم و با خود گفتم این دو نشانه، باقی می‌ماند همین. سپس نزد جعفر رفتم و در حالی که آه می‌کشید «حاجز و شا» به او گفت: سرورم، آن کودک کیست تا او را به دربار معرفی کنیم، جعفر گفت: به خدا سوگند، نه هرگز او را دیده‌ام و نه می‌شناسم. ما نشسته بودیم که گروهی از اهالی قم آمدند و از حال امام عسکری(ع) پرسش کردند و فهمیدند که در گذشته‌اند آنگاه پرسیدند: به چه کسی باید تسلیت بگوییم؟ مردم به جعفر اشاره کردند. پس آنان بر او سلام کردند و تسلیت و تبریک دادند، و گفتند: همراه ما نامه‌ها و اموالی است، بگو آن نامه‌ها متعلق به چه کسانی است، و اموال چقدر است؟ جعفر در حالی که جامه‌هایش را می‌تکاند، برخاست و گفت: آیا از ما علم غیب می‌خواهید؟ راوی می‌گوید، خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: نامه‌های فلاخی و فلاخی و همیانی با هزار دینار، که نقش ده دینار آن محو شده همراه شماست. آنها نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند: آنکه تو را برای گرفتن اینها فرستاده همو امام می‌باشد. جعفر نزد معتمد عباسی رفت و ماجرای آن کودک را گزارش داد، و خلیفه مأموران خود را فرستاد و «صقیل» (نرجس خاتون) را گرفتند و از وی مطالبه آن کودک را کردند؛ صقیل منکر شد و مدعی شد که باردار است تا به این وسیله کودک را از نظر آنها مخفی سازد. او را به «ابن الشوارب» قاضی سپردند و به دلیل مرگ ناگهانی «عبیدالله بن یحیی بن خاقان» و نیز شورش «صاحب زنج» در بصره، از او غافل شدند و او توانست از دست آنها بگریزد. ۱۲. شکست کید فرستادگان خلیفه و رعب آنان رشیق صاحب مادرای می‌گوید: معتضد عباسی شخصی را به سوی ما، که سه نفر بودیم، فرستاد و به ما فرمان داد که هر یک از ما بر اسبی نشسته و اسبی دیگر را همراه خود ببریم، و به آرامی خارج شویم و چیزی غیر از قالیچه‌ای که بر زین اسب می‌گذاریم، همراهمان نباشد و به ما گفت به سامرا بروید و محله و خانه‌ای را برای ما مشخص کرد و گفت: وقتی داخل خانه شدید، بر در آن خادمی سیاه را خواهید یافت، پس به داخل خانه هجوم برید و هر کس را دیدید سرش را برایم بیاورید. وارد سامرا شدیم و آنجا را مطابق آنچه توصیف کرده بود، یافتیم. در دالان خانه، خادمی سیاه، مشغول بافتن چیزی که در دست داشت، بود؛ من از او راجع به خانه و این که چه کسی در آن است پرسیدم. اما به خدا، توجهی به ما نکرد و به حضور ما اهمیتی نداد، سپس همان طور که مأموریت داشتیم، به داخل خانه هجوم بردیم، و خانه‌ای را مانند کاخ یافتیم که مقابل آن، پرده‌ای آویخته بود و من مجلل‌تر از آن را ندیده بودم. گویا در آن وقت کسی درون خانه نبود. پرده را کنار زدیم، خانه‌ای بزرگ بود که گویا دریایی در وسط آن قرار داشت و در دورترین نقطه خانه حصیری بود که دانستیم بر روی آب قرار دارد و بر روی آن مردی با نیکوترین منظر در حال نماز گزاردن بود، که به ما و هیچ یک از وسایلمان، توجهی نکرد. احمد بن عبدالله جلو رفت تا پای به درون خانه بگذارد، اما به درون آب افتاد و شروع به دست و پا زدن کرد تا آنکه دستم را به سویس دراز کردم و او را نجات دادم، و از هوش رفت و ساعتی چنان بود. پس از او همراه دیگر من آن عمل را تکرار کرد و مثل همان بلا به سر او در آمد و من مبهوت شدم. به صاحب خانه گفتم: از خداوند و از شما عذر می‌خواهم، به خدا سوگند ندانستم که چه خبر است و من به سوی چه کسی آمده‌ام و به سوی خدا توبه می‌کنم، و او به چیزی از آنچه گفتم، توجهی نکرد و ما باز گشتیم؛ در حالی که معتضد در انتظارمان بود و به نگهبانان دستور داده بود که هر وقت رسیدیم، وارد شویم. پاسی از شب گذشته، بر او وارد شدیم. از ما راجع به آن موضوع سؤال کرد و آنچه را مشاهده کرده بودیم به او بازگفتیم، پس گفت: وای بر شما، آیا با کسی قبل از من، برخورد کردید؟ گفتیم: نه. سوگند محکمی یاد کرد که اگر خبر این ماجرا [خارج از جمع ما] منتشر شود، گردن‌هایمان را بزنند. و ما جرئت بیان آن را تا پس از مرگ وی نداشتیم. ۱۳. ریگ‌هایی که به عنایت امام(ع) طلا شد شخصی از اهل مدائن می‌گوید: به

همراه رفیقم به حج رفته بودم، چون به موقف عرفات رسیدیم، جوانی را دیدم که نشسته، لنگ و روپوشی در بر و نعلین زردی به پا دارد. لنگ و روپوش او به نظر من ۱۵۰ دینار ارزش داشت، و اثر سفر در او نبود. گدایی نزد ما آمد، و ما او را رد کردیم، سپس نزد آن جوان رفت و درخواست کرد، جوان چیزی از زمین برداشت و به او داد. گدا او را دعا کرد، سپس جوان برخاست و از نظر ما پنهان شد. ما نزد آن گدا رفتیم و به او گفتیم، او به تو چه عطا کرد؟ گدا ریگ طلایی دندان‌داری را نشان داد که قریب به بیست مثقال بود. من به رفیقم گفتم: آن حضرت مولای ما بود ولی ما ندانستیم، آنگاه به جستجویش برخاستیم و تمام موقف را گردش کردیم ولی از امام(ع) به دست نیاوردیم. آنگاه از گروهی که اهل مکه و مدینه بودند، راجع به ایشان پرسیدیم، گفتند: جوانی است علوی که هر سال پیاده به حج می‌آید. ۱۴؟ فائز گشتن غانم هندی پس از شیعه شدن به لقای امام(ع) ابوسعید غانم هندی می‌گوید: من در یکی از شهرهای هندوستان که به «کشمیر داخله» معروف است ساکن بودم و رفقایی داشتم که کرسی‌نشین دست راست سلطان بودند. آنها ۴۰ مرد بودند و همگی چهار کتاب معروف: تورات، انجیل، زبور و صحف را مطالعه می‌کردند. من و آنها بین مردم قضاوت می‌کردیم و مسائل دینیشان را به آنها تعلیم، و راجع به حلال و حرامشان فتوی می‌دادیم و خود سلطان و مردم دیگر، در این امور به ما روی می‌آوردند. روزی، نام رسول خدا را مطرح کردیم و گفتیم: ما از وضع این پیامبر که نامش در کتاب هایمان آمده است اطلاعی نداریم، و لازم است در این باره جستجو کنیم و به دنبالش برویم. همگی رأی دادند و توافق کردند که من خارج شوم و در جستجوی این امر باشم، لذا از کشمیر بیرون آمدم و پول بسیاری همراه داشتم. ۱۲ ماه راه رفتم تا نزدیک کابل رسیدم. مردمی ترک، راه را بر من گرفتند و پولم را ردند و جراحات سختی به من وارد ساخته، مرا به شهر کابل بردند. سلطان آنجا چون گزارش مرا شنید، مرا به شهر بلخ فرستاد و سلطان بلخ در آن زمان، «داود بن عباس بن ابی اسود» بود. درباره من به او خبر دادند که من از هندوستان، به جستجوی دین، بیرون آمده و زبان فارسی را آموخته‌ام و با فقها و متکلمین مباحثه کرده‌ام. داود ابن عباس به دنبال فرستاد و مرا در مجلس خود احضار کرد و دانشمندان را گرد آورد تا با من مباحثه کنند. من به آنها گفتم: من از شهر خود خارج شده، و در جستجوی پیغمبری می‌باشم که نامش را در کتاب‌ها دیده‌ام. گفتند: او کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد[ص] است. گفتند: او پیغمبر ماست که تو در جستجویش هستی، سپس شریعت او را از آنها پرسیدم و آنها مرا آگاه ساختند. به آنها گفتم: من می‌دانم که محمد[ص]، پیغمبر است ولی نمی‌دانم آیا او همان کسی است که شما معرفی می‌کنید یا نه؟ شما محل او را به من نشان دهید تا نزدش بروم و از نشانه‌ها و دلایلی که می‌دانم پرسم، اگر همان کس بود که او را می‌جویم، به او ایمان می‌آورم. گفتند: آن حضرت(ص) رحلت فرموده است. گفتم: جانشین وی و وصی او کیست؟ گفتند: ابوبکر است. گفتم: این کنیه او است، نامش را بگویید، گفتند: «عبدالله بن عثمان» و او را به قریش منسوب ساختند. گفتم: نسب پیغمبر خود محمد را برابم بگویید. آنها نسب او را گفتند، گفتم: این شخص، آن کسی که من می‌جویم نیست. کسی که من در طلبش هستم، جانشین او، برادر دینی و پسرعموی نسبی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان (نوادگان) اوست، و آن پیغمبر را در روی زمین، نسلی جز فرزندان مردی که خلیفه اوست، نمی‌باشد، ناگاه همه بر من تاختند و گفتند: ای امیر، این مرد از شرک بیرون آمده و به سوی کفر رفته و خون او حلال است. من به آنها گفتم: ای مردم، من برای خود دینی دارم که به آن گرویده‌ام و تا محکم‌تر از آن را نیابم، از آن دست بردارم، من اوصاف این مرد را در کتاب‌هایی که خدا بر پیغمبرانش نازل کرده، دیده‌ام و از کشور هندوستان و عزتی که در آنجا داشتم، برای جستجوی او بیرون آمده‌ام، و چون از پیغمبری که شما برایم تعریف نمودید، تجسس کردم دیدم او آن پیامبری که در کتاب‌ها معرفی کرده‌اند نیست، از من دست بردارید. حاکم نزد مردی فرستاد که نامش «حسین بن اشکیب» بود و او را حاضر کردند، آنگاه گفت: با این مرد هندی مباحثه کن. حسین گفت: خدا اصلاحت کند. در این مجلس فقها و دانشمندانی هستند که برای مباحثه با او از من داناتر و بیناترند، گفت: هر چه من می‌گویم بپذیر، با او در خلوت مباحثه کن و به او مهربانی نما. پس از آنکه با حسین بن اشکیب مباحثه کردم گفت: کسی را که تو در جستجویش هستی همان پیغمبری است که اینها

معرفی کردند، ولی موضوع جانشین چنان که اینها گفته‌اند، نیست. این پیغمبر نامش «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب» است و وصی و جانشین او «علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب» شوهر فاطمه - دختر محمد - و پدر حسن و حسین، نوادگان محمد(ع) می‌باشد. غانم می‌گوید: من گفتم: الله اکبر، این همان کسی است که من در جستجویش هستم. سپس به سوی داود بن عباس باز گشتم و گفتم: ای امیر، آنچه را می‌جستم پیدا کردم. و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد[ص] رسول اوست. او با من خوشرفتاری و احسان کرد و به حسین گفت: از او دلجویی کن. من به سوی او رفتم و با او انس گرفتم، او نیز نماز و روزه و فرایضی را که مورد نیازم بود، به من تعلیم نمود. به او گفتم: ما در کتاب‌های خود می‌خوانیم که محمد[ص] آخرین پیامبر بوده و پس از او پیامبری نمی‌آید و امر رهبری بعد از او با وصی و وارث و جانشین بعد از اوست، سپس با وصی پس از وصی دیگر، و فرمان خدا همواره در نسل ایشان جاری است تا دنیا تمام شود. پس وصی محمد کیست؟ گفت: حسن و بعد از او حسین، فرزندان محمد[ص] اند، آنگاه امر وصیت را کشید تا به صاحب‌الزمان(ع) رسید، سپس مرا از غیبت امام و ستم‌های بنی‌عباس آگاه ساخت. از آن هنگام، من مقصودی جز جستجوی صاحب‌الزمان(ع) نداشته‌ام. عامری می‌گوید: غانم سپس به قم آمد و در سال ۲۶۴ قمری از همراهان اصحاب ما (شیعیان) شد و با آنها بیرون رفت تا به بغداد رسید و رفیقی از اهل هند همراه او بود. عامری می‌گوید، غانم به من گفت: من از اخلاق رفیقم خوشم نیامد و از او جدا شدم، و رفتم تا به عباسیه ۱۵ رسیدم، مہیای نماز شدم و نماز گزاردم و به آنچه در جستجویش بودم می‌اندیشیدم که ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت: تو فلانی هستی؟ و اسم هندی مرا گفت، گفتم: آری، گفت: آقایت تو را می‌خواند، آن حضرت را اجابت کن. همراهش رهسپار شدم و او مدام مرا از این کوچه به آن کوچه می‌برد تا به خانه و باغی رسید، امام(ع) را دیدم که آنجا نشسته‌اند، و به لغت هندی به من فرمودند: خوش آمدی، فلانی. حالت چطور است؟ و فلانی‌ها که از آنها جدا شدی چگونه بودند؟ و تا چهل نفر از اسم‌های آنان را برشمردند و از یک یک آنها احوال پرسی نمودند، سپس از آنچه در میان ما گذاشته بود، خبر دادند و تمام این سخنان به لغت هندی بود. آنگاه فرمودند: می‌خواستی با اهل قم حج گزاری؟ عرض کردم: آری، سرورم. فرمودند: امسال برگرد و با آنها حج مگزار و سال آینده حج بگزار. سپس کیسه پولی را که مقابلشان بود، به من دادند و فرمودند: این را خرج کن، و در بغداد، نزد فلانی - که نامش را بردند - مرو، و به او هیچ مگو. عامری می‌گوید، او سپس نزد ما، به قم، آمد و پس از این فوز عظیم (نائل گشتن به دیدار امام(ع)) به ما خبر داد که رفقای ما از عقبه برگشته‌اند، و غانم به طرف خراسان رفته است. چون سال آینده شد، به حج رفت و هدیه‌ای از خراسان برای ما فرستاد و مدتی در آنجا بود و سپس وفات یافت. خدایش او را بیامرزاد. ۱۶؟ صدور توفیق غیبی به حسن بن نصر و رسیدن اموال شیعیان به دست امام(ع) حسن بن نصر و ابو صدام و جماعتی دیگر بعد از وفات حضرت امام عسکری(ع) درباره وجوه آن حضرت، که در دست و کلایشان قرار داشت، با یکدیگر سخن می‌گفتند [که آنها را چه باید کرد؟] و از راه چاره جستجو می‌کردند. [تا وصی آن حضرت را بیابند]. حسن بن نصر نزد ابی صدام آمد و گفت: من می‌خواهم حج گزارم. ابو صدام گفت: امسال آن را به تأخیر انداز. حسن گفت: از خواب‌های [آشفته‌ای] که می‌بینم، می‌ترسم، و ناچار باید بروم. سپس (درباره امور شخصی و مسائل مربوط به خانواده‌اش) به حمد بن علی وصیت کرد و پولی را هم برای ناحیه مقدسه امام(ع) وصیت کرد و دستور داد که آن را جز با دست خودش، به دست ایشان [یعنی صاحب‌الزمان(ع)] نرساند. حسن می‌گوید: چون به بغداد رسیدم، منزلی را اجاره کردم و در آن ساکن شدم، شخصی از نواب امام(ع) نزد من آمد و مقداری جامه و پول نزد من گذاشت. به او گفتم: اینها چیست؟ گفت: همین است که می‌بینی. بعد از او شخص دیگری آمد و همانند او اموال و پول‌هایی را آورد تا آنکه خانه پر شد. سپس احمد بن اسحاق هم هرچه نزدش بود را آورد، و من به فکر فرو رفته بودم، که ناگاه توفیق مبارکی از جانب امام عصر(ع) به من رسید که: وقتی فلان مقدار از روز گذشت، آنچه را نزد تو می‌باشد بیاور. و من هر چه را داشتم، برداشتم و رهسپار شدم. در میان راه به راهزنی که ۶۰ نفر همراهش بودند، برخوردیم، ولی به سلامت گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری نمود تا به سامرا رسیدم. توفیق مبارک دیگری

به دستم رسید که: آنچه را همراه داری، بیاور. آنچه را داشتم، درون سبدی در دار مانند باربرها نهادم، و چون به دهلیز خانه رسیدم، مرد سیاه پوستی را دیدم که آنجا ایستاده است، و به من گفت: حسن بن نصر توهستی؟ گفتم: آری. گفت: داخل شو. وارد منزل شدم و به اتاقی رفتم و سبد را خالی کردم. در گوشه‌ی اتاق نان بسیاری دیدم، به هر یک از باربرها دو گرده نان داد و آنها را بیرون کرد، آنگاه شنیدم از اتاقی که پرده‌ای بر آن آویخته بود، کسی مرا صدا زد و گفت: ای حسن بن نصر، برای متی که خدا بر تو نهاد [که امام خود را شناختی و حقش را به او رسانیدی] او را شکر کن و شک منما، شیطان دوست می‌دارد که تو شک کنی. ۱۷ و دو جامه به من عطیه نمودند و فرمودند: اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد. ۱۸ آنها را گرفتم و بیرون آمدم. سعد می‌گوید: حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان در گذشت و در همان دو جامه کفن شد. ۱۹؟ زایل شدن تردید و انتصاب مهزیار به نمایندگی امام (ع) محمد بن ابراهیم بن مهزیار می‌گوید: پس از وفات حضرت ابا محمد، امام عسکری (ع) (درباره‌ی جانشین آن امام) به شک افتادم و نزد پدرم اموال بسیاری (متعلق به امام (ع)) گرد آمده بود که وی آنها را برداشت و به کشتی نشست، من هم دنبال او رفتم، او را تب سختی گرفت و گفت: پسر جان! مرا باز گردان که این بیماری مرگ است. آنگاه گفت: درباره‌ی این اموال از خدا بترس و به من وصیت نمود و سپس وفات پیدا کرد. من با خود گفتم: پدر من کسی نیست که وصیت نابجا کند، من این اموال را به عراق می‌برم و در آنجا خانه‌ای در بالای شط اجاره می‌کنم و مقصودم را با کسی در میان نمی‌گذارم، اگر موضوع همان طور که درباره‌ی امام عسکری (ع) بود، برایم روشن شد، اموال را به او می‌دهم و گرنه آنها را مصرف می‌کنم و مدتی با آنها خوش می‌گذرانم. وارد عراق شدم و منزلی در بالای شط اجاره کردم و چند روزی آنجا بودم. ناگاه فرستاده‌ای آمد و تویع مبارکی همراه داشت، که در آن آمده بود: ای محمد! تو چنین و چنان ظروفي، همراه داری؛ تا آنجا که همه‌ی اموالی را که همراه من بود و خودم هم به تفصیل نمی‌دانستم، برایم شرح داد. آنها را تسلیم نمودم و همراهش فرستادم و چند روز دیگر آنجا ماندم، اما کسی به سویم نیامد. پس از آنکه اندوهگین شده بودم، تویع مبارکی به دستم رسید که طی آن فرموده بودند: تو را به جای پدرت به [نیابت خویش] منصوب ساختیم، خدا را شاکر باش. ۲۰ و ۲۱ پی‌نوشت‌ها: ۱. إرفع السّتر. ۲. هذا هو صاحبکم. ۳. یا بنی اُدخل إلی الوقت المعلوم. ۴. یا یعقوب أنظر إلی من فی البیت؟ ۵. الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین و تمام النعمه، باب ۴۳، ح ۱۵؛ با استفاده از ترجمه‌ی منصور پهلوان. ۶. إمض بها إلی المدائن فإنک ستغیب أربعة عشر يوماً و تدخل إلی سرّ من رأى یوم الخامس عشر و تسمع الواعیه فی داری و تجدنی علی المغسل. ۷. من طالبک بجوابات کتبی فهو القائم من بعدی. ۸. من یصلی علیّ فهو القائم بعدی. ۹. من أخبر بما فی الهمیان فهو القائم بعدی. ۱۰. تأخر یا عمّ فأنا أحقّ بالصیلاه علیّ أبی. ۱۱. یا بصری هات جوابات الّتی معک. ۱۲. الصدوق، همان، باب ۴۴، ح ۲۵. ۱۳. الطوسی، محمد بن الحسن، الغیبه، ص ۲۴۸، ح ۲۱۸. ۱۴. الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۱۵؛ با استفاده از ترجمه‌ی جواد مصطفوی. ۱۵. عباسیه روستایی در نهر الملک بوده است. ۱۶. الکلینی، همان، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۶ و ص ۵۱۴، ح ۲. ۱۷. یا حسن ابن النضر، إحمد الله ما منّ به علیک ولا تشکّن، فودّ الشّیطان أنّک شککت. ۱۸. خذها فستحتاج إلیه. ۱۹. الکلینی، همان، ج ۱، ص ۵۱۷، ح ۴. ۲۰. قد أقمناک مکان أبیک فاحمدالله. ۲۱. الکلینی، همان، ج ۱، ص ۵۱۸، ح ۵.

چالش‌های فراروی جهان

لیونل هورست جنبه‌های اخلاقی تغییر جهانی آب و هوا اشاره: شاید در هیچ دوره از دوران‌های بی‌شماری که کره‌ی خاک در عمر طولانی خود شاهد آنها بوده، چون عصر ما، جهان این گونه دست خوش بحران‌ها و التهاب‌های گوناگون و فراگیر نبوده است؛ بحران‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، زیست‌محیطی و... فقط کافی است یکی از روزنامه‌های صبح یا عصر را ورق بزنید تا در صفحات مختلف آن با نمودهای مختلفی از این بحران‌های فزاینده روبه‌رو شوید. جنگ، نبردهای داخلی، کودتا، نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، تروریسم، قاچاق زنان و کودکان، تجارت مواد مخدر، قحطی، گرسنگی، فقر، شکاف طبقاتی، قتل،

جنایت، ناامنی، آدم‌ربایی، شکنجه، روسپی‌گری، هم‌جنس‌بازی، سقط جنین، گرم شدن کره زمین، کمبود منابع آب، خشک‌سالی، زلزله، بیماری‌های کشنده و... سرفصل خبرهایی است که هر روز از گوشه و کنار جهان مخابره می‌شود. راستی چه اتفاقی افتاده است، بشر در چه باتلاق خود ساخته‌ای گرفتار آمده که هرچه بیشتر دست و پا می‌زند بیشتر در آن فرو می‌رود؟ آیا برای این بحران‌های فراگیر جهانی می‌توان پایانی تصور کرد، آیا بشر متمدن خواهد توانست راهی برای برون رفت از این بحران پیدا کند؟ آیا این همه بحران و التهاب، این همه ظلم و بی‌عدالتی، این همه فساد و تباهی، این همه... برای بازگشت انسان از راهی که برای اراده جهان در پیش گرفته کافی نیست؟! آیا وقت آن فرا رسیده که بشر این فرموده پروردگار حکیم را مورد توجه قرار دهد که: به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند که به آنان بچشانند، باشد که بازگردند. آری، وقت بازگشت فرا رسیده است. دیگر وقت آن رسیده که بشر با اعتراف به عجز و ناتوانی خود در مهار این بحران‌ها و اظهار پشیمانی از پشت کردن به «ولّی خدا» - که تنها نجات‌بخش او از این همه ظلم و فساد و تباهی است - سر به آستان پروردگار خویش ساید و ناله سر دهد که: خداوند! به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، پس ولّی خود و پسر و دختر پیامبرت را - که هم نام رسول توست - بر ما آشکار ساز، تا آن که همه مظاهر باطل را نابود سازد و حق را ثابت گرداند. در سلسله مقالاتی که با عنوان «جهان در بحران» تقدیم شما خوانندگان عزیز شده، نمادهای مختلف بحران‌هایی که امروز جهان با آنها دست به گریبان است، مورد بررسی قرار می‌گیرد تا عمق و گستردگی این بحران‌ها بیش از پیش روشن شود و عجز و ناتوانی انسان امروز در مهار آنها افزون از گذشته معلوم گردد. باشد تا از این رهگذر همه ما به ضرورت ظهور آخرین حجت برای پایان دادن به همه این آشفتگی‌ها، سرگردانی‌ها، رنج‌ها و بلاها واقف و فرج آن حضرت را با همه وجود از خداوند متعال خواستار شویم. در نهمین قسمت از این مقالات به بررسی بحران تغییر جهانی آب و هوا می‌پردازیم؛ تغییرات شدید آب و هوایی در چند دهه گذشته، کره خاکی ما را با فجایع زیست محیطی مختلفی نظیر: بالا آمدن آب اقیانوس‌ها، طوفان‌ها و تندبادهای ساحلی، زیر آب رفتن جزایر و جنگل‌های ساحلی و همچنین افزایش گازهای گلخانه‌ای روبه رو نموده است. از سوی دیگر با افزایش تعداد سیلاب‌ها و قحطی‌ها در نقاط مختلف گیتی، این فجایع زیست محیطی تنها در دهه ۹۰، بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار خسارت اقتصادی وارد نموده است. «لیونل هورست» سفیر جزیره کوچک «آنتیگو و بربودا» در سازمان ملل طی یک سخنرانی به بررسی دلایل و آثار تغییر جهانی آب و هوا از لحاظ اخلاقی می‌پردازد. من در نظر دارم سخنرانی خود را با موضوع «جنبه‌های اخلاقی تغییر آب و هوای جهانی» ارائه نمایم. با مباحث ارائه شده، شما می‌توانید به تغییرات عظیمی که در دنیا اتفاق افتاده و به ویژه جزیره زادگاه من را تحت تأثیر قرار داده است، بیشتر آشنا شوید. در وضعیت کنونی، منافع کشورهای کوچک بیش از دیگران نادیده گرفته می‌شود. من آینده کره خاکی را با پیدایش کشمکش‌هایی بین کشورهای مختلف در مورد مسائل زیست محیطی و امنیت حیات پیش‌بینی می‌کنم. سرنوشت کشور کوچک و جزیره‌ای ما (آنتیگو و بربودا) بیش از هر جا، به تصمیمات کشورهای هلند و انگلیس وابسته بوده است. در حوزه «کارائیب»، ۵۱۰ سال پس از آن صبح شوم ماه اکتبر که با ورود «کریستف کلمب» همراه بود، اینک محیط زیست ما با چالش‌های زیادی رو به رو شده است. جویندگان ثروت از همه جا برای به دست آوردن طلا و منابع طبیعی به مناطق ما هجوم آوردند. در آن زمان، مباحث اخلاقی در تجارت دنیای نو جایی نداشت، تجارت برده جهت ثروت‌اندوزی بیشتر، قرن‌ها مردم ما را آزار داد. گذشته به ما نشان داد که عدالت و آزادی و اخلاق و درست‌کاری باید در کنار ثروت‌اندوزی، مدّ نظر جامعه قرار گیرد. آیا ما می‌توانیم زمین را نجات دهیم؟ آیا خانواده انسان‌ها می‌توانند به گونه‌ای سیستم تولید ثروت جامعه را سازمان‌دهی نمایند که نه تنها توسعه‌ای متوازن و برابر را برای امروز رقم زند بلکه دنیایی را برای نسل‌های آینده به ارث گذاریم که از دنیای به ارث رسیده به ما بهتر باشد؟ آیا ما می‌توانیم از سخاوت امروز زمین بهره‌گیریم، بدون اینکه در فرداها، توانایی نسل‌های آینده در بهره‌مندی مشابه با ما، به خطر افتد؟ به نظر می‌رسد، گناهی متوجه رفتارهای

انسانی که به تغییرات جهانی آب و هوا منجر می‌شود، نباشد. چه چیزی می‌تواند معصومانه‌تر از پخت غذا، دوش گرفتن، گرم کردن خود در زمستان، رفتن به محل کار با قطار شهری و روشن کردن کامپیوتر ما باشد؟ اما همه این کارهای ما، به نوعی تخریب محیط زیست را به ارمغان می‌آورد. ما فقدان اصولی اخلاقی را در میان رهبران جوامع صنعتی می‌بینیم که علی‌رغم مشاهده نتایج کارهای گذشته و فعلی خود، حاضر به رها کردن رفتارهای خود نیستند؛ آسمان آبی متعلق به ایالات متحده یا کانادا یا اروپا نیست. آسمان متعلق به همه موجودات زنده است، اما حیات ما به دلیل خودداری کشورهای ثروتمند از یافتن جایگزین‌هایی غیرآلوده کننده در بخش انرژی و رد نسنجیده «پروتکل کیوتو» از سوی آمریکا، در معرض تهدید و خطر قرار گرفته است. نگاهی به چالش‌های فراروی جهان بسیاری از جزیره‌ها و مناطق ساحلی دنیا به دلیل گرمای آب و هوای جهانی و افزایش سطح آب اقیانوس‌ها، در معرض نابودی قرار گرفته‌اند. به دلیل تولید روزافزون گازهای گلخانه‌ای و مواد منتشره در اتمسفر زمین، دمای زمین رو به فزونی نهاده است. شورای بین‌المللی تغییر آب و هوا «آی، پی، سی، سی» (IPCC) هشدار داده است که جزیره‌ها و سواحل، به سرعت در معرض قربانی شدن تمدن‌ها قرار گرفته‌اند. همچنین این شورا هشدار داده که نیمی از جنگل‌های ساحلی که نقش مهمی در مقابله با طوفان‌های اقیانوسی داشته، نابود گردیده است. همچنین نرخ نابودی گونه‌های جانوری و پرندگان کره خاکی به ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ برابر نرخ طبیعی آن بالغ گردیده است. جزایر کارائیب بیش از همه جا قربانی تغییرات آب و هوا شده‌اند. در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ و در یک دوره ۲۰ ساله، جزایر کارائیب با ۷۰ مورد طوفان و تندباد و یا ۳/۵ مورد در هر سال روبه‌رو بوده است، اما بین سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۸۰ و در دوره‌ای ۳ ساله، این جزایر با ۱۹۶ طوفان و تندباد روبه‌رو گردیده که معادل ۵/۵ واقعه در سال است و در دهه ۹۰ جزایر کارائیب به طور متوسط با ۱۳ طوفان و تندباد سالانه روبه‌رو بوده است. این طوفان‌ها و تندبادها، به همراه سیل‌ها و قحطی‌ها، افزایش دمای محیطی و سایر اتفاقات مربوط به آب و هوا را به وجود آورده است. IPCC هشدار داده است که همه این وقایع، در صورت عدم تغییر در شیوه‌های مصرف سوخت و عادات تولید زباله‌هایی که بازیافت نمی‌شوند، اتفاق می‌افتد؛ اما علی‌رغم همه این هشدارها، این روندها تغییر ننموده و حتی بدتر شده است. همان‌طور که می‌دانیم، این بلایا به منطقه کارائیب محدود نشده است. در سراسر دنیا، بلایای طبیعی دهه ۹۰ منجر به ۶۰۰ میلیارد دلار آمریکا خسارت اقتصادی شده است. نکته مهم این که، این رقم، ۵ برابر خسارات وارده در دهه ۷۰ و بیش از ۱۵ برابر خسارات وارده در دهه ۵۰ میلادی است. در دهه ۵۰، ما شاهد ۲۰ فاجعه بزرگ بودیم و این رقم در دهه ۷۰ به ۴۷ مورد رسید؛ این فجایع بزرگ در دهه ۹۰ به ۸۶ مورد افزایش یافت. همچنین بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۹ بیش از ۵۶۰۰۰۰ نفر در فجایع طبیعی جان سپرده‌اند. اگر چه همه این تلفات در بلایای مرتبط با جریان‌های آبی نبوده است. روابط انرژی در میان کشورها آیا کشورهای کوچک می‌توانند در سایه اتحاد خود، کشورهای بزرگ را از روند فعلی آلوده نمودن کره خاکی و به مخاطره انداختن حیات در آن، منصرف نمایند؟ روشن است که کشورهای کوچک نمی‌توانند؛ زیرا کشورهای توسعه یافته و بزرگ چنان درهم تنیده و متحد گردیده‌اند که اعتراضات کشورهای کوچک اثر محسوسی بر آن‌ها ندارد. صنعت نفت امروزه یک تجارت روزانه ۴ میلیاردی دلار است. فروش محصولات نفتی در سال ۲۰۰۰ به عنوان درصدی از کل فعالیت‌های اقتصادی در آن سال، از درصد ارزش فروش بردگان و تولیدات آنان، به نسبت کل فعالیت‌های اقتصادی در سال ۱۸۰۰ فراتر رفته است. در سال ۲۰۰۰، اقتصاد بر مبنای سوخت‌های فسیلی در اوج خود بود. در سال ۱۸۰۰ نیز اقتصاد جهانی بر پایه برده‌داری، در اوج خود بود. دلایل ضد اخلاقی بودن برده‌داری روشن است، اما در همان زمان، ثروتمندان قدرتمند با مبارزه‌هایی که علیه برده‌داری به وقوع می‌پیوست، مخالف بودند. هم‌اینک نیز در سال ۲۰۰۲، سوزاندن سوخت‌های فسیلی چندان غیر اخلاقی به حساب نمی‌آید. امروزه نیز دارندگان سوخت‌های فسیلی و صنایع نفتی، ثروتمندتر از اسلاف برده‌دار خود و همچنین قدرتمندتر و مرتبط‌تر به هم گردیده‌اند، اما این وضعیت هم تغییر خواهد یافت و روزی آیندگان، اعمال و کارهای ما را تحقیر می‌نمایند. ایمان به آینده بله، تغییرات بزرگی در حال وقوع هستند. ما ایمان داریم که انسان‌های مطلع و آگاه کشورهای

توسعه یافته، در ترغیب رهبران، قانون‌گذاران، نمایندگان پارلمان و هم‌وطنانشان جهت ایجاد تغییر در وضعیت کنونی و جستجو جهت دستیابی به انرژی‌های نو فعالیت خواهند نمود. امروزه یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها، کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی و افزایش اتکا بر منابع غیرآلاینده انرژی است. زمانی برای تغییر شرایط تمدن انسانی تنها ۱۰/۰۰ سال قدمت دارد، اما همه این تغییرات آب و هوایی، در چند دهه اخیر به وجود آمده است. در قرن بیستم، کشورهای توسعه یافته، علاوه بر پیشرفت‌های مختلف صنعتی خود، به تجارب خطرناکی نیز دست زدند. چرا ما باید آسمانی را که پس از میلیون‌ها سال به دست ما رسیده است، این چنین با ترکیبات کربن و ذرات گرد و غبار آلوده نماییم؟ بی‌شک باید مسیر زندگی کنونی ما تغییر یابد. پی‌نوشت: * برگرفته از سیاحت غرب (مجله مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما)، ش ۲۸، صص ۱۵۹-۱۵۵. به نقل از:

WWW.Opendemocracy.net

مبدأ و مقصد حکمت

سخنرانی آیت الله العظمی وحید خراسانی اطاعت از حق و شناخت امام ادعای سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن. ۱. به راه پروردگارت با حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن فرا بخوان. دعوت باید به راه پروردگار تعالی و به وسیله «حکمت» باشد، حال سؤال این است که راه پروردگار چیست، و حکمت چه می‌باشد. باید توجه داشته باشیم که ذات مقدسی که در کمال و جمال بی‌منتهاست می‌فرماید: یوتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً و ما یدکر إلاّ أولو الألباب. ۲. او به هر که بخواهد حکمت را می‌دهد و به هر کس حکمت داده شود به درستی خیر کثیر به او عطا شده است و جز صاحبان خرد متذکر نمی‌شوند. این آیه نشان می‌دهد که حکمت به هر کسی داده نمی‌شود بلکه صرفاً به اشخاص خاصی که خداوند با اختیار خود برگزیده داده می‌شود. و خدایی که بسیار در نزد او اندک است اندکی از حکمت را به «خیر کثیر» توصیف نموده است؛ اما حکمت چیست؟ مرجع واقعی تفسیر کلام الهی که همان مفسرین شرعی کلام او هستند [معنای حکمت را برای ما شرح داده‌اند]. در روایت شریفی از حضرت امام صادق(ع) نقل شده است که درباره این فرموده خداوند تبارک تعالی: «هر کس به او حکمت داده شود محققاً خیر کثیری به او داده شده است» می‌فرماید: [حکمت] همان اطاعت خداوند و معرفت امام است. ۳. مجلس ما مجلس خطابه نیست و شما بحمدالله از اهل علم هستید و آنچه برای ما مهم است، این است که در این مقوله با تفقه در آیات و روایات آنچه از کتاب و سنت قابل فهم است را دریابیم. حکمت، این فرموده خداوند است که می‌فرماید: هو الذی بعث فی الأمیین رسولاً منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلّمهم الكتاب و الحکمة. ۴. اوست خدایی که پیامبران را در میان امت‌ها و از خود آنها فرستاد تا آیات الهی را بر ایشان بخوانند و آنها را تزکیه نمایند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزند. دقت در فهم قرآن و حدیث ما را به این نتیجه می‌رساند که بعثت همه انبیا از آدم تا خاتم با تلاوت آیات الهی شروع و به حکمت منتهی می‌شده است. اگر بخواهیم معنای واقعی روایت امام صادق(ع) را دریابیم باید این حکمتی را که بعثت انبیا به آن منتهی می‌شود و خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد را بشناسیم. حکمتی که اندک‌ش هم خیر کثیر است. این حکمت دارای مبدأ و مقصدی است. مبدأ آن فرمانبری خداوند تبارک و تعالی و مقصد و منتهاش معرفت امام(ع) می‌باشد. این چه خط و مسیری است که سرآغازش خداوند تعالی و انتهایش خاتم اوصیا(ع) است و به سوی موارث انبیا پایان می‌پذیرد. آنچه که اندیشه اندک می‌فهمد و نتیجه‌ای که به آن دست می‌یابد این است که هم تشریح و هم تکوین از نقطه‌ای آغاز و به نقطه‌ای منتهی می‌شود. این دو از ذات مقدس متعال آغاز و به امام عصر - ارواحنا فداه - منتهی می‌شوند. این حرف یک سخن خطابی نیست بلکه عین برهان است. نهایت اینکه انسان‌هایی که در حد پایینی از علم و اندیشه هستند و ادراکات حسی آنها ضعیف است تا همین الآن نیز به این مسئله نرسیده‌اند که طبیعت و ماورای طبیعت در دو کلمه خلاصه می‌شوند؛ «من منه الوجود» و «من به الوجود» (کسی که هستی از اوست و کسی که هستی به

واسطه او استمرار دارد.) این حقیقتی است که این حدیث شریف به آن تصریح می‌کند. بنابراین حکمت از خداوند تعالی آغاز و به ولی اعظم او - صلوات الله علیه - منتهی می‌شود و این همان چیزی است که بارها تکرار کرده‌ایم؛ ما منه الوجود و ما به الوجود، که در این جلسه مجال شرح آن نیست. آنچه مجالش در امروز هست فهم این حدیث شریف از امام باقر(ع) است. ایشان می‌فرمایند: هر کس که بمیرد و برای او امامی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است، و هر که بمیرد و عارف به امامش باشد زبانی برای او نیست که این امر [ظهور] پیش افتد یا پس افتد و هر که عارف به امام خود بمیرد چون کسی است که با امام قائم (ع) در زیر خیمه او باشد. اندیشمندان در این حدیث تأمل کنند، می‌فرماید: «هر کس که بمیرد و عارف به امامش باشد» یعنی با این معرفت به نقطه نهایی در وجود که همان امام است می‌رسد و همراه با امام در خیمه و چادر مخصوصش می‌باشد. این است [معنای] معرفت امام. این معرفت نیاز به سه اصل دارد که ما به اندازه وسعت وقت آن را شرح می‌دهیم موضوع همان امام زمان(ع) است و در اینجا یک «عنوان» داریم و یک «معنون» (موضوع) و معنون هم دو جنبه دارد، یک جنبه عمومی و یک جنبه خصوصی. بنابراین هرگاه انسان امام زمانش را بشناسد در درجه اول «امامت» را شناخته و در درجه بعد امام را به عنوان عام آن و سپس امام زمان(ع) را با عنوان خاصش می‌شناسد. اما امامت چیست؛ مفهومی بلند و والا، به گونه‌ای که انسان تا امامت را نشناسد معنای این بیان بلند خداوند را نخواهد فهمید: و إذ ابتلی إبراهیم ربّه بکلمتٍ فاتّمهنّ قال إنی جاعلک للناس إماماً قال و من ذرّیتی قال لاینال عهدی الظالمین. ۶ به یاد آر هنگامیکه خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد آنگاه خداوند فرمود من تو را امام مردم قرار دادم عرض کرد این امامت به فرزندان من نیز عطا می‌فرمائی؟ خداوند فرمود عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید. در تفسیر این آیه از جانب ائمه(ع) احادیثی با کلماتی بلیغ و معانی والا رسیده است که انسان هرگاه در آنها غور می‌کند به رشحه‌ای از فرات فیض آنها می‌رسد. فرموده‌اند که ابراهیم(ع) از چهار مرحله و امتحان گذشت تا به امامت رسید. امام صادق(ع) می‌فرماید: خداوند ابراهیم را «عبد» قرار داد قبل از آن که او را «نبی» گرداند و او را نبی قرار داد قبل از اینکه او را «رسول» گرداند، و او را رسول گرداند قبل از اینکه او را «خلیل» قرار دهد و او را خلیل قرار داد قبل از اینکه او را امام گرداند پس وقتی که همه امور در او جمع شد فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم. و چون امامت در چشم ابراهیم عظیم جلوه کرد عرض کرد: از ذریه من چطور؟ خداوند فرمود: عهد من به ظالمین نمی‌رسد. شخص سفیه، امام و رهبر شخص پرهیزگار نمی‌شود. ۷. برگزیدن خداوند در مرحله عبودیت و نبوت و رسالت و انتصاب الهی در مرحله امامت به بحث مفصلی نیاز دارد. همچنین درجات عبودیت و نبوت و رسالت. و چه خوب است که در ترکیب و ماده و هیئت ترکیبی که استفاده شده تأمل کنید. در بیان علت اینکه چرا خداوند ابراهیم را خلیل قرار داد گفته شده که دلیلش این بوده که او هرگز از هیچ مخلوقی طلب حاجت نکرد. در این مقام والای انسانی بیندیشید و اینکه به چه درجه‌ای رسیده بود آن کسی که در سلسله نبوت فرد دوم است. این [انسان] معامله‌اش با خلق این طور بود که هیچ‌گاه پیش نیامد که کسی از او طلب حاجت کند و جواب رد بگیرد. معنای کلام امام صادق(ع) این است که ابراهیم(ع) وقتی در هر دو جنبه تعامل با حق و تعامل با خلق به کمال رسید به آن نقطه عالی بلند مرتبه نائل شد و در این موقع بود که خداوند درباره او فرمود: «همانا تو را برای مردم امام قرار دادم». این است امامت؛ بنابراین ارزش منصب ربانی را کم مشمارید و به سنن الهی لطمه وارد نسازید و دستانتان را به سمت اسرار ربوبی دراز نکنید و مقام عظیم امامت را برای مردم معرفی کنید. این درباره امامت، اما آن امامی که این لباس زیبا برای اندامش دوخته شده کیست. من فقط متن یک حدیث را بدون شرح آن برای شما می‌خوانم چون وقت زیادی برای ما باقی نمانده است؛ خداوند تبارک و تعالی امام را به پیشوایی خلقش منصوب کرده و او بر روزی خواران اهل جهان، چه عاصی باشند و چه مطیع، حجت قرار داده و خدا تاج وقار خود را بر سر او قرار داده و از نور جباریتش او را پوشانده، با رشته‌ای الهی تا آسمان کشیده تا فیوضات خدا از او منقطع نشود و آنچه نزد خداست جز به سبب او به دست نیاید و اعمال بندگان جز با معرفت او مقبول نیست. ۸. خصوصیات امام به چهل خصوصیت می‌رسد: یکی از آن خصوصیات این است که خدا به امام تاج وقار و

جلال می‌دهد. این تاج چه تاجی است که بر سر امام قرار می‌گیرد. همان تاجی که از طریق آن به خدای تعالی بدون واسطه هیچ ملک و انسانی، حتی سیدالمرسلین توجه می‌کنند. پس حقی از طرف مخلوقات در اختیار امام (ع) نیست و آنچه در اختیار دارد همه از آن ذات مقدس است خصوصیت دوم؛ پوشاندن وی از نور جبار است. یعنی پیکر قدسی امام (ع) سرشار از نوری است که فهم این نور متوقف بر فهم سوره نور است؛ سوره‌ای که به دلیل وجود دو آیه که درباره نور الهی در زمین است به این نام خوانده می‌شود. خداوند تبارک و تعالی در این سوره می‌فرماید: *الله نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونه لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور علي نور يهدي الله بنوره من يشاء و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم*. ۹. خداوند نور آسمان‌ها و زمین است داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه‌ای است که تالویش گویی ستاره‌ای است درخشان از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان با آن فروزان است و بی آنکه آتشی روغن آن را برافروزد خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را بخواهد به نور خود هدایت کند و خدا این مثل‌ها را برای مردم می‌زند و او به همه امور داناست* در خانه‌هایی خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند. این نور ربانی در این بیوت مقدسه است، بیوت انبیا و اوصیا که خداوند اذن داده که رفعت یابند و امر فرموده که به آنها محبت شود و اطاعت شوند. و از خصوصیات امام زمان ما است آنچه در کلام امام رضا (ع) وارد شده است که می‌فرماید: قسم به پدر و مادرم، آن کسی که هم‌نام جدم و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است دارای سینه‌ای سرشار از نور است که از شعاع نور قدس برافروخته می‌شود؛ چه بسیار زنان مؤمن شیفته تشنه و مردان مؤمن اندوهناکی که در فقدان این آب گوارا وجودشان غمین و حیران است. گویی ناامیدانی هستند که از دور به آنها ندا داده می‌شود، همانگونه که از نزدیک به آنها ندا داده می‌شود، که او برای مؤمنان رحمت است و برای کافران عذاب. دارای سینه‌ای از نور است که از شعاع نور قدس برافروخته می‌شود. تعبیر بلیغ و عجیبی است و اشاره به همان فرموده خداوند تبارک و تعالی دارد [که بیان شد]. در بیان صفت‌های حضرت مسیح (ع) تعبیر «جلایب» نور به جای «جیوب نور» به کار رفته است؛ و از جمله در مناظره امام رضا (ع) با علمای نصاری آمده است که: به جاثلیق فرمود: ای نصرانی آگاهی نسبت به کتاب اشعیا (ع) چگونه است؟ گفت: حرف حرف آن را می‌شناسم. پس به آن دو فرمود: آیا معنای این کلام را می‌دانید؛ ای قوم همانا من صورت الاغ سواری را دیدم که جلاب‌هایی از نور پوشیده بود و استر سواری را دیدم که نورش همانند نور ماه بود. ۱۰ همان طور که از امیرالمؤمنین (ع) در توصیف امام مهدی (ع) تعبیر «کوکب دری و درخشان» نقل شده است: [در آیه مزبور] «مشکات» رسول الله و «مصباح» وصی و اوصیا و «زجاجه» فاطمه زهرا و «درخت مبارک» رسول الله و «کوکب درخشان» قائم منتظر است که زمین را از عدل پر می‌کند. ۱۱ و از امام کاظم (ع) در تفسیر این فرموده خداوند تعالی: *ليظهره على الدّين كله ولو كره المشركون*. ۱۲ تا آن [دین حقیقی] را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. نقل شده است که می‌فرماید: خداوند این دین را بر همه ادیان ظاهر می‌کند، در هنگام قیام قائم و می‌فرماید، خدا فرمود: *الله متمّ نوره ولو كره الكافرون*. ۱۳ و خدا - گر چه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید. یعنی نور ولایت قائم. ۱۴ بالا-ترین کلمات برای توصیف، کلمه نور است چون خداوند، خودش را به آن توصیف کرده است و فرموده: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است» و سپس پیامبر و امام (ع) را به آن توصیف نموده؛ «داستان نورش همچون مشکاتی است که چراغی در آن روشن است، و آن چراغ در میان شیشه‌ای است که از تالویش گویی ستاره‌ای درخشان است. در خانه‌هایی که خداوند اذن داده که بلند مرتبه باشند» و پایان این خانه‌ها و برترین آنها بیت رسول الله و نور اوست که در میان این نور امام مهدی (ع) هم می‌باشد. «خداوند هر که را بخواهد به نورش هدایت می‌کند» خداوند نور را به اسم خودش با «ضمیر غائب» اضافه کرده است و در آن دلالت خاصی است که اشاره دارد به رابطه دوطرفه‌ای که بین غیب خداوند و غیبت و لیش وجود دارد. غیبتی

که طولانی شدن آن وسیله‌ای برای امتحان مردم است. پس خدای غیب‌الغیوب استحقاق دارد که اسم خود را به غیب اضافه نماید و بفرماید: «هو الله أحد». بنابراین او (امام عصر(ع)) نوری است که در این آیه به ضمیر «هو» اضافه شده است. این امام زمان، ارواحنا فدا، است؛ خورشید الهی نور افشان عالم، در حالی که ابرها او را پوشانده‌اند. غائب حاضری که به همراه جنود الله مشغول عبارت و عمل خود است. کسی که خضر (ع) گوش به فرمان اوست و از او علم لدنی را فرا می‌گیرد. اما او اکنون کجاست. آیا در مقابل پروردگارش ایستاده است یا نشسته؛ هر کجا هست جانم به قربانش، چرا که آنجا قلب عالم است. آنجاست حقیقت همه اسمای حسنی الهی و کلمه علیای خداوند. آنجا کسی است که جلباب‌های نور پوشیده و سینه‌ای سرشار از نور دارد که از شعاع نور قدس برافروخته می‌شود. ای کسی که عصای آدم در دست و انگشتری سلیمان در انگشتت، و تن پوشت (همان) لباس ابراهیم، که او را از آتش بازداشت می‌باشد؛ ای کسی که پیراهن آغشته به خون مطهر پیامبر(ص) در روز احد نزد اوست، ای کسی که پیراهن سیدالشهدا (ع) که در کربلا با آن شهید شد نزد اوست، ای کسی که میراث انبیا به او منتهی می‌شود و آثار اولیا به همراه اوست. ای کسی که در هنگام تکیه بر کعبه بین رکن و مقام، عالم را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: هر کس می‌خواهد به محمد(ص) و علی(ع) بنگرد به من نگاه کند. ای بقیه‌الله در زمین، و ای ولی خدا و حجت او بر خلقش، نگاهی مراعات گونه به ما بینداز تا خداوند نام ما را در زمره پیروان و دوستان ثابت نماید و همت ما را در این دو کلمه قرار بدهد: اطاعت خداوند و شناخت امام. پی‌نوشت‌ها: * این سخنرانی در تاریخ ۱۴ شعبان ۱۴۱۷ ق. ایراد شده است. متن عربی برگرفته از: الحق المبين في معرفة المعصومين، علی کورانی، صص ۵۸۱ - ۵۷۲. ۱. سورة نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵. ۲. سورة بقره (۲)، آیه ۲۶۹. ۳. طاعة الله و معرفة الإمام، محمد بن یعقوب الكليني، الكافي، ج ۱، ص ۱۸۵؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۸؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۵۷۸، الحسنی، تأویل الآيات، ج ۱، ص ۹۷. ۴. سورة جمعه (۶۲)، آیه ۲. ۵. من مات و ليس له إمامٌ فميتته جاهليّة، و من مات و هو عارفٌ لإمامه لم يضرّه تقدّم هذا الأمر او تأخر، و من مات و هو عارفٌ لإمامه كمن هو مع القائم في فسطاطه. الكليني، همان، ج ۱، ص ۳۷۷؛ النعماني، كتاب الغيبة، ص ۳۳۰. این روایت به عبارت‌های دیگری در المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۴؛ الإمامة و التبصره، ص ۱۲۲؛ طوسی، الغيبة، ص ۴۵۹ نیز نقل شده است. ۶. سورة بقره (۲)، آیه ۱۲۴. ۷. إن الله تبارك و تعالى إتخذ إبراهيم عبداً قبل أن يتخذة نبياً، و إن الله إتخذة نبياً قبل أن يخذة رسولاً و إن الله إتخذة رسولاً قبل أن يتخذة خليلاً و إن الله إتخذ خليلاً قبل أن يجعله إماماً، فلما جمع له الأشياء قال إنني جاعلك للناس إماماً، قال: فمن عظمتها في عين إبراهيم قال: قال و من ذريتي، قال: قال لاينال عهدى الظالمين. قال: لا يكون السفية إمام التقي. الكليني، همان، ج ۱، ص ۱۷۵. ۸. الكليني، همان، ج ۱، ص ۲۰۳. ۹. سورة نور (۲۴)، آیه ۳۵ و ۳۶. ۱۰. عيون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۵۴. ۱۱. المحكم و المتشابه، ص ۲۵. ۱۲. سورة توبه (۹)، آیه ۳۳. ۱۳. سورة صف (۶۱)، آیه ۸.

کلبانگ

فصل سکوت فرهام شاه‌آبادی فراهانی می‌خواهم آقا برایت، از زخم هایم بگویم زخمی که مانده است عمری چون استخوان در گلویم بگذار شعری بگویم از این که چشم تو دور است از این که دور از نگاهت تنهایم ناصبور است در دفتر شعرم آقا! باران اندوه و درد است بگذار با تو بگویم زخمم دهان باز کرده است بگذار با تو بگویم با ما چه کرده است یلدا بگذار آری بگویم یلدا چه کرده است با ما فصل سیاهی است آقا فصل سکوت است و خنجر فصل فرومردن عشق فصل نفس های آخر بگذار با تو بگویم رو راست، بی‌استعاره تقدیم دست و سر از ما از تو فقط یک اشاره می‌آیی از جاده نور می‌آیی از سمت باران این جمعه باشد ظهورت آقا! اگر دارد امکان در مقدم چشم هایت روشن کن آینه‌ها را سرسبز کن با ظهورت تقدیر آینه‌ها را می‌خواستم شعر خوبی امشب بگویم برایت اما نشد تا بگویم شرمنده چشم هایت سلام بر نگاه تو قربان ولیئی سلام بر نگاه تو بلند آسمانی‌ام! که از حضيض خاک‌ها به اوج می‌کشانی‌ام من از تبار لحظه‌های تند سیر زندگی تو از تبار دیگری بهار جاودانی‌ام سراسر وجود من پُر

است از صدای تو وجود من فدای تو! بیا به میهمانی ام به ذره ذره جان من، طلب زبانه می کشد ولی در این حصارها، اسیر ناتوانی ام رسیده‌ام به مرگ خود در این غروب واپسین بیا به چشم من نشین تمام زندگانی ام شنیده‌ام که می‌رسی، نشسته‌ام به راه تو سلام بر نگاه تو بلند آسمانی ام ... آیت شکوفایی صائم کاشانی (صائم) فروغ دیده تو آیت شکوفایی است نگاه لطف تو ای گل بهار زیبایی است مگر به خواب گل از گلشنم نصیب آید خیال وصل چه شورآفرین و رؤیایی است تو از تبار کدامین ستاره سحری که چهر مهر مثالت چنین تماشایی است پیام عشق تو درمان تلخ کامی‌هاست کلام ناب تو تفسیری از شکوخی است بیا بیا که طلوعت، غروب نومیدی است بیا بیا که حضورت، بهشت زیبایی است فروغ صبح امیدی حصار شب بشکن سپیده تو نهان در کران تنهایی است بهار عشق نگر در سروده‌ی «صائم» که واژه واژه آن گلخروش شیدایی است آشنا محمد ظاهر احمدی پر می‌شوم از باور فردای تازه پر می‌گشایم تا فراسوهای تازه یک آشنا می‌آید از سمت بهاران گل می‌کند در کوچه ردپای تازه عمریست اینجا چون کویر تشنه ماندم بر من بیار ای ابر باران‌زای تازه! ای ناخدای کشتی طوفان سواران! ما را ببر تا ساحل دریای تازه با ذوالفقار، ای آخرین بازوی حیدر! بشکاف اینک فرق مرحب‌های تازه سپیده موعود بهروز سپید نامه معبد دلم بی تو، ساکت است و ظلمانی ای الهه خورشید! در شبی زمستانی از پی‌ات روان کردم، در غروب تنهایی ناله‌های پی در پی، گریه‌های پنهانی لحظه‌رهایی ده! ای ستاره قطبی زورق وجودم را زین محیط طوفانی باز هم بهاری کرد آسمان چشمم را کوچ سبز آواز سیه‌های زندانی در مسیر دیدارت، ای سپیده موعود کوچه باغ چشمم را، کرده‌ام چراغانی از تبار اندوهم، چون شقایق صحرا الفتی ندارم با هر غم خیابانی گلدسته‌های انتظار رقیه حمیدیان (قم) غروبی سخت دلگیر است. اگر چه آفتاب ظهر، گاهی بر تن این شهر می‌تابد، و هر کس در خیال خویش، راهی سوی مأوی نشان کرده است، وجودم از غروب انتظارم سخت دلگیر است. میان چارراه انتظارم سر به زیر افکنده، راهم را نمی‌یابم. کدامین جاده فرش زیر پایت می‌شود امشب؟ تمام جاده‌های برفی این شهر را پیموده‌ام شاید، بگیرم ردپای مرکب مهدی نشانت را؛ ولی برفی نمانده زیر پاهایم، امان از آب چشمانم. میان این همه افکار پنهانی، عبور از نا کجا آبادهای ذهن مغشوشم، در آن سوتر ز اقیانوس موج سؤال-تم، کنون یک قبله فیروزه‌ای گلدسته‌های انتظارش را به سوی آسمان افراشته، شاید ظهور صاحبش را زمزمه گوین طلب دارد. کنون در جمکران آرزوهایم، طنین «العجل»، «الغوث»، «ادرکنی»، فضا را حوریایی کرده، دل را می‌نوازد؛ اگر چه آفتاب آن سوتر از ما در افق منزل گزیده، سرد و خاموش است. وجودم از طلوع انتظارم سخت دلشاد است؛ گرم گرم و آفتابی ... بی تو عباس نادری قطب‌الدینی بی تو جان، آشنا ندارد هیچ دردهامان دوا ندارد هیچ کشتی محنت زمین جز تو به خدا ناخدا ندارد هیچ بی تو اینجا به زردی گل‌ها هیچ کس اعتنا ندارد هیچ بی تو دستان زخمی احساس التماس دعا ندارد هیچ بازگرد ای نجابت شرقی! «بی تو اینجا صفا ندارد هیچ» زمزمه محمد رضا شادپور (تهران) «صاحبم می‌آید» این کلامی است که بر دیواری می‌خواندم دست‌هایم در جیب، تکیه‌ام بر دیوار، چشم‌هایم موج. آن چنان محکم بود، که همه پیکر من می‌لرزید؛ لرزه‌ای از سر اطمینان بود. شاید از خوف خدا، شاید از قوت دست شاعر، چشم‌هایم بارید، و به خود خندیدیم، و چنین زمزمه کردم با خویش: «اندکی صبر کنی، صاحبم می‌آید ...» آدینه موعود سید محمد بهشتی درد است این که می‌فشرد سینه مرا بیدار می‌کند غم دیرینه مرا آنان که سال‌هاست به زنجیر بسته‌اند دستان زخم خورده و پر پینه مرا سوگند خورده‌اند که این بار بشکنند با نان و عشق، حرمت آیینم مرا حاشا که حيله بازیشان مانعی نشد آتشفشان شعله‌ور کینه مرا تیغ غلاف مرگ شد، آقا! شتاب کن اثبات کن به اینان، آدینه مرا

غزل انتظار

حمید واحدی (ارومیه) چرا ز پیک سپیده خبر نمی‌آید؟ چه رفته است که شب را سحر نمی‌آید به پیشواز، همه منتظر، چراغ به دست سوار صبح چرا از سفر نمی‌آید به انتظار سپیده، سپید شد دیده ز پشت قلّه شب، صبح در نمی‌آید امیدوار نشستیم در گریوه

صبر به انتظار، ولی منتظر نمی‌آید چگونه از سر کوچه به خانه برگردم بدین گمان که سواری دگر نمی‌آید امید ماست که پایش همیشه می‌لنگد سوار وادی خورشید ورنه می‌آید

عهد گرفته شده

شیدا سادات آرامی می‌دانی پدر! راستش مدتی است که سؤالات زیادی فکرم را به خود مشغول ساخته، اینکه اگر حقیقتاً، مسئله ولایت تو، اینقدر با اهمیت بوده که جمعیتی بالغ بر صد و بیست هزار نفر، آن هم در صحرای تفتیده «غدیر» و زیر آفتاب سوزان گرد هم آیند، پس چطور طی گذشت نه یک یا دو سال، بلکه با گذشت کمتر از سه ماه، به آسانی در لایه‌های زیرین خاطرات ذهن‌ها، مدفون شد؟ با خود می‌گویم که تو امام به حق بودی، چگونه توانستی در آن موقعیت، و با آن اتفاقات به وقوع پیوسته، صبر پیشه کنی، شمشیر از غلاف بیرون نکشی و تنها به دستور جَدّمان رسول‌الله (ص) مبنی بر صبر و سکوت، آرام بگیری؟ از خود می‌پرسم، اگر غدیر خم، عید بزرگ الهی است، و در آن روز سیادت و بزرگی تو بر همه ثابت و مسلم شد، پس چگونه است که این همه عید، بعد از رسول خدا (ص) آمد و رفت و برخی بزرگ بودن آن را تنها در رسالت نبوی دیدند و نه در ولایت پس از رسالت؟ می‌دانی پدرجان! همین سؤالات پی‌درپی است که مرا واداشت تا بار دیگر بنشینم و خاطرات غدیر را مرور کنم. آن هم در چنین وضعی که به آن دچار شده‌اید؟ همه ماجرا، اگر چه از مدت‌ها قبل و طی نزول پی‌درپی وحی، آغاز شده بود، اما ابلاغ علنی آن برمی‌گردد به همین هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری و از نظر جغرافیایی نیز، آنجا که کاروان حاجیان، صحرای «جعفه» را پشت سر گذاشته بود. گفته بودی که از مدینه با رسول خدا (ص) نبودی، بلکه در یمن به سر می‌پردی و در وقت اعمال مناسک حج، به ایشان پیوستی؛ و نیز در راه بازگشت. آن روزها با خود فکر می‌کردم اگر تو بعد از اعمال حج، باز هم به یمن برمی‌گشتی، آن روز جَدّمان دست چه کسی را به عنوان ولی پس از خود بالا می‌برد؟ و الآن، به این نتیجه رسیده‌ام که دست هیچ کس را و چه بسا آن سال هم «حجه‌الوداع» نمی‌شد. برایم تعریف کرده بودی، آفتاب سوزان، دانه‌های عرق را بر پیشانی حاجیان نشانده بود که بار دیگر وحی نازل شد و به دنبال آن اعلام توقف کاروان‌هایی که جلوتر رفته بودند... و تا وقتی نماز ظهر خوانده نشده بود و خبری از جهاز شترها بر سینه کش کوه فراهم نیامده بود، هیچ کس از موضوع خبر نداشت. و فقط همین اندازه می‌دانستند که خبر مهمی در شرف اعلان است. آفتاب همچنان می‌تایید و زمین تف‌دیده غدیر را گداخته‌تر می‌کرد که قدم‌های متبرک رسول (ص) از منبر بالا- رفت و وقتی دست بالا برد و شروع به حمد و ثنای الهی نمود، همه جمعیت به یکباره فروکش کرد. و نمی‌دانم در آن لحظات، تو چه احساسی داشتی، اما حتم دارم که بیش از آنکه به شنیدن خبر مشتاق بوده باشی، به این فکر می‌کردی که این صدای خوش و نوای دلنشین، تا چندی دیگر، به خاموشی خواهد گرایید و قلب تو را برای برداشتن زخم‌های پی‌درپی دیگر آماده خواهد کرد. مردم مات و مبهوت، ساکت و با شوق و گاهی گریان، به سخنان رسول (ص) که تازه آغاز شده بود، گوش فرا می‌دادند... از نزدیک بودن سفر آخرت و اتمام حجت در انجام رسالت خویش سخن به میان آورده بود، اما بگذار از این صحبت‌ها بگذرم؛ هر چند کلمه به کلمه آن خطبه چند ساعته را به خاطر سپرده‌ام، اما می‌ترسم با تداعی لحظه به لحظه آن روز، تو را به رنجی بیندازم که برای همیشه شرمنده‌ات شوم. تو به قدر کافی از جراحت فرق سرت، خسته و دلشکسته هستی، پس بگذار از آنجایی بگویم که فرمود: - بدانید من در رستاخیز، پیش از شما کنار حوض کوثر می‌رسم و شما بر من وارد خواهید شد. اکنون که داستان چنین است و روز پاداشی در پیش، و می‌باید در روز قیامت به پیامبر خود ملحق شوید، ببینید! و نگاه کنید! که در مورد دو شیء گرانقدر و دو جانشینی که میان شما می‌گذارم چگونه رفتار می‌کنید؟... گفته بودی وقتی سخن به اینجا رسید، مردی از میان جمعیت در مورد آن دو چیز پرسید و پیش از آنکه جوابی بشنود، تو با خود اندیشیدی سال‌ها بعد آیا او در مقابل آن دو امانت سپرده شده چگونه رفتار خواهد کرد؟ این سؤال را برای آن پرسید که دیگران بدانند، یا می‌خواست تا به امانت خیانتی روا ندارد؟

پس رسول خدا(ص) فرمود: - در کتاب خداوند که رشته‌ای است پیوسته، از یک سر به دست او و از یک سر به دست شما... و عترت و خانواده من... پروردگار مهربان آگاه، مرا خبر داده که این دو شیء گران ارج، هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در رستاخیز در کنار کوثر بر من وارد شوند... و من نیز همین را آرزو داشته و از خداوند بزرگ درخواست کرده‌ام. پس به شما سفارش می‌کنم که این دو امانت گرانمایه و پر ارج را پشت سر مگذارید که به هلاکت و شقاوت خواهید رسید؛ و از آن دو فاصله هم مگیرید که سرانجامی بد خواهید داشت... بیا پدر! بیا کمی زیر سایبان‌های درختان غدیر، استراحت کن. نمی‌دانم این دانه‌های عرق که چون شب‌نم بر گل برگ چهره‌ات نشسته، از گرمای هواست یا از طنین آهنگ محکم و رسای نبی(ص)، یا اصلاً، نه؛ این بلورهای متولد شده از این اندیشه است که؛ آیا به رسول(ص) بگویی: - یا رسول‌الله(ص)! چه جای سفارش، که خودت خوب می‌دانی؟ با من چه خواهند کرد؟ تو آنها را از فاصله نینداختن، میان ما و خودشان بر حذر می‌داری، حال آنکه اینان بین قرآن و عترت نیز جدایی قائلند. بگذار قطرات به صف کشیده را بر چینم. من زینت توام و اگر قرار باشد که با این تداعی خاطرات چند سال پیش، اندوه تو را دو چندان کنم که باید زبان در کام گیرم. اصلاً اجازه بده تا برایت قرآن بخوانم. قرآن مرهم و آرام‌بخش قلب مجروح توست؛ آیه‌ای که جبرئیل، ۳ بار بر رسول(ص)، نازل کرد، بار سوم همان جا در غدیر؛ یا ایها الرسول! بلغ ما أنزل إليك من ربك... برایم گفته بودی که جدمان، از میان جمعیت، به آواز بلند، تو را نزد خود، خوانده بود و تو رفتی و آنقدر به او نزدیک شدی که فاصله میانتان تنها پله‌ای بود که تو را پایین تر قرار می‌داد و او وقتی دست تو را بلند کرد فرمود: - خلیفه و مولا و امید بعد از من، این مرد، یعنی پسرعم و داماد من است. و قبل از آن هم فرموده بود: - به دلیل آنکه مؤمن یک دل کم است، دفعات قبل در ابلاغ پیامبر خداوند، عذر آورده بودم، تا اینکه این آیه، برای سومین بار، بر من نازل شد: ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو نازل شد، تبلیغ کن که اگر ابلاغ نکنی رسالت خداوندی را به انجام نرسانده‌ای؛ خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند. ۱. پیامبر(ص) راست می‌گفت که برخی منافقند و مؤمن حقیقی کم است و آن روز که به خانه آمدی و جریان را تعریف کردی، موضوع را به خوبی درنیافتم؛ اما حال، چرا، سخن جدمان به خوبی در لایه لایه‌های گوشتم و قطره قطره‌های خونم نفوذ یافته... اول غضب حق خلافت تو، پس از آن، امر باطنی را با حق پوشاندند و به بهانه واهی خدمت به مسلمین، آنچه حق مسلم مادر بود را از او باز پس گرفتند و پس از فدک و ماجرای شهادت مادر، اینک تو که در بستر شهادت آرمیده‌ای... - چطور آن همه سفارش به یکباره فراموش شد؟ اما صبر کن پدر! بگذار تا دست تو را که رسول(ص) همچنان برافراشته نگاه داشته تا دورترین مردمی که در ساحل جمعیت خروشان ایستاده‌اند، ببینند. من هم منشور آسمانی ولایت را بخوانم؛ - هر که من مولای اویم؛ این علی مولای اوست. خداوند! دوستی کن با آنکه علی را دوست و پیرو باشد. دشمن بدار هر که را که علی را دشمن بدارد. یاری کن هر کس یاریش کند. یاری مکن کسی را که بی‌یاریش گذارد... پدر جان! آیا باور کنم کسی در میان جمعیت بوده، اما نشنیده، یا دست تو را که چون پرچمی برای حق بودند رو به آسمان برافراشته شده بود، را ندیده. یا صدای رسای رسول مکرم(ص) را نشنیده. هیچ یک را نمی‌توان پذیرفت، خصوصاً که آن حضرت(ص) سفارش فرمود؛ - هان! هر حضری به غایبان ابلاغ کند. - مرا ببخش! شاید این صحبت‌ها حال که در بستر عزیمت به سوی پروردگار، آرمیده‌ای، مناسب نباشد. اما چه چاره که خواستم تا فرصت هست، موضوع غدیر را که حول محور تو می‌چرخد، از زبان خودت بشنوم؛ گرچه تو بیشتر شنونده بودی و من گوینده. تنها اجازه بده از پایان مراسم که جمعیت، چون دریای خروشان به غرش درآمد و موج‌ها را به صخره‌های کناره می‌کوبید، حرفی زده باشم. آنجا که «طلحه» و «زبیر بن عوام» و «عمر بن خطاب» و «ابوبکر» و دیگر سران مهاجرین و انصار، برای عرض تبریک، دست را فشردند و به تو شادباش گفتند: - بَخِّ بَخِّ، یابن اَبی طالب! تهنیت باد تو را که مولای ما و مولای هر زن و مرد مؤمن شدی... آنجا که حضرت(ص) با نشاط و شادمانی و در وقت پایین آمدن از منبر، پیامی را که همان دم بر وی نازل شده بود را قرائت کرد: - امروز دیتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برگزیدم تا آیین شما باشد. ۲. پس فرمود: - الله اکبر؛ دین کامل گشت،

نعمت خداوند اتمام پذیرفت، و پروردگار به رسالت من و امامت علی (ع) پس از من خشنود شد... - اینک اما خسته‌ام پدر جان، خسته از بیان خاطراتی سروربخش که بیت‌الاحزان را به دنبال داشت. من قبل از این با زبان کودکی، گاهی از مادر، غدیر را پرسیده بودم، و همیشه این سؤال برایم مطرح بود که چرا مادر، که چون تو دارای علم و عصمت و صاحب عنایت بود به شهادت کشیده شد و اینک تو را که چون مادر، بنده حقیقی و مطیع خداوند هستی، به این روز در آورده‌اند. اما اکنون جوابم را دریافته‌ام که: - چه جای تعجب زینب! چشمانی که به تاریکی خو گرفته باشند، نه می‌خواهند و نه می‌توانند، نور را ببینند. پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره مائده (۵)، آیه ۶۷. ۲. سوره مائده (۵)، آیه ۳.

جرعه نوشان خم غدیر

گفت‌وگو با خواهران شیعه‌شده اشاره: جاذبه‌های درونی و بیرونی مذهب شیعه در نگاه زنان متدین سایر ادیان بسیارند. متون دینی متقن و قطعی الصدور، شریعت مستغنی و دستورالعمل‌هایی فراوانی که مانع تحیر در مقام عمل می‌شوند و وجود الگوهای تربیتی متعالی از مهم‌ترین جاذبه‌های مذهب تشیع به شمار می‌آیند. در گفت‌وگوی صمیمانه‌ای که با چند تن از بانوان مسیحی مشرف شده به اسلام؛ «کلارا لانتسل»، «اودولیا مونس» و «آتانوس رنالان» ترتیب داده شده است بر این گونه نقاط مثبت در مذهب تشیع تأکید گردیده است. گفت‌وگو با خانم زینب لانتسل اهل اتریش؟ خانم لانتسل، ضمن عرض سلام و تشکر، با اشاره به ملیت خود بفرمایید در مذهب تشیع، چه جاذبه‌هایی وجود داشت که موجبات کشش شما به این دین را فراهم نمودند؟؟ با سلام، من اهل اتریش هستم. مذهب تشیع جاذبه‌های بسیاری دارد، ولی شاید بتوانم در این میان، به دو محور اصلی که برای شخص من، بسیار زیبا و دوست داشتنی و مهم بوده‌اند، اشاره کنم: یکی از این جاذبه‌ها، که در خاطرات دوران کودکی من نیز ریشه دارد، حضور با برکت جانبازان شیعه‌ای بود که برای معالجه به اتریش می‌آمدند و بنا به مناسبت‌هایی، ما می‌توانستیم در ارتباط نزدیک با آنان قرار بگیریم و جاذبه‌های روحی و رفتاری ایشان را درک نماییم. بعضی از جانبازان در طول جنگ، با وجود اینکه خیلی هاشان نه دست داشتند و نه پا و صورت‌هایشان به خاطر گازهای شیمیایی غیر قابل تشخیص بود، ولی از روحیه بسیار شادی برخوردار بودند و با ما بچه‌ها شوخی می‌کردند. رفتار آن‌ها به گونه‌ای بود که تأثیر عمیقی بر ما می‌گذاشت. به طور کلی، همیشه ابعاد عاطفی و مهرآمیز یک دین یا آیین جاذبه زیادی برای معطوف نمودن دل‌ها به سوی خود دارا هستند. حال اگر این عواطف در رفتار و شخصیت پیروان یک آیین مجسم شوند، می‌توانند بهترین زمینه را برای جذب افراد به سوی آن آیین فراهم نمایند. اما نکته دیگری که در آیین تشیع برای شخص من جالب بود، وجود «شریعت» محکم در این آیین است. مراد من از شریعت همان دستورالعمل‌های ظاهری این مذهب است که برای همه عرصه‌های عمل مکلفان، احکامی را پیش‌بینی کرده است. به نظر من، یکی از دلایلی که موجب شده است دین مسیحیت برای مردم و جوانان جذابیت‌های خود را از دست بدهد، این است که از ستون فقرات محکمی برخوردار نیست؛ زیرا احکام آن چارچوب خاصی ندارند و هر کسی مطالب آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کند. برای مثال، از روزه‌ای که در مسیحیت وجود دارد، تعریف‌های مختلفی در دست است: بعضی آن را به صورتی سخت‌تر از روزه‌های اسلام مطرح می‌کنند، و بعضی می‌گویند: برای تحقق روزه فقط نباید گوشت خورد یا فقط نباید شیرینی خورد و امثال این مطالب. نماز هم در مسیحیت اختیاری است و مراسم روز یکشنبه هم اجباری نیست. به نظر من، وقتی انسان می‌خواهد به هدف والایی برسد، باید تلاش بیشتری بکند و دستورالعمل‌های بیشتری انجام دهد. همان گونه که یک ورزشکار برای کسب مدال تلاش می‌کند و حاضر است برای رسیدن به پیروزی، هر دستوری را انجام دهد. در هر حال، برای رسیدن به معنویت، انجام حداقلی از امور لازم است تا نتیجه حاصل شود، این حداقل فرایض، ستون فقرات دین است که دین بدون آن‌ها کم‌کم فرو می‌پاشد، و مسیحیت در غرب هم اکنون دچار چنین سرنوشتی شده است. دینی را که اناجیل و متون مقدس کنونی مسیحیت ارائه می‌دهند بیشتر مطالبی نظری هستند و در دین

مسیحیت، دستورالعمل‌های جزئی و دقیق برای چگونگی زیستن وجود ندارند. یک مسیحی مؤمن اگر بخواهد به جای «دیر» و «کلیسا» در اجتماع و خانواده زندگی کند با مشکلات خاصی روبه‌روست، زیرا نگاه این دین به اصل زندگی متأهلی و روابط زناشویی مثبت نیست و تأکید مسیحیت بیشتر بر مجرد و انزواست. اگر یک مسیحی بخواهد برای درس خواندن و تحصیل مسافرت کند و یا در مقام تربیت فرزند واقع شود و یا در سایر عرصه‌های عملی زندگی قرار گیرد، در آموزه‌ها و گزاره‌های درون دینی متون مقدس مسیحیت، نمی‌تواند احکام عملی خاصی راجع به دقایق این امور به دست آورد. ولی در آیین تشیع، این ویژگی منحصر به فرد وجود دارد که به صورتی بسیار دقیق، درباره همه مسائل و حیطه‌های جزئی زندگی انسان احکامی وارد شده‌اند. البته ناگفته نماند که این دستورالعمل‌ها واجب نیستند و هر کس بنا به میزان انگیزه و شوق خود، مختار است آن‌ها را انجام دهد اما برای همه ابعاد اندیشه و عمل، پیشنهاداتی وجود دارند. برای مثال، حتی برای نحوه اندیشیدن، که اکنون به عنوان «تکنولوژی فکر» مطرح است و تازه علمی بودن آن به تازگی در علم «روان‌شناسی» کشف شده، دستورالعمل‌های ویژه و مدوئی در شریعت مستغنی تشیع وجود دارد. شاید بتوان ادعا کرد که این نکته از ویژگی‌های منحصر به فرد تشیع است و حتی سایر مذاهب درون دینی اسلام به خاطر اکتفا نمودن به سنت پیامبر (ص) و محرومیت از سنت معصومان (ع) واجد چنین شریعت غنی و گسترده‌ای نیستند. مسلم است آیینی که می‌تواند در تمامی لحظه‌های زندگی عملی انسان حضور داشته باشد و با عقل و منطق هماهنگ باشد، جلوی احساس تنهایی و پوچی انسان را در دنیا می‌گیرد. ناگفته نماند که این احساس و بخصوص بی تفاوتی نسبت به هر چیزی، در بین جوانان اتریشی خیلی زیاد است. اگر در اناجیل و متون دینی مسیحیت بر مهرورزی و گذشت تأکید می‌شود، قالب دقیق چگونگی این توصیه‌ها بیان نمی‌گردد و افراد ممکن است در مرحله عمل و اجرای این توصیه‌ها به جهالت دچار شوند. در اتریش، فرق ظاهری یک کاتولیک معتقد با یک شهروند غیر معتقد، به حضور او در کلیسا در روز یکشنبه و یا بعضی مواقع دیگر محدود می‌شود و نمی‌توان در عمل، فرق چندانی بین آنان گذاشت. ولی مطلبی که حایز اهمیت است این است که اگر یک فرد شیعه به صورت بسیار جدی اهل عمل به همه دستورات دینی، اعم از واجب و مستحب و مکروه و حرام باشد، حتی در بیشتر اعمال روزمره و عادی زندگی خود نیز می‌تواند به صورتی متفاوت عمل کند و حتی اگر بخواهد و انگیزه داشته باشد، برای نحوه غذا خوردن و توفیق بیشتر در استفاده از امکانات نیز چندین دستورالعمل وجود دارند. ما در اتریش وقتی می‌خواستیم به شریعت اسلام عمل کنیم، حضور دین را در جنبه‌های گوناگون زندگی به خوبی احساس می‌کردیم و به دلیل اینکه در اسلام - مثلاً - از شرکت در جلساتی که شراب خورده می‌شود و خوردن گوشت خوک و غذاهای غیر حلال منع شده است، رفت و آمد هایمان با دوستان و اقوام غیر مسلمان محدود می‌شدند و رفتار ما از طرف آن‌ها شدیداً مورد انتقاد قرار می‌گرفت. با این وجود، من حُسن و فایده تک تک این احکام را با وجود خودم لمس کردم. قابل ذکر است که مصرف بی‌رویه شراب و گوشت خوک جزو مشکلات بزرگ جوامع غرب به حساب می‌آید و برای عوارض آن، مثل الکلیسم (اعتیاد به شراب)، سرطان و تصادف‌های ناگوار تا به حال راه حلی جز ترک مطلق ارائه نشده است. در غرب، عمل کردن به شریعتی که در جای‌جای زندگی روزمره حضور دارد دشوار است، ولی در این دشواری‌ها، حضور خداوند تجربه می‌شود و حسن تقرب و ارتباط و محبت به او در عمل ظاهر می‌گردد. در شریعت مقدس علوی و محمدی (ص) حرکت به سوی کمال و معنویت با به جای آوردن احکام شرع و عبودیت آغاز می‌شود و عمل به شریعت نقطه آغاز سیر و سلوک عارفانه است. در مذهب تشیی، ارکان مسلمانی، محبت و معرفت به خدا و پیامبر و فاطمه زهرا و دوازده معصوم (ع) از راه اجرای اعمال شرع تعریف می‌شود و انسان بدون به جای آوردن فرایض و مستحبات فقه شیعی نمی‌تواند در وادی محبت و اعتقاد و ایمان و عرفان، ثابت قدم بماند. گفت‌وگو با خانم نرگس شهبابی (اودولیا مونیس) اهل آمریکا؟ خانم اودولیا مونیس ضمن عرض سلام و تشکر، بفرمایید ملیت شما چیست و انگیزه‌تان برای تشریف به مذهب تشیع چه بوده است؟؟ با سلام، ارتباطی که با شیعیان مقیم آمریکا داشتم و بعد از آن، مسافرت به ایران و ارتباط نزدیک با شیعیان ایران سبب آشنایی من با اسلام و مذهب تشیع شد. من با

تحقیقاتی که درباره اسلام کردم و آن را با مسیحیت مقایسه نمودم، به این مطلب پی بردم که در این مذهب، نقاط قابل توجهی وجود دارند. من چون می‌دانستم که خداوند همه جا هست به امید او به ایران آمدم. در رسانه‌های غربی و دستگاه‌های تبلیغاتی غرب، درباره اسلام و تشیع، تبلیغات سوء فراوانی صورت می‌پذیرد و چهره بسیار زشتی از اسلام و مسلمانان ارائه می‌شود. ولی وقتی که از نزدیک با ایشان آشنا شدم، به این نتیجه رسیدم که آن تبلیغات درست نبوده‌اند؟ چه جاذبه‌ها و نقاط جالب توجهی از مذهب تشیع سبب جذب شما به این دین شد؟ من اسلام را همان مسیحیت یافتم ولی مسیحیتی که به استكمال رسیده و نقائص آن برطرف شده است. در آئین مسیحیت، در مسائل جزئی و دستورات عملی‌های مربوط به مطالب به ظاهر ساده و کوچک، حکمی وجود ندارد، ولی در اسلام قوانین فراوانی وجود دارند و درباره همه مسائل واقعی حیات فردی و اجتماعی انسان، دستوراتی موجودند. برای مثال، برای تربیت فرزندان، در اسلام دستورات خوب و متعددی وجود دارند و برای هر کس که می‌خواهد به جایی برسد راه‌هایی ارائه شده‌اند. من در کلیسا مدتی الهیات مسیحی را می‌آموختم. مادرم نیز یک مسیحی معتقد بود. من تمام مطالب انجیل را می‌دانم، ولی با وجود این، ما در اسلام هر روز مطلب تازه‌ای یاد می‌گیریم. ولی پس از آموختن مطالب، هر کسی دو راه دارد: می‌تواند عمل کند و می‌تواند عمل نکند. در اسلام مطالب زیادی وجود دارند. وقتی پله پله و مرحله مرحله می‌خواهیم عمل کنیم، امکانش هست. من در آن زمان که مسیحی بودم با خود می‌اندیشیدم که کلیسا در درون من است و هم اکنون می‌پندارم که باید کعبه در دل من باشد. یکی دیگر از جاذبه‌های دین اسلام این است که پایه محبت کردن مردم به یکدیگر در این دین وجود دارد. البته ممکن است مسلمانان در عمل به دین خود، کوتاهی کنند و آن گونه که اسلام توصیه کرده است، در مقام تحمل و صبر و گذشت نباشند؟ از بین جاذبه‌های متعدد دین اسلام، آنچه برای شخص شما بیشتر اهمیت داشته چه بوده است؟ و آیا به جا آوردن دینی مثل نماز برای شما مشکل نیست؟ شاید مهم‌ترین نکته اسلام برای من، توجه فراوان این دین به جایگاه زن بوده است. حقوق و تکالیفی که در اسلام برای زن در نظر گرفته شده‌اند. و جایگاه او را تعیین می‌نمایند، بسیار مهم و ارزشمندند. در اسلام، زن به عنوان یک مادر و یا به عنوان یک دختر و یا به عنوان همسر، قابل تجلیل و تکریم است. این مطالب خیلی برایم جالب توجه بوده‌اند. به جای آوردن اعمال و مراسم دینی برای شخص من آسان است زیرا من شاهد ساعت‌های متوالی دعا و عبادت مادرم بودم که در زمینه‌های مختلف و به مدت طولانی نیایش می‌کرد. گفت و گو با خانم زهرا زرنوش (آتانوس رنالان؟) ضمن عرض سلام و تشکر، خانم رنالان لطفاً خود را معرفی کنید و به صورت مختصر، علت شیعه شدن خود را بیان فرمایید؟ من آتانوس رنالان متولد ارومیه هستم. بعد از مسلمان شدن، نام خود را به انتخاب همسر «زهرا» گذاشتم. مدت‌های مدیدی از زندگی نوجوانی و جوانی خودم را در فرانسه و شوروی (سابق) گذرانده‌ام و در ایران نیز در کلیسای ارتدکس ارومیه بخش‌هایی از الهیات مسیحی را تدریس نموده‌ام. این جانب در اثر یک حسن اتفاق که با همسر کنونی‌ام آشنا شدم و از این طریق و با خواندن کتاب‌های مذهبی تحت تأثیر شخصیت امامان شیعه قرار گرفتم، مجذوب آیین تشیع گردیدم؟ محتوای کتاب‌هایی که انگیزه تشریف به تشیع را در شما زنده کرد چه بود؟ این کتاب‌ها بیشتر در زمینه مباحثی همچون نماز و عدل و نبوت و زندگی و رفتار بسیار زیبا و با عظمت پیامبر اکرم (ص) بودند؟ جذابیت‌های مذهب تشیع بیشتر در چه زمینه‌هایی برای شما نمودار شدند؟ شاید بیش از هر چیزی، شکنجه‌ها و رنج‌هایی که شخصیت‌های محبوب شیعه در راه گسترش تشیع متحمل شده‌اند، مرا تحت تأثیر قرار داده باشد. وقتی با جلوه‌های رفتاری و نوع برخوردها و معاشرت معصومان (ع) آشنا می‌شدم، یک حس درونی مرا به ایشان مجذوب می‌کرد. همسر من فاطمه زهرا (س) بسیار علاقمند بود تا آنجا که می‌گفت: من با خود عهد کرده بودم که نام همسر آینده‌ام «فاطمه» یا «زهرا» باشد و این علاقه نیز سبب شد که مقدرات به سمت و سوی پیش رود که نام مستعار من نیز زهرا باشد. وجود حضرت فاطمه (س) نیز به صورت اسرار آمیزی مرا مجذوب خود نمود و ایشان از جهات گوناگونی می‌توانست الگوی کامل و همه جانبه‌ای باشد. من با حس درونی خود، مقام ایشان را بسیار بلند و بلندمرتبه حس می‌کنم. یکی از اسامی حضرت فاطمه (س) «صدیقه» است

و چون من قبل از تشرف به تشیع نیز به صداقت خیلی اهمیت می‌دادم، راستی و صداقت وجود ایشان خیلی برای من دوست داشتنی بود؟. از مقایسه تصویر وجودی حضرت فاطمه(س) و حضرت مریم(س) چه مطلبی به ذهنتان خطور می‌کند و چه حسی به شما دست می‌دهد؟؟ حضرت مریم(س) یک وجود مبارک و نازنین و مقدس است، ولی مقام حضرت فاطمه(س) متعالی‌تر و بلندمرتبه‌تر از حضرت مریم(س) می‌باشد. کرامت و معجزه ظهور حضرت عیسی(ع) و تحیت او به مریم باکره(س) نشان دهنده این است که آن حضرت منزلت بسیار بلندی نزد خدا داشت، ولی با این وجود، به اندازه رنج‌هایی که حضرت فاطمه(س) در راه دین و گسترش آیین حقیقت متحمل شد، رنج نکشید. سیمای حضرت مریم(س) نزد من یک سیمای مقدس و صبور است، ولی دردها و رنج‌های حضرت فاطمه(س) بسیار بیشتر از حضرت مریم علیهما السلام بود. من نه فقط به لحاظ اعتقادات اسلامی، بلکه بنا بر یک حس درونی درمی‌یابم که مقام حضرت فاطمه(س) بالاتر از مقام مریم قدیس است؟. چه مسائلی در مذهب تشیع وجود دارند که وقتی آن‌ها را با بعضی از مسائل متناظر در آیین مسیحیت مقایسه می‌کنید، کامل بودن و رجحان داشتن مذهب تشیع را نتیجه می‌گیرید؟؟ در آیین تشیع، در هر مسئله جزئی که وارد می‌شدم در می‌یافتم که احکام فراوانی تکلیف آن مسئله را روشن کرده‌اند، حتی درباره امور معمولی همچون راه رفتن و خوابیدن، احکام فراوانی در مذهب تشیع وجود دارند. یک شیعه حتی در وقت خواب می‌داند که بهتر است چگونه بخوابد، بهتر است به کدام جهت قرار گیرد، بهتر است چه ذکر را بر لب جاری کند و بهتر است در چه ساعتی بخوابد و در چه وقتی بیدار شود. وجود این دستورالعمل‌های فراوان باعث می‌شود که انسان دیندار قانع شود و در هیچ موردی به بن‌بست نرسد. ولی در مسیحیت، هیچ کدام از این مطالب وجود ندارند. در مسیحیت، دستورهای جزئی و دقیق بسیار ندارند. نکته بسیار مهم دیگری که در مقام مقایسه، سبب می‌شود نمود دستورات مذهب تشیع برایم جالب توجه‌تر باشند، این است که در این مذهب، در عین حال که بر انجام عبادت‌ها و ارتباط با خدا تأکید شده است، تأکید زیادی هم بر این معنا صورت گرفته که این عبادات جمعی برگزار شوند؛ یعنی یک شیعه با توجه به دستورات آیین خود، می‌آموزد که ارتباط با خدا در عین ارتباط با خلق خدا امر ممکن و مطلوبی است. در مسیحیت، امور عبادی، مثل نماز و روزه بیشتر جنبه فردی دارند. در آیین مسیحیت، یکی از تفاسیر این است که باید در سال، ۵۰ روزه گرفت ولی این روزه وقت مشخصی ندارد و هر کس هر وقت بخواهد می‌تواند روزه بگیرد. ولی در اسلام، این وقت مشخص است و از این نظر، در یک ماه همه با هم روزه می‌گیرند. این عبادت دسته جمعی صفای بیشتری دارد و انسان را بیشتر به خدا نزدیک می‌کند. نماز جماعت‌هایی که هر روز شیعیان در سه وعده برگزار می‌کنند، جلوه‌هایی جذاب و دوست داشتنی دارند که در هیچ مذهب و آیین دیگری وجود ندارند. نکته سومی هم که در مقام مقایسه باید ذکر کنم این است که بسیاری از آموزه‌های دین اسلام توسط علوم جدید تأیید شده‌اند. در قرآن و سنت اسلامی، پیش‌گویی‌های علمی فراوانی وجود دارند. دستورات جزئی و کلی، که در تشیع وجود دارند و پس از چهارده قرن، امروزه علم از روی بعضی از اسرار آن‌ها پرده بر می‌دارد. وجود میکروبی در آب دهان سگ، که فقط با خاک پاک می‌شود (این عمل در اصطلاح فقه شیعه «تعفیر» خوانده می‌شود). و بسیاری از امور دیگر مطالبی هستند که علم جدید آن‌ها را اثبات کرده است. ولی در آیین مسیحیت، مامطالب مهمی را که بتوانیم آن‌ها را بدین صورت به عنوان نمونه‌های ارتباط علم و دین معرفی کنیم، نداریم و حتی در مواردی نیز علوم جدید بعضی از آموزه‌های تحریف شده دین مسیحیت را زیر سؤال می‌برند. مذهب تشیع آنقدر به علم و تحصیل بها داده است که من فکر می‌کنم در هیچ مذهب و دین دیگری تا این اندازه بر علم پافشاری نشده است. اگر این نکته برای جهانیان بازگو گردد قطعاً قدرت جذابیت آیین تشیع بالا می‌رود؟. یکی از خاطرات مذهبی را که طی مدت تشرف به مذهب تشیع برایتان جالب توجه بوده و سبب تقویت اعتقاد شما به این مذهب شده است، بیان نمایید؟. مهم‌ترین خاطره‌ای را که در این رابطه دارم خاطره سفر به حج عمره است. من با همسرم رابطه بسیار خوبی داریم و بسیار به هم نزدیک هستیم و هیچ مسافرتی (حتی کوتاه مدت) بدون هم نرفته‌ایم تا اینکه در یک قرعه‌کشی، تشرف به حج عمره به نام همسرم افتاد، ولی ایشان همت کرد و با بیان سابقه من برای

مسئولان اجازه مرا نیز گرفت و توفیق یافتیم که با هم به حج مشرف شویم. من هنگام شنیدن بعضی از مسائل عاطفی کمتر رقت می‌کردم و اشک می‌ریختم، ولی نمی‌دانم لحظه‌ای که در مقابل قبر پیامبر(ص) قرار گرفتم، چه اتفاقی افتاد و در روح من چه تحولی پدید آمد که بسیار منقلب شدم. من نمی‌توانم این واقعه را شرح دهم؛ چون آن حالی که بر قلب من گذشت، نوعی حس درونی بود! نمی‌دانم از آن حالت چه تعبیری داشته باشم. ۱. ولی شیرین‌ترین و زیباترین لحظه عمرم، لحظه‌ای بود که با قبر پیامبر(ص) روبه‌رو شدم. از سوی دیگر، وقتی به بقیع مشرف شدم، ارتباطی که با صاحبان این قبور برایم پیش آمد، مرا به حقانیت این مذهب بیشتر معتقد کرد. از آن پس، هر وقت کسی به حج می‌رود و یا می‌شنوم که از حج برگشته است، قلبم می‌شکند و آرزو می‌کنم که ای کاش من هم موفق شوم دوباره به حج مشرف گردم؟ آیا در خاطرات قبل از تشریف شما به تشیع، مطلبی وجود دارد که زمینه‌ساز استقبال شما از آیین تشیع شده باشد؟ بله، شاید شک‌ها و تردیدهایی که درباره بعضی از مطالب الهیات مسیحیت برایم پیش می‌آمدند زمینه خوبی برای جذب من پیش آوردند؛ زیرا واقعاً تصویری را که من از خدا داشتم، با تصویر پسر خدا بودن حضرت عیسی(ع) متناقض می‌یافتم و حتی در مبانی الهیات مسیحی و عرفان و فلسفه مسیحی هم مطالبی که بتوانند کاملاً این مطلب را روشن کنند، وجود ندارند. ولی در آموزه‌های دین اسلام، مطالبی درباره جایگاه و مقام حضرت عیسی(ع) وجود دارند که هرگز مقام او را تنزل نمی‌دهند، بلکه بر مقام او می‌افزایند. در دین اسلام، عیسی «روح الله» است و پسر خدا نیست و این مطلب حتی از نسبت پسری برای خدا بالاتر است. البته در پایان مطلب هم باید ذکر کنم که نوع برخورد و رفتار همسرم با من، چه قبل از تشریف به اسلام و چه بعد از آن، از زمینه‌های جذب من بود؛ زیرا ایشان مرحله به مرحله و آرام آرام مرا با ابعاد گوناگون دین اسلام آشنا کرد. پی‌نوشت: * بر گرفته از فصلنامه تخصصی بانوان شیعه، سال دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۸۴. ۱. این بانوی مسلمان شده با یادآوری این خاطره در حین گفت‌وگو، اشک می‌ریخت.

شعر و ادب

گل همیشه بهارم سید مصطفی موسوی گرمارودی گل همیشه بهارم، بین خزان باقی است خراش صاعقه بر چهر آسمان باقی است حدیث سیلی توفان به چهره گل سرخ هنوز بر دهن یاس و ارغوان باقی است ز ابر فتنه تگرگی که ریخت بر سرما هزار غنچه پرپر به بوستان باقی است نشان مرگ و بلا بود در کویر سکوت غریو رعد که در گوش هر کران باقی است شکست کشتن امن از شقاوت توفان به روی آب فقط دست بادبان باقی است هزار سال گذشت و ز تازیانه برق شیار زخم بر اندام ناروان باقی است پرندگان بهاری ز باغ کوچیدند به روی شاخه نشانی ز آشیان باقی است امید رویش گل را خزان ربود ز باغ امید رجعت سرسبز باغبان باقی است گل همیشه بهارم غدیر آمده است شراب کهنه ما در خم جهان باقی است خدای گفت که «اکملتُ دینکم» آنک نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان ولایت علی و آل، جاودان باقی است گل همیشه بهارم بیا که آیه عشق به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است صهای غدیر نجومی خراسانی ای یار پرچهر من، ای طالع فیروز از خم غدیر آر مرا باده غم سوز باز آ و بز نغمه‌ای از پرده نورو از باده بیا چهره چون ماه برافروز کامروز بود شاد دل خلق سراسر امروز که من مست ز صهای غدیرم از عالم لاهوت رسیده‌ست سفیرم مدهوش ز پیغام دل آرای بشیرم من شیفته آن شه افلاک سریرم آن کس که خدا بود و را حامی و یاور ای ساقی مستان ره عشق هلا، قم برخیز و بده باده سرشار از آن خم کامروز جهان گشته ز فیضش به ترتم «الیوم لکم دینکم اتممت علیکم» راضی است از این مستی ما حضرت داور جبریل به فرمان خدا سوی زمین شد آوای شعف تا فلک و عرش برین شد دست همه با دست خداوند قرین شد احباب همه شاد و دل خصم غمین شد زیرا که علی بنشست بر جای پیمبر آنان که رهی جز ره عشاق نیویند از بحر کرم جز گهر مهر نجویند جز ذکر علی در همه احوال نگویند مانند خلیل از همه جا دست بشویند بی‌باک گذارند قدم جانب آذر من بیم ز اعدای بداندیش ندارم جز مهر تو جانا به دل خویش ندارم با لطف تو اندوه

کم و بیش ندارم از جنت و دوزخ غم و تشویق ندارم حب تو مرا بس بود ای ساقی کوثر مادر دریاها حسین امیری رفتگان برگردند و نیامدگان شتاب کنند! در این نقطه تاریخ و در آبگیر آرزوی رسول الله (ص)، آینده اسلام رقم می‌خورد. این آبگیر خشک، مادر دریاهاست و استسقای عشق را چاره‌ای جز «غدیر» نیست. اینجا بایستید و آه بکشید و بخندید و پای بکوبید و گریه کنید؛ زندگی فاصله گریه و خنده است و اینجا خنده‌ها و گریه‌های تاریخ رقم می‌خورد. شادی امروز، آیه‌ای برای فرداست. جشن غدیر، فریاد غربت علی است؛ فریاد حقانیت فاطمه. اینجا آینده اسلام رقم زده می‌شود. بشتابید! زود، دیر می‌شود، اگر نفروشید دل را و نخرید ولای علی را، دچار سقیفه می‌شوید. بشتابید! دروازه بهشت اینجا باز می‌شود. بشتابید تا غدیر تمام نشده. در غدیر بود که... حمزه کریم‌خانی غدیر، سفره‌ای است که برای تمامی گل‌ها پهن کرده‌اند. غدیر، گلبانگ عاشقانه و جاودانه هستی است. غدیر، یک اتفاق ساده نیست؛ یک گزینش رحمانی است. غدیر، یک کلمه نیست، یک برکه نیست؛ یک دریاست؛ رمزی است بین خدا و انسان. غدیر، گل همیشه بهار زندگی است. دریایی بی کرانه است؛ جاری بر جان‌های پاک و اندیشه‌های تابناک. غدیر، تجلی خواست خالق، روح آفرینش، برانگیزاننده ستایش و دست‌های بلندی است که انسان خاکی را به افلاک می‌کشاند. غدیر، ریزش باران الطاف رحمانی بر گلزار جان‌های تشنه است. غدیر، برکت همه احساس‌های معنوی و دریای جاری خیرات نبوی است. در غدیر بود که تیرگی‌ها فراری شدند و نورانیت محض، خودنمایی کرد. در غدیر بود که قیافه ایمان، تماشایی شد و شاخه‌های عشق، بر تن ایمان روید. در غدیر بود که درخت هستی، به کمال رسید. در غدیر بود که قرابت انسان با خدا آشکار شد. در غدیر بود که نیلوفر عشق، بر گرد محور زمین پیچید. در غدیر بود که جوانه جاودانه ولایت، عاشقانه سر بر کشید. پرده آخر خدیجه پنجمی صحنه تاریخ، آماده؛ شروع داستان تک‌تک نقش آفرینانش عزیز و مهربان یک نمایشنامه زیبا و جالب، خواندنی کارگردان توانایش، خدای مهربان پرده اول: صدای مبهم یک قافله می‌شکافد سینه خشک کویری ناتوان بوی باران، بوی ناب اتفاقی بی‌نظیر عطر آواز ملایک در سکوت کاروان منبری بسیار ساده، پله پله تا خدا ایستاده قلب عالم بر بلندای جهان چشم‌ها خاموش، سرشار از سؤالاتی شگفت هان! چه می‌خواهد بگوید خاتم پیغمبران می‌گشاید لب، به بسم الله الرحمن الرحیم می‌برد بالای سر، دست ولایت ناگهان... پرده دوم: صدای همهمه، باران نور رقص و آواز و شمیم هلهله در آسمان روزگار از شوق فریاد «علی» سر می‌دهد با ولایت بیعتی جاوید می‌بندد زمان پرده آخر؛ کسی از نسل تاریخ غدیر می‌رسد با ذوالفقاری، انتهای داستان غدیریه محمد کاظم بدرالدین اُنس خلوصی دارد آبی رنگ و یکتا زبانزد گشته از یک اُنس زیبا خدا می‌داند و بس، بر که خُم چه حالی می‌کند با عشق مولا جام ولا (۱) دو روز نیستی، هستم کن ای عشق ره‌ایم نه، که پابستم کن ای عشق خُمار آلوده حقم بیا باز به جامی از علی مستم کن ای عشق جام ولا (۲) سبو مست از لب فرزانه‌ات شد «غدیر» آمد پُر از «خُم» خانه‌ات شد خدا را شکر از این دل، چون سرانجام سر عقل آمد و دیوانه‌ات شد دلنواز تحیر زاده شد در اهل بینش خدا تعریف شد با این گزینش... و یاد دل‌نوازش ناتمام است، علی مرد تمام آفرینش علی، جمع اضداد بسوزان دیده، دیگرین شو ای دل در این بُستان، شگفتی چین شو ای دل شگفتی، جمع اضدادی است، آری ز شور «یا علی» شیرین شو ای دل

معرفی کتاب

بیداری من ناگفته‌هایی از نفوذ یهود در امریکا نوشته: دیوید دیوک ترجمه: واحد ترجمه مؤسسه اطلاع رسانی و مطالعات فرهنگی لوح و قلم این کتاب نوشته یکی از نمایندگان سابق کنگره امریکا، دیوید دیوک است که برای نخستین بار حقایقی را درباره صهیونیسم جهانی با ارائه مستندات علمی بازگویی کند. از جمله عناوین آن عبارتند از: • رخنه صهیونیسم در فرهنگ و سیاست ایالات متحده امریکا • ارائه مستنداتی درباره هولاکاست (کوره‌های یهودی سوزی) • علت مخالفت قدرت‌های جهان با مخالفان داستان هولاکاست • استراتژی تکاملی صهیونیسم و تظاهر به برتری • ترور، بنیان اسرائیل به خاطر افشای برخی حقایق در این کتاب

برای نخستین بار، اغلب نسخه‌هایی منتشره اثر پس از توزیع در آمریکا و کانادا توسط صهیونیسم‌ها از بازار جمع و به آتش کشیده شد. این کتاب در حجم ۳۶۸ صفحه به چاپ رسیده است که قیمت آن همراه با تخفیف ۲۰۰۰ تومان می‌باشد. علاقمندان برای تهیه این اثر مبلغ فوق رابه حساب جاری ۴۸/۱۳۸۱۴ نزد بانک سپه میدان مطهری قم (کد شعبه ۳۳۸) واریز و اصل فیش را به نشانی قم، کد پستی ده رقمی ۴۵۶۵۱/۳۷۱۳۷ ارسال نمایند.

پرسش شما، پاسخ موعود

اشاره: این صفحه اختصاص به طرح پرسش‌ها، شبهه‌ها و مسائلی دارد که برای شما عزیزان مطرح شده و یا در محیط خانواده، مدرسه، دانشگاه، یا محل کار شما از آنها صحبت به میان آمده است؛ چه در موضوع مهدویت و چه در سایر زمینه‌های اعتقادی و اخلاقی. پس دست به کار شوید و از همین حالا پرسش‌های خود را با ما در میان بگذارید. ما هم سعی می‌کنیم پاسخ‌های مناسبی به آنها بدهیم. نشانه‌های حتمی ظهور خواهر ارجمندمان خانم ناهید ابوالحسنی از خمینی شهر اصفهان پرسیده‌اند: نشانه‌های حتمی ظهور چیستند، لطفاً در مورد آنها توضیح دهید. در پاسخ این خواهر گرامی نکاتی را یادآور می‌شویم. ۱. دسته‌بندی نشانه‌های ظهور در کتاب‌ها و منابع اسلامی از حوادث و رویدادهای مختلفی به عنوان نشانه‌های ظهور یاد شده است تا جایی که برخی از صاحب‌نظران شمار این حوادث و رویدادها را تا بیش از شصت مورد رسانده‌اند. ۱. در برخی از روایات نشانه‌های ظهور به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ یکی نشانه‌های محتوم (حتمی) ظهور، یعنی نشانه‌هایی که حتماً واقع می‌شوند و دیگر نشانه‌های غیرمحتوم یا نشانه‌هایی که امکان دارد رخ ندهند. نشانه‌های محتوم، چنانکه در برخی روایات به آنها اشاره شده، عبارتند از: ۱. قیام و شورش سفیانی؛ ۲. خروج یمانی؛ ۳. کشته شدن نفس زکیه در مسجدالحرام؛ ۴. فرو رفتن زمین در منطقه «بیدا» و ۵. صیحه (ندای) آسمانی؛ ۲. بررسی نشانه‌های محتوم در اینجا برای آشنایی بیشتر شما با نشانه‌های حتمی ظهور ابتدا به روایتی از امام صادق (ع) اشاره کرده و در ادامه به بررسی هریک از نشانه‌های یاد شده می‌پردازیم: شیخ طوسی، در کتاب الغیبه از آن حضرت چنین نقل می‌کند: خمس قبل قیام القائم من العلامات: الصیحه و السیفیانی، و الخسف بالیداء و خروج الیمانی و نفس الزکیه. ۳. پنج رویداد پیش از به پا خاستن قائم از نشانه‌ها به شمار می‌رود: برخاستن ندایی از آسمان، خروج سفیانی، شکافته شدن زمین در منطقه «بیداء»، خروج مردی از یمن و کشته شدن نفس زکیه. در مورد «خروج سفیانی» که در این روایت به عنوان نشانه ظهور ذکر شده، باید گفت: چنان که در روایات آمده است، «سفیانی» مردی است از نسل آل ابی سفیان ۴ که از شام و یا همان سوریه فعلی سر به شورش برداشته و مناطق زیادی را، تحت تسلط خود می‌گیرد، تا سرانجام در زمانی که به قصد تصرف مکه راهی این مکان می‌شود در منطقه‌ای بین مدینه و مکه که به آن «بیداء» گفته می‌شود زمین شکافته شده و لشکریان او در دل زمین فرو می‌روند. ۵. در روایتی که از امام علی (ع) نقل شده، ویژگی‌های سفیانی چنین برشمرده شده است: یخرج ابن آكلة الأكباد من الوادی الیابس و هو رجل ربعه وحش الوجه صخم الهامه بوجهه أثر جدری إذا رأته حسبه أعور، إسمه عثمان و أبوه عنبسه و هو من ولد أبی سفیان حتی یأتی أرضاً ذات قرارٍ و معین فیستوی علی منبرها. ۶. پسر هند جگرخوار از بیابانی خشک خروج می‌کند؛ او مردی است چهارشانه، زشت‌رو، بزرگ‌سر، آبله‌رو و چون او را بینی می‌پنداری که یک چشم است. نامش عثمان و نام پدرش عنبسه و از فرزندان ابوسفیان است، تا به سرزمینی که دارای قرار گاه و خرمنی است می‌رسد و در آنجا بر تخت سلطنت می‌نشیند. بر اساس روایتی که نعمانی در کتاب الغیبه از امام محمد باقر (ع) نقل می‌کند، شورش و طغیان سفیانی و قیام حضرت مهدی (ع) در یک سال واقع می‌شود. ۷. در مورد «نفس زکیه» نیز باید گفت که او، به تعبیر روایات، مردی از اولاد امام حسن (ع) است که در مسجدالحرام و در بین رکن و مقام ابراهیم کشته می‌شود. از امام صادق (ع) نقل شده است که: لیس بین قیام قائم آل محمد و بین قتل النفس الزکیه إلا خمسة عشر لیله. ۸. بین قیام قائم آل محمد و کشته شدن نفس زکیه تنها پانزده شب فاصله خواهد بود. اما در مورد خروج «یمانی» نیز باید گفت

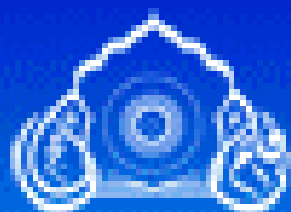
که به نقل روایات، هم‌زمان با قیام سفیانی در شام، مردی از یمن نیز حرکتی را آغاز می‌کند و مردم را به سوی حق و طریق مستقیم فرا می‌خواند و قیام او صحیح‌ترین قیام‌ها و پرچمی که او بلند می‌کند هدایت‌بخش‌ترین پرچم‌ها خواهد بود. در این زمینه از امام صادق (ع) چنین نقل شده است: خروج الثلاثة الخراسانی و السیفیانی و الیمانی فی سنه واحده فی شهر واحد فی یوم واحد، و لیس فیها رایة بأهدی من رایة الیمانی یهدی الی الحق. ۹. خروج هر سه؛ خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال، یک ماه و یک روز واحد صورت می‌گیرد و در بین آنها هیچ پرچمی هدایت‌گرتر از پرچم یمانی نخواهد بود. او به سوی حق هدایت می‌کند. یکی دیگر از نشانه‌های حتمی ظهور که در فاصله کمی از قیام مهدی منتظر (ع) رخ می‌دهد، ندایی است که از آسمان برخاسته و نام حضرت قائم (ع) را به گوش تمام جهانیان می‌رساند، نعمانی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در کتاب‌های خود روایات زیادی را در این مورد نقل کرده‌اند که در اینجا به ذکر یکی از آنها بسنده می‌کنیم. نعمانی به سند خود از امام محمد باقر (ع) چنین نقل می‌کند: الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، [لَأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ] شَهْرَ اللَّهِ، [و الصَّيْحَةُ فِيهِ] هِيَ صَيْحَةُ جِبْرَائِيلَ (ع) إِلَى هَذَا الْخَلْقِ، ثُمَّ قَالَ يَنَادِي مَنْادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ (ع) فَيَسْمَعُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ مِنَ الْمَغْرِبِ. لَا يَبْغِي رَاقِدًا إِلَّا اسْتَيْقِظَ وَ لَا قَائِمًا إِلَّا قَعَدَ، وَ لَا قَاعِدًا إِلَّا قَامَ عَلَيَّ رَجُلِيهِ فَرَعًا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ اعْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأُجَابَ. ۱۰. آن ندای آسمانی بر نخواهد خاست مگر در ماه رمضان [چرا] که [رمضان] ماه خداست، آن ندا از جبرئیل است که خطاب به مردم سر داد می‌شود و نام قائم را در همه جا طنین‌انداز می‌سازد، تا آنجا که همه ساکنان زمین از شرق تا به غرب آن ندا را خواهند شنید. از وحشت شنیدن آن ندا هر کس در خواب فرو رفته بیدار شده و هر کس بر پا ایستاده، ناچار به نشستن می‌شود و هر کس بر زمین نشسته، به ناگاه از جای برمی‌خیزد. پس رحمت الهی بر کسی باد که این ندا را بشنود و به آن پاسخ گوید. پی‌نوشت‌ها: ۱. ر.ک: مفید، الإرشاد، ص ۳۶۱-۳۵۶؛ سید محسن، امین، سیره معصومان، ترجمه علی حجتی کرمانی، ج ۶، ص ۴۰۰-۳۶۷. ۲. ر.ک: محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبه، ص ۲۵۲. ۳. طوسی، محمد بن حسن، کتاب الغیبه، ص ۲۶۷؛ نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۱. ۴. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ص ۲۷۰؛ صدوق، محمد بن علی بن حسین، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۱. ۵. ر.ک: مجلسی، محمد باقر، همان ج ۵۲، ص ۱۸۷-۱۸۶. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر، ص ۴۵۴. ۶. شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین، همان، ص ۶۵۱، ح ۲۷۱. ۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ص ۲۶۷؛ طوسی، محمد بن حسن، همان، ص ۲۷۱. ۸. طوسی، محمد بن حسن، همان، ص ۲۷۱. ر.ک: نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ص ۲۵۲. ۹. صدوق، محمد بن علی بن حسین، همان، ص ۶۴۹، ج ۲. ۱۰. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ص ۲۵۴؛ طوسی، محمد بن حسن، همان، ص ۲۷۴؛ صدوق، محمد بن علی بن حسین، همان، ج ۲، ص ۶۵۰.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری

شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵ نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه

می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

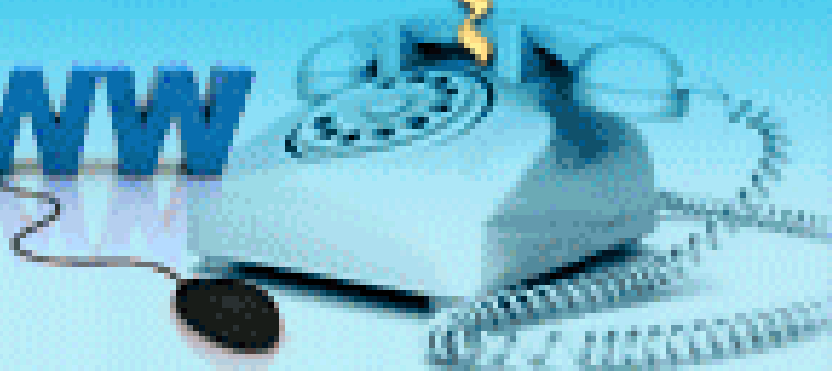


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

